tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

START

UCLA Reprographic Service

UCLA

REEL 135

UCLA Reprographic Service

UCLA

Microfilmed 1990

University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804

←– – – – – – – – – – →

6 inches

Reduction Ratio 8:1

UCLA Reprographic Service

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm is of varying quality. Portions of the material may be illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

tarikhema.org

Los Angeles, University of California

Louise M. Darling Biomedical Library

History and Special Collections Division

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

For permission to publish, or obtain copies of microfilm, write to:

History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.

pdf.tarikhema.org

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.

Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)

March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

tarikhema.org

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 137

Author: Not given

Title: Not given, appears to be a translation of a European work on general chemistry

96 fols., 7.75 x 4 in.
(197 x 102 mm.)

Ms. not catalogued in Richter-Bernburg. Description supplied by Dr. Hossein Ziai, Department of Near Eastern Languages and Cultures, UCLA (June 1990).

pdf.tarikhema.org

tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org

tarikhema.org

~~A. 1359~~

Coll. 1117
MS 137

([redacted] anatomy & physiology)

Illustrations at end.

THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

BLANK PAGES

CLU-M

BLANK PAGES

3

tarikhema.org
pdf.tarikhema.org
tarikhema.ir

عضلات به واصابع از مهره اخیر عنق وانسی ساعد واقعند ۴ طبقه
بر روی یکدیگر طبقه اول در تحت جلد از داخل به خارج عضله مدوره ۲
قابض ۳ طویل ۴ قابض به اعلی دو طبقه سیم عضله قابض
غائر سبابه و مابین رباطیت واسطه بین عضلات و عظام
عضلات حرکت اصابع از مهره اخیر عنق ابتداء و منقسم بیک ۴ شعبه
گردیده هریک بوتری پیوسته عضله قابض ابهام از باطن زیرین
انتهاء سلامیات اول ابهام پیوسته عضله اصابع پا از سطح زیر
قصبه کبرا نزول تا سینه قدم ۴ شعبه وتر گردیده عضله باطن
ابهام از سطح مقدم قصبه صغرا عضله قابض ابهام از سطح زیر قصبه صغری
جلد را از روی دست و پا اگر بردارند و دو سوم آن را و تمامی پیه
روی عضلات کشیده جمع و تر را بردارند جمیع عضلات ظاهر قابض باسط
قابض

الیاف با فرز جسمت صلب صفیق و محکم ببعضی اغشیه منحنی و منعطف
نوآننده شده در این جسم اعصاب و عروق ملتبس در لون شبیه به عصب و حال
طبیعی ملتبس الحس و در مرضی زنگ الحس بلون نقره بعضی ابیض مایل بعقیق
داله حنجره قابلفه و باسطه در عضلات این قسم اول بشر است با هجوم غنا
باشند شکل ضرسی و سیمای و طبقه جلبیه غنا ملتبس و ببقیه و غیره
و قسم دوم طبقه اطلاء سر امعاء و باطن حنجره و قصبه
مفصل ابین سر و فک اسفل مهره او در قطعه عمودی فک و نقره اشی
در عظم حجر اولا مفصل متطاوع امنه به همه طرف حرکت میتوانه بعلاوه
رباط از طرف داخل عظم ونه به وقوع آن
نقره اول عنق مهره اشی در عظم محدوده مفاصل در فقره اول حرکات
سر با رابطه فقره اول مهره عنق است و رباطی از سنسنیه مهره فقره
و در جوف مهره محدوده العنق دارد و در این مفصل اشتقاق دست
دهد فورا هلاکت موجب
فقرات باطن طویل یک از قدام یک از خلف از فقره اول تا فقرات
آخر پیوسته و زوائد شوکیه با جنبه نوابطه رباط بهم پیوسته مربوط
رباط اضلاع از خلف بفقرات از قدام به قص متصل است
رئیس اضلاع به انتهام و عنق اضلاع با جنبه پیوسته و دسته
از رباط اطراف اجنحه با اضلاع مستحکم گرفته

صدغی طرفین جمجمه واقع منقسم به ۳ قطعه فلسی ابریه با حلمه قطعه
قطعه فلسی بقحف اتصال دارد ما بین نتوء ایست که سر مفصل فک قرار
قطعه حلمه در خلف اذن واقعست غلظ و تخلخل خلل و فرج او مهر خفیه
ببطلق اویله کوشی قطعه حجری مثلث مخروطی شکل در ما بین قطعه فلسی
وابریه واقع و ما بین زائده ابریه و زائدها و چند ثقبه حاوی اکثری دو
انتهای آن شیار لیست جمجمه از ابریده صماخ و ثقبه جمجمه عبور شریانات و از
خارج ثقبه دیگر که منتهی میشود به بطن اویله کوشی و مجرای اسلاف و از
مجاور رشته عظم حجری با جمجمه نصف ثقبه بهر سه برای عبور وریه وداج
قد مرکب از ۲۸ پارچه استخوان رسغ مرکب از سلامیات رسغ مؤلف از
۷ پارچه که در دو صف قرار گرفته زورقی نردی کعب عقب و ۳ عظم
و نهی عقب باشنه یا عظیم صلب و ستبر بر یک کرویه و طنفش
عرقی و صاف و از جانب خلفش بر آمده جمجمه بهوتینی ارغوب
زورقی در جانب قدام کعب واقع و به ۳ عظم و نهی التصاق یافته
و کنار داخلیش بر آمده و غیر منتظم به یک صف در قدام زورقی
نردی در کنار وحشی قدام بعد ام عظام باشنه و از خلف به کعب
و مه سی مشط رسغ پارچه محاذی اصابع یک طرفش متصل برسغ
۳ از انها برسغ و نهی ۲ از انها بعظم نردی در انگشت بزرگ
۲ عظم سمسمانیه ملیاته شکل است

عظم جبهه در قدام و قسمت مهم سقف حفره چشم را
تشکیل داده و از طرفین به استخوان قحف و در کنار خلف
با عظم وتدی و منصفات متصل سطح ظاهرش فرو رفتگیست که
جبلیین جمجمه نامند و در تحت حو سینی حاجبین سطح باطنی
مقعر ظاهر محدب در وسط باطنی بر آمده که شکاف یا تیغه که
معصره سر بر او منتهی میشود
قحفین دو عظمه مربع در جانب اعلا بر آمده که بر تحمل قحف
موسوم و ثقبه ایست که خون در وریدی دماغ میتواند خارج شود
و کنار زحفاتیش با استخوان صدغ اتصال دارد
قمحدوه استخوانیست فرد در مؤخر سر واقع از دو جانب
بقحفین اتصال و از او در زیر لامی بعمل آمده سطح داخلی
دارای چهار حفره ۲ حفره تحتانی جبه مخیخ دماغ و ۲ حفره
فوقانی جهت استقرار مخ حکت و در خلف ثقبه عظیمه جهت
عبور نخاع دو مهره بیضی شکل طرفین ثقبه عظیمه جهت مفصل
فقره عنق و از خارج مجاور این دو مهره ۲ ثقبه یکی جهت
عصب محرک زبان و مؤخر جهت خروج وریدی دماغ

عظم وتدی پروانه شکل سطح و اضلاع و زائده‌ها اینت
شبیه به زینه اثرات و اطراف او مجوفست جنبه‌ها ممکن ترمانی
سیاست و در جانب مقدم جوفیست که در او عصب مجوفی
تقاطع نموده سمی بمجمع النوریین و از جانب مقدم به مصفاة متصل
صلیبی و از زیر استخوان مختلف واقع از خلف با محدوده
و از قدام با جبهه آهین نقره اینت که سر مفصل فک اسفل
مصفا و در فضای جبهه متمکن استخوانیست دقیق و متخلخل
مهمترین در داخلی جمجمه و مقله و بینی و عروق اعصاب شامه از
مجاری آن میگذرد و این استخوان به عظم جبهه و وتدی و دو استخوان
کوچک که در جوف بینی و استخوان منخرین اتصال دارد
فقرات رویهم رفته استخوانیست که بطور متوسط ۷۵
سانتی متر طول دارد و استقامت آن قدری انحنا دارد
از ۳۴ یا ۳۳ قطعه تشکیل شده بواسطه غضاریف و اربطه
بهم پیوسته) عنقی ۷ ظهری ۱۲ و بهر یک یک زوج
دنده متصل قطنی ۵ عجز ۵ عصعص ۵ یا ۴
اضلاع غضاریف باشند دقیق و منحنی و عریض هفت
ضلع علیا به عظم قص اتصال یافته اضلاع صدریه‌اند

تشکیلات وصدف انسان تشکیلات سلولی است

در سلول از سه قسمت تشکیل یافته (پروتوپلاسما) یا سیتوپلاسما
ماده ایست شبیه به سفیده تخم تا ما هسته که عموماً در وسط
پروتوپلاسما قرار گرفته ما الاغشاء که اطراف پروتوپلاسما
و هسته را احاطه نموده و در نباتات اهمیتش بیشتر از حیوان است
و در جامدات هیچ وجود ندارد

در قسمت اول بطور اختصار سلولها با یکدیگر
مجتمع شده انساج مختلفه را تولید مینمایند و انساج نیز
بنوبه خود به سلسله‌هائی تقسیم گشته هر رشته مشغول انجام
وظیفه میشوند و هر یک از این سلسله‌ها را جهاز یا آلت نام
گذاشته‌اند و اعمال مهمه جهازات بر دو قسم‌اند اول حیات
یا ارتباطی که مختص به حیوانات است دوم اعمال مولده
که مشترک فیما بین حیوان و نبات است
بدنی یا بواسطه یک سلسله اعضاء مخصوص محیط خارج مربوط است
که آنرا سلسله ارتباطی نامند

جوف اسکلت بخوبی محفوظ مانده و بی اراده است حرکت اینها
بواسطه عضلات انجام میگیرد و عضلات هم تابع فرمان و حکم مراکز
عالی مغز و سلسله اعصاب است و در داخل استخوان ماده
نرمی موسوم به نخاع در اشخاص جوان مفاصل شان از سلولهای
شحمی زرد رنگ و در پیرها خاکستری رنگ و در اطفال قرمز دالان
مقداری زیادی عروق و موی و سلولهای شحمی آن کم است و در این هنگام
وظیفه مهم آن ساختن گلبولهای خون است تا که جسم استخوان
در قسمتهای وسط سفید رنگ در خواص اینها ماده قرمز رنگ
که وظیفه آن ساختن گلبول قرمز است ماده استخوان که جامد
و بی روح بنظر میرسد در حقیقت دارای حیات بوده تغذیه و نمو
مینماید مانند سایر قسمتهای بدن دارای عروق و اعصاب است
تعریف عظام جسمی است صلب و ضخیم و وزین با پوششی جرم
و قلیل الحس بلون ابیض مایل بصفرت
فائده دعامه و تکیه گاه هیئت بدن الات لینه و اتصالات برای
حرکت بالقصر علاف عضلات که متحرک بالذات است
عظام بدن بسه شکل اند طویل مثل عضد و فخذ عریض مجمعه
قصیر مانند کعبین و رسغ

[illegible]

پنج ضلع سفلی را اضلاع زور واز خلف بفقرات ظهری
متصل مجموعاً قفسه صدری را تشکیل میدهد
قص استخوانیست مسطح و فرد جانب علیای عریض تر قطعه فوقانی
مسمی به دسته قطعه اخیر غضروف خنجری و در طرفین فوقانی با عظم ترقوه
متصل و در جانب تحتانی [illegible] وصل غضروف اضلاع
خاص [illegible] عظم عریضی که در ناحیه زانو بواسطه غضروف
اتصال با فقرات عجز و عصعص دو قطعه اسفل ورک متصل
ترقوه استخوانیست طویل در قدام عظم قص و کتف واقع
سر وحشی به آخرم سر انسی به دسته عظم قص میپیوندد
کتف عظم ایست عریض و رقیق و مثلث از جانب
خلف تا هفتم اضلاع صدر واقع است
استخوان صورت ۱۴ پارچه ۲ استخوان انفی که در خط
وسط بیکدیگر چسبیده در انتهای فوقانی بینی دو حفره چشم
۲ استخوان دمعه که خیلی کوچک در گوشه داخلی حفره چشم و هر یک
دارا [illegible] کوچک که اشک چشم از آن جاری در داخل حفره انفی میرود
۲ استخوان وجنه که گونه را تشکیل میدهد ۲ استخوان کام
که سقف دهان را تشکیل داده

۱۲ استخوان صدفی که در جدار طرفی و تحتانی انفی التصاق
دارد و ۲ استخوان فک اعلا که در خط وسط با یکدیگر کاملاً
چسبیده و در کنار تحتانی شان دندانها جای گیر میشود
یک استخوان قصبه انفی یک استخوان فک اسفل
عضد در انتهای فوقانی با استخوان کتف و در انتهای تحتانی
با دو استخوان زند مفصل متصل قطعه اعلا ضخیم قطعه اسفل دقیق
در سطح داخل دو جرائیت جهت عبور شریان اغذیه دهند
ساعد از ۲ استخوان طویل که زند اعلی و زند اسفل زند اعلی
جانب فوق دقیق و تحت ضخیم بر عکس زند اسفل در انتهای فوقانی
با عضد مفصل آرنج تشکیل داده و در انتهای تحتانی با رسغ
مچ دست را وصل میکند
ید مؤلف است از رسغ و مشط و سلامیات صف اول و دوم
زورقی هلالی مخروطی حمصی کعبی مربع اعظمی کلابی
عظم [illegible] در نسج و تکوین به عظام اربعه اجاف
باشند سخت و خفیف و صیقلی منحنی و منعطف میتوانند
شد بعد از زوال بالکلیه در این جسم اعصاب عروق [illegible]
با عدم حس غشائی مسمی به ضریع بر روی استخوان عروق
است جهت تغذیه و [illegible] اگر عظم [illegible] الثام میدهد
[illegible] عروق [illegible] انتهای [illegible] تکمیل گوشت و پیه و [illegible]

[illegible]

فخذ که از بالا به لگن خاصره و از پائین به قصبه کبری
و صغرا وصل شده زانو را تشکیل داده و با عظم فخذ استخوان
رضفه را و بواسطه او زانو میتوانند به جلو خم شود و انتهای
قصبه صغرا قدری بزرگتر که قوزک خارجی پا را تشکیل میدهد
و انتهای قصبه کبرا قوزک داخلی را
پا مرکب ۲۶ استخوان که یکی از آنها قدری بزرگتر و پاشنه
پا را تشکیل میدهد
عضلات یکی از عوامل مهم حرکت در انسان انقباض و انبساط
عضلات است و [illegible] ۵ وزن نصف بدن انسان
و به دو دسته تقسیم شده عضلات مخطط حرکتشان ارادی است
با استثنای عضله قلب ۱ نسج عضلات اطراف ۲ عضلات
صاف که حرکتشان خارج از اراده است ۲ نسج عضلات احشاء
و بعضی عضلات مخطط دو قسمت نرم قرمز که عضله
حقیقی و قابل انقباض ۲ در هر یک از دو انتهای آنها
بقسمت سفید رنگ لیفی محکم و قابل ارتجاع موسوم به رباط
که بوسیله آن عضله متصل با استخوان اتصال می یابد

در قطع عرضی این عضلات قسمتهای ۳ گانه مشاهده میشود اول
غلافی از نسج ملتحمه [illegible] جدار[illegible] که از غلاف جدا شده و عضله را
برشته هائی چند تقسیم میسازد و سیم الیاف بسیار کوچکی موسوم
به الیاف عضلات که در حقیقت سلولهای ممتد شده هستند
ترکیب شیمیائی عضلات املاح معدنی [illegible] اسید املاح
پتاسیم [illegible] مواد ازته رنگ قرمز عضلات بواسطه همو[illegible]
خون [illegible] که برای [illegible] بکار میرود
عضلات الاراده [illegible] متحرک بالذات و جریان [illegible] لیفی و [illegible]
مایل بحرکت و متنوع [illegible] از الیاف طویل و دوکی و اعصاب
حرکت کثیر اعضا [illegible] و غشائی که عضلات [illegible] موسوم
به [illegible]

شکل عضلات مختلف بعضی طویل مانند دوک عضله
دو سر [illegible] قصیر مانند عضلات انگشتان [illegible] مانند عضله [illegible]
عضلات [illegible] یا [illegible] از کلاف ابرو
[illegible] جذب [illegible] نماید دیگر عضله [illegible]
دیگر عضله حاجبین که طرفین [illegible] دیگر عضله [illegible]
حاجب به [illegible] دیگر عضله [illegible]
عضلات [illegible] اضلاع و سینه و بطن
و ظهر و اطراف [illegible] عضله [illegible] سر و [illegible] سر و [illegible] سر مخروطی و [illegible]

[illegible]

۲ عضله دوک حقیقی یا عضله مسطح [illegible] عضله مرتفع نمایند [illegible] اعلا
عضلات [illegible] یا قدام یا خلف یا فوق در بعضی [illegible] در بعضی
[illegible] عضلات الف ۱۴ [illegible] یا مرتفع نمایند [illegible]
[illegible] عضله [illegible] که از جانب [illegible] اعلا [illegible] در ترتیب
[illegible] همین نگاه دارد

عضلات [illegible] از [illegible] از قسمتهای [illegible]
با زوج [illegible] ذکر را احاطه [illegible] منقبض گردد [illegible]
[illegible] از رجوع [illegible] داده
دیگر عضله [illegible] که محیط [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] منقبض [illegible] و [illegible] گردانه [illegible]
[illegible] عضله در زمان [illegible] دراسته [illegible] عضله
[illegible] که هنگام [illegible] زهرا [illegible]
عضله [illegible] مفصل [illegible] عمل [illegible] گرده [illegible]
عضله [illegible] سر در سطح قدامی بازو [illegible] بردن [illegible]
عضله [illegible] سر در سطح خلفی بازو [illegible] عمل عکس عضله [illegible] سر
عضلات [illegible] سر و [illegible] سر [illegible] عمل [illegible] نمودن [illegible]

[illegible]

عضلات قوام در ماهیچه ها قرار دارد و عمل آنها بلند کردن باشند
و دالای رباط مفاصل هستند موسوم به رباط آشیل عضلات
محرکه انامل پا که در سطح قدامی و خلفی ساق قرار دارند
فیبرهای عضلات عضلات دارای ۳ خاصیت مهم ذیل اند
قابلیت ارتجاع قابلیت انقباض ارتجاع عضلات
کامل است باین معنی که پس از سلب قوه کاملاً شکل اول
را بخود میگیرند منتهی در برگشتن بحالت اصلی قدری تأنی میشود
عوامل فرهنگ مؤثره عبارت از حرارت ـ نور انقباض
هر یک بواسطه روشنائی الکتریسیته حاصل میشود ولی باید دانست
حرکت طبیعی همیشه ارادی است که از مغز بتوسط اعصاب
بعضلات منتقل میشود و تجربه نشان میدهد که عضلات
در موقع انقباض گرم میشوند
عروق بدن ۳ گونه است یا ضوارب مثل شرائین یا غیر
ضوارب مثل اورده و مابین این ۲ قسم عروق صغار هستند
که عروق شعریه نامند و عروق جذابه هم ۲ گونه است
قسمی از آنها عروقی باشند که لطیف و نضیج و صاف غذا را
از امعا جذب و بدل ما یتحلل خون نمایند موسوم بماساریقا
قسم

قسمی دیگر که جذابه زوائد غذای اعضا را جذب نموده لنفاتیک نامند
عروق ظروفی باشند حامل و محرک دم مرکز و مبدأ قلب
دم رطوبتی است احمر با غلظت و شیرین با ملوحت و زفتی
بیشتر از آب مرکب از آب ـ البومین دهنیه آهن گوگرد و آهک
جزئی و فسفر

[illegible]

فرق مابین دم شریانی و وریدی دم شریانی احمر است بیشتر و وزن
کمتر هوای حیاتی زیادتر دم وریدی سواد و وزن بیشتر
هوای فاسد دارد و غاز ذغال بیشتر
کیلوس نضیج و صاف غذا که در امعاء تولید گردیده ابیض
مایل بصفرت قریب بقلب حرکت میدهد نموده بتوسط ماساریقا
لنفاتیک رطوبتی باشد شفاف مایل بصفرت در تجزیه مانند
خون حاصل میگردد از تحلیل غذای اعضا داخل جریان
خون گردیده و بکلیه مرئیه بواسطه غدد کلیه از خون جدا
و بول دفع میشود
قلب که مرکز و مبدأ جمیع اوعیه و عروق است جسمیست
عضلانی صنوبری شکل

دوران دم از بطن چپ داخل اورطا شده از آنجا بتمام
اعضا بدن میرساند تا بواسطه شعریه‌ها غذای لازمه را بانساج برساند
سپس بتوسط ورید اجوف وارد دهلیز راست و از آنجا به بطن
این دوران کبیر است. پس از ورود خون وریدی به بطن راست
بواسطه انقباض آن وارد شریان ریوی شده برای تصفیه به ریه
خون شریانی شده و بالاخره بواسطه اورده ریوی این خون شریانی
وارد دهلیز چپ و بطن چپ میگردد این دوره صغیر گویند
قلب چپ همیشه دارای خون شریانی و قلب راست محتوی خون وریدی
از قلب [illegible] عروق روئیده از بطن ایسر موسوم به اورطا از بطن
ایمن شریان ریوی

اورده ظاهر که در تحت جلد واقع [illegible] از ابهام [illegible]
بقیفال صعود نموده تا نزدیک مرفق [illegible] از اصبع موسوم بالخنصر
[illegible] از [illegible] خارج با یکدیگر [illegible] موسوم باکحل
ورید صافن از اصبع ابهام رجل ابتدا و از قوزک
انسی [illegible] داخل [illegible] برابر فخذ و در مقابل از تحت
رباط [illegible] نفوذ بعمق در ورید فخذ داخل
ما بقی از اصبع خنصر ابتدا از قوزک وحشی عبور و بتحت
رکبه بورید [illegible] داخل

[illegible]

همو کلبین جسمی است قرمز رنگ که مقدارش در هر لیتر ۱۳۰
گرم است و بمقدار کمی آهن دارد که همان گلبول است
گلبول قرمز در هر میلیمتر مکعب خون انسان ۵ میلیون در حال طبیعی
و گاهی تفاوتها دارد اشخاصی که در ارتفاعات زندگی کنند
بیشتر است
گلبول سفید سلولهای درخشانی هستند که دارای غشاء خوش القوام
نازک یا اغلب [illegible] هستند و بواسطه [illegible] میتوانند با آسانی
تغییر شکل داده پاهای کاذب باطراف بدوانند و بواسطه آن
[illegible] شوند که از جدار عروق شعریه خارج گردند عموماً [illegible]
عده شان بمراتب کمتر از قرمز در مقابل ۵۰۰ گلبول قرمز یک
گلبول سفید [illegible] از [illegible] گلبولها [illegible]
[illegible] میشوند عمل آنها دفاع از دشمنان خارجی یعنی میکروبها
اگر میکروب وارد خون شود عده شان زیاد شده دور میکروبها
احاطه نموده سعی میکنند تا آنها را معدوم سازند

[illegible]

عبور از زیر بغل ، بازو و ساعد با انگشتان منتهی میشوند
در حقیقت خون اطراف عالیه بتوسط این ۵ شریانست
۳- شرائین بین اضلاعی ۴- شریان معدی که پس از عبور اورطی
از حجاب حاجز جدا شده به ۳ شعبه منقسم میشود یکی بکبد
یکی بمعده دیگری بطحال میرود ۵- شریانهای معوی که داخل
کلیتین میشود ۶- شریانهای اسپرماتیکی که خون را باعضاء
تناسلی میرسانند و عده شان دو است یکی اسپرماتیک علیا که قبل
از شریانهای معوی از اورطی جدا میشود دیگری اسپرماتیک سفلی
که بعد از آن ۷- شرائین حرقفی که باطراف سافله رفته
عروق شعریه شعبات بسیار باریکی هستند که انتهای
انشعابات باریک شرائین را بابتدای اورده مربوط مینمایند
قطرشان بقدری کم است که بطوریکه بچشم [illegible]
میگویند عروق شعریه بقدری زیاد است که هر نقطه از بدن
سوزنی فرو برند چندین شعریه پاره شود
اورده عروقی هستند که خون را بتوسط شعریه ها از شرائین
گرفته بقلب میبرند ضمنا بر خلاف شرائین که ابتدا
با دهلیزهای قلب مربوطند چنانچه دهلیز چپ دارای ۴ ورید
ریوی است که خون تصفیه شده در ریتین را بقلب وارد

ودهلیز

دهلیز راست که دارای دو ورید اجوف اعلی و اسفل است
اول خون اطراف عالیه دومی خون اطراف سافله و امثال آنرا
بقلب میاورند علاوه اورده مزبور برابر شرائین است
یعنی در مقابل هر شریانی دو ورید است
صداهای قلب بواسطه مسدود شدن و باز شدن دریچه های
قلب است
جریان خون در عروق بواسطه دو علت مهم میباشد
حرکات قلبیه اول انقباضات بطنی که خون را متوالیاً
از شعبه در انها میرانند دوم در اثر خاصیت ارتجاعی
جدار شرائین و خاصیت منقبض دهلیزها [illegible]
انبساط حاصله در انها بر اثر انقباض آنها خلاء پیدا
میکنند تا ایجاد سبب جذب و کشیدن خون ورید میشود
یک طرف به داخل انها رانده شده از طرف دیگر جذب
و کشیده میشود بعلاوه انبساط قفسه در موقع تنفس
خود جاذب برای اورده محسوب میگردد ، وجود
دریچه های سینی در اورده لگن و اطراف سافله

دوران لنف علاوه بر خون مایع مغذی دیگری نیز در بدن
سیر مینماید که آنرا لنف نامند و در حقیقت عبارت از پلاسمای
خون است که با مقداری گلبول های سفید از جدار شعریه ها ترشح
نموده خواص سلولها را بر عهده است زیرا بسی از نیز اینها
فیلتر ها در لنف می باشند

عروق لنفاوی مجاری باریک بسیار زیادی ملاحظه شده
که ابتدا از شعریه های کثیری در خلال سلولها تولید شده رفته
رفته بهم مربوط و بزرگتر گشته بالاخره منتهی به دو مجرای بزرگ
لنفاوی میشوند که عبارتست از قنات صدری و ورید کبیر
لنفاوی یا قنات مجرای لنفاوی صدری محتویات تمام
عروق که حامل کیلوس اند را دریافت نموده و همچنین عروق
لنفی از اطراف بافله نصف چپ و نصف تحتانی بدن را ستماعت
ستون فقرات بالا رفته بورید تحت ترقوه چپ میریزد
شعبه دیگر بطرف راست بورید تحت ترقوه راست میریزد
غدد لنفی برآمدگیهائی هستند مانند دانه تسبیح در سر عروق
لنفی قرار دارند این غدد حجم کوچک در بعض نقاط به بزرگی
دانه لوبیا مثلاً گردن کشاله ران زیر بغل وغیره هر یک از این
غدد دارای یک عده عروقی هستند که در آن داخل و یکی دیگر
خارج میشود لنف

لنف عبارت از مایعیست که در حقیقت پلاسمای خون
و دارای مقداری گلبول سفید موسوم به فاگوسیت علاوه در هر یک میلیمتر
۸۰۰۰ میباشد لنف اولاً از عروق حامل کیلوس ثانیاً از
پلاسمای خون تشکیل میشود قسمت مهم تغذیه انساج به آن است
علاوه دفاع میکروبها در داخل انساج جلوگیری مینماید
اولا منهدم میسازند در اینموقع کانکلیونها متورم شوند
اعصاب به آگهی داده اعصاب مبدأ آنها قوه متفکره و حاسه
و محرکه و هم جهت انتظام تغذیه و تنمیه بدن میباشند لهذا اعصاب
حامل حیات است و سایر آلات مانند عضلات و عظام
خادمند اولا بنحویکه عصب عضوی را قطع نمایند اثر خارج
عارض گردد قوه نامیه و حاسه و متحرکه ناقص یا فانی
گردند و بدن کاملاً حسی اعصاب میباشد بعض آنها عطاء قوه
متفکره و حاسه و محرکه مبدأ آنها دماغ یا نخاع است
که بمجود نباله و ضمیمه است و ما غراجی دیگر قوه غاذیه
و نامیه بدن بواسطه آنها است و این اعصاب را مبدأ از
شبکه و گلوله هائیست که در طرفین فقار و خلف معده
واقع و موسومند به گانگلیون منبع اعصاب رخوه لینی که
دون بعض ابعض بعضی زیادی نایل میگردند

مثلیمیا غذا و ترکیبات اعضا

سلسلهٔ اعصاب از ابتدا در جنین سه برجستگی یا تورم
تولید شده بفاصلهٔ قلیلی برجستگی پنج برآمدگی موسوم به
مغزهای اولیه. برجستگی اول بواسطهٔ شیار عمیقی به دو نیمه منقسم
که نیمکره‌های دماغ فوقانی را تشکیل داده. برجستگی دوم تولید
دو توده عصبی متفاوت نیمایه موسوم به طبقات بصری
برجستگی سیم چهار توده مصمت عصبی را تشکیل مربوط با اعصاب
چشم ۴ دماغ صغیر ۵ طناب عصبی کوتاه و قطوری تشکیل
میدهد موسوم به بصل النخاع تمام این قسمتها برای یکدیگر
چسبیده خورده استخوانهای جمجمه در اطراف تشکیل شده آنها را
محافظت مینمایند. انتهای دیگر تشکیل طناب عصبی که عبارت
از نخاع است و هر یک از این اعصاب انشعاباتی به
زوده عده ۴۳ زوج ۱۲ زوج اعصاب دماغی
۳۱ زوج نخاعی و انشعابات از اینها در اعضا
منتشر و قسمتی موسوم باعصاب سمپاتیک از استطالهٔ
عصبی نخاع جدا شده داخل ریتین و قلب و جهاز هضمیه و غیره
میشوند

ساختمان انساج عصبی مرکب از سلولهائی است باشکال مختلف
انها را نرون نامند

سلولهای

14

سلولهای مصمت نخاعی در سطح خارج محدود دارای دانه‌های کروماتین
بی‌ترتیب پلاسما ملیاشه. سلولهای دماغ دارای کروماتین منیت
در تعریف دماغ. کره مخ نامند جسمی بیضی شکل که در جوف
ریشی واقع و مرکز و منبع جمیع اعصاب حساسه و حرکه و قواء
ظاهره منقسم به دماغ کبیر و صغیر و متصل به نخاع و بواسطهٔ شکاف عمیق
به دو نیمکره یکی یمنی یکی یسری و غشاء ام الغلیظ ابهی
که نخستین است با هم با یکدیگر بچسبیده دماغ صغیر که در
محدوده در خلف دماغ کبیر واقع است و شعبات از او مفروش
شبیه شاخه درخت که موسوم بشجرة الحیات است. بصل
النخاع در امتداد نخاع و زیر دماغ صغیر قرار دارد و قطرش
یک سانتیمتر وزن ۹ گرم و از ۵ الی ده زوج اعصاب مغزیه
۸ زوج آن متعلق به بصل النخاع است
نخاع در قطعه سطحی محدوده در خلف زنی اثرات واقع
و بواسطهٔ الیاف اعصاب با دماغ کبیر و صغیر اتصال یافته
عقل و مدرکات در جزء مقدم قوه حساسه و حرکه در جزء
نخاع و دماغ از سه غشاء احاطه شده ام الغلیظ ام الرقیق و شبکیه
(شبیه) قسمت درونی نخاع تیره رنگ موسوم به خاکستری و از بیرونش تا صفحه
مصمت خارج سفیده از استطالات محیطی تولید شده در یک
سفیده ان بواسطه ... دماغ ...

[illegible]

[illegible]

در تقسیم اعصاب نخاعی در اعصاب ذکر اولنه نشر ۳۰ بیک زوج عصب رواتمیح هر زوج فقار عنق ۱۲ زوج فقار ظهر ۵ زوج قطنی ۵ زوج از عجز بیک زوج از عصعص جمیع اعصاب نخاعی یکی از قدام و دیگری از خلف خلفی صاحب قوه حساسه قدامی صاحب قوه حرکه

کنکلیان یا شبکه لاعصاب اجسامی اولنه کلوله شکل در طرفین فقار بزوائد اجنحه و در خلف معا واقع جهت تغذیه و تقویه واین اعصاب محکوم حکم دماغ نمیلنه وشعب این اعصاب با اعصاب دماغ آمیخته و قسمتی مهمها نتیجه خیالیه در موضع الم و غم وارده بر دماغ در عمل تغذیه نقصان بهم رسیدو و بعکس فرح و سرور عمل تغذیه نیکو کردد و سبب تحمیل لکه با بعض اعضا علاقه بواسطه این جنس اعصابدر بنا براین اعصاب مجبوله هم نامند

نصل النخاع که در صدمه این عضو باعث مرک فوری است مراکز جهازات مهمه تنفس و دوران در بعض حیوانات سایر مراکز اعصاب مثل دماغ بکرد صغیر مغز نافع نخهد و خارج مینماید مهد الحیوان زنده بهم و ... مثل جهار صفه والای اراده نه حس نه ذکاوت

در مؤلف

در تعریف عموم احشاء عبارتند از اعضائیکه از عروق والات مختلفه منسج و بواسطه لحم با یکدیکر ملتصق کردیده از جمله جلد ظاهر و باطن الات حواس خمسه ظاهر الات تنفس و هضم و بول و تناسل که بواسطه لحم با یکدیکر التصاق یافته و لحم عبارت از جسم است دقیق و لینی متخلخل قابل انقباض و انبساط مرکب از الیاف و تارها شبیه به اسفنج بنحویکه رطوبت و هوا در حجرات انها متمکن نتیجه مثل مرض استسقا

فائده او در بدن سه چیز است یکی التصاق منسج الات مختلفه بدن دیگر منسج بعض اغشیه باشد شرح داده شد اعضا و اوعیه دوم دیگر برای محافظت درجه و قوی بدن

جلد عبارت از غشا مخصوصی که ظاهر اعضا را پوشانیده و منسج از لحم و عروق شعریه و عصب و غدد که در دانه‌ها نما در جلد ظاهر است مخصوص است از امل و ذوق شاه زبان در جلد منافذ و مسامات کثیر هست و فائده این دوری از مرضها داشتن جلد دانه فارغ عرق و فضولات بدن جلد باطن هم مثل جلد ظاهر الا انکه غدد او بلغم و والای بشره نیست

غشاء سروزی یا مائیه این غشاء مانند کیسه باشد غیر مشفوف
برامعاء واحشاء احاطه نموده برای حفظ از اصطکاک و در
جوف این غشاء رطوبت رقیق جهت این رطوبت غلبه نماید
استسقاء بهم رسد مخصوصی

کلیات حواس خمسه

در سطح خارج بدن نرون هائی
هستند که بواسطه بعضی عوامل از قبیل نور امواج صوتی
حرارت وغیره تحریک میشوند این تحریکات بواسطه اعصاب
بسلولهای حساسی قشر خارجی دماغ میرسند که آنها را تبدیل به
حس مینمایند و این نرونهای خارجی قسمت مهمه تشکیلات مهمه
باید دانست که مجموعه استطاله های محور این نرون های خارجی
است که عصب را تشکیل میدهد که خلاصه مسیر و طریقه حس
یک نرون تامه است پس اثرات حاصله در استطاله
پرتپلاسمی داخل نرون یا سلول عصبی میشوند که آنها را بواسطه
استطاله ای محوری از جهه خارج نموده بقشر دماغ میرسانند
و در وسط بواسطه عامل مخصوص تحریک میشوند حس مخصوصی را
تولید مینمایند و حواس بر پنج قسم اند
لامسه ذائقه شامه باصره سامعه

حس لامسه این حس بواسطه پوست بدن با اشیاء خارجی
انجام میگیرد که نرمی و سختی زبری ناهمواری هست و شکل آنها را انسان
میفهماند پوست خارجی یا بشره از سلولهای مسطح مرده تشکیل شده
موسوم به طبقه قرنیه و داخلش نسج زنبوری
قوه لامسه قوه ایست که بواسطه او درک حرارت و برودت
و خشونت و ملایمت اشیاء معلوم میشود و این قوه بواسطه
اعصاب مغزی در جلد است
حس ذائقه مخاط زبانست که دارای برآمدگیهای زیادیست
موسوم به پاپیل یا حلمه که انتهای اعصاب ذائقه با آن منتهی میشود
پاپیلها بر چند قسم اند مقعر محدب شعری سپیدزه وغیره
بعضی بزرگتر بعضی کوچکتر
در پیهای ذائقه عصب براق زوج از آنها که اعظم
از هر زوج دیگر است در تحت اذن داخل و زائده
ابریه از عظم صخره داخل مجرای مخصوص بطور رو راب
از وسط وجهه تحتانی میل نموده بعضاً در غضاریف دندان
اول طواحی علیا داخل گردد زوج ثانی عصب
فک اسفل مجرای او در طرف پنه زبان زوج ثالث در تحت
لسان

حس شامه عضو مخصوص آن مخاط بینی بخصوص بالائی
و حفره است که از قدام با خارج و از خلف با حلق مربوط
است این دو حفره که موسوم به منخرین است در وسط جدا از هم
بتیغه صاف از یکدیگر مجزا و سقفهای فوقانی و عقب این جدار
از استخوان مصفات و غضروف انف است و سه استخوان
صدفی و غشاء مخاطی که تمام سطح داخلی را پوشانیده در قسمت
تحتانی برجستگی که دارد قرمز رنگ است قسمت فوقانی زرد رنگ
و در این ناحیه بوی اشیاء درک میشود زیرا عصب شامه اولی
زوج عصب مغز که برای درک بوی اغذیه در مغز ... در اینجا
حس سامعه از سه قسمت تشکیل یافته خارجی وسطی داخلی
گوش خارجی از لاله گوش غضروفی ... دالان ... گوش و لایه
زیاد که مجرای گوش بطول ۳ سانتیمتر که در داخل
متوسط پرده صماخ با غشاء طبلی از گوش وسطی جدا شده
جدار داخلی ... ترشح میکند که دارای ... و
داخلی مجرای ... که ... از دخول ذرات غبار گوش
گوش وسطی که اطاق صندوق صماخ است در خارج بواسطه
غشاء طبلی از گوش خارجی جدا شده در سطح داخل دریچه
... دور و مجرای دیگر موسوم به شیپور استاش ...

وحفره

با فضای حلق مربوط میسازد برای تعادل فشار هوا بر طرفین
پرده صماخ غشاء نازکی است تقریباً دایره شکل ... عقب
عقب آن صندوق صماخ چهار استخوان کوچک استخوان چکشی
که دسته آن روی پرده صماخ تکیه میدهد و راس آن روی استخوان سندان
... استخوان کوچک عدسی در رکابی که بر دریچه بیضی متکی
است ... زوج اعصاب دماغ در ...
بجسم سمع میگردد علاوه بر سامعه در حدود ۰۰۰ ...
قوه سامعه مختصراً بواسطه عصب ...
غضروف پره گوش پرده صماخ و مجرای استاش و بعضی غضروف
اذن که در جرم عظم حجری و عصب سمع در او معروف
حس باصره چشم که برای درک تأثیرات نور است
علاوه بر قسمت اصلی که کره چشم باشد بعضی اجزاء فرعی هم
دارد پلک غدد دمعه عضلات و غیره دارد
پلک ها که برای محافظت چشم و ممانعت دخول ذرات اجسام
و عضلات مخصوص همه حرکت آنها را باعث میشوند که
رطوبت ترشح غدد دمعه را به تمام سطح کره چشم منتشر نمایند
و کنار آزاد پلک ها موهای سخت در یک ردیف قرار گرفته
موسوم به مژه و همیشه ترشحات دسمه غدد مخصوص که در ریشه

قدری چرب باشند فائده این چربی آنست که در حالت معمولی مانع
جریان اشک بر رخسار میشود امتداد پوست خارجی بدن در دنباله
این پوست است انرا ملتحمه مینامند الا انکه در این قسمت
شفاف بوده مانع عبور نور نیست فقط تغییر شکل است
غدد دمعیه که در فضای تنگ زاویه چشم بواسطه ترشح مایعی موسوم باشک
دائماً کره چشم را مرطوب نگاه میدارد تا نور بخوبی عبور نماید
اشک هرگاه زیاده از قدری باشد بتوسط این غده هشت الاده
مجرای جمع کرده بسطح داخلی پلک فوقانی جاری میشود
پلک تحتانی دارای غده دمعیه نیست در این گوشه مجرای باریکی
موسوم به مجرای دمعیه که اشک چشم به بینی میرود جریان آب
بینی بواسطه خلاء جزئیست که در موقع تنفس و عبور هوا
از بینی در مجرای دمعیه تولید میشود ابرو برای جلوگیری از دخول
عرق بچشم است حرکات کره چشم بواسطه شش عضله انجام
میگیرد که میتوانند انرا بطرق مختلفه بحرکت در آورند
عضو باصره عبارت از سلولهای عصبی هستند که پهلوی یکدیگر
قرار گرفته تشکیل غشاء لامیه میدهد موسوم به شبکیه که درک
اثرات نور مینماید پس از خارج دو غشاء دیگر است که پوشانیده
که عبارت از مشیمیه و صلبیه صلبیه غشاء سفید رنگ
از جنس ملتحمه سطح خارجی کره چشم را مستور ساخته و سفیدی چشم از این
غشاء

غشائیست تشکیل میشود و مخصوصاً بواسطه نسوج عصب و عمل این غشاء
است که شکل کروی چشم تغییر نمیکند این غشاء در خلف دارای
سوراخیست که عصب چشم و عروق دموی از انجا داخل میشوند
قسمت قدامی تغییر شکل پیدا نموده برجسته و نازک شده شفاف تا نور
بخوبی عبور نماید و این قسمت موسوم به قرنیه میباشد
مشیمیه در داخل صلبیه و خارج شبکیه قرار گرفته در
حقیقت غشاء مغذی چشم میباشد سطح خارجی مشیمیه کاملاً
از ماده سیاه رنگی پوشیده شده و از دانه‌های کوچک ذره بینی
تشکیل شده و رنگ سیاه مردمک چشم بواسطه رویت این ماده است
در قسمت قدامی این غشاء تغییر شکل پیدا نموده در جلو جلیدیه
موسوم به عنبیه که قسمت قدامی مشیمیه است که کرویت خود را
از دست داده سطح میشود در وسط ان سوراخی است
موسوم به مردمک و از الیاف عضلانی عضلات تشکیل شده
که انبساط و انقباض انها در مقابل نور بواسطه عمل
انعکاسی سوراخ مردمک را تنگ یا گشاد مینماید
سطوح خارجی عنبیه هم دارای دانه‌های سیاه مشیمیه است
که شفافیت قرنیه او را نشان میدهد

شبکیه چنانچه گفتیم قسمت حساس چشم و دنباله عصب باصره است
که پس از عبور از ۹ طبقه فوق ابتدا طبقه‌ای که نوعاً بشکل نیم کره
در داخل چشم قرار میگیرد حس رویت اشیاء بواسطه رشته
های انتهائی عصب باصره است که امواج نورانی را درک کرده
بمغز خاکستری دماغ میرسانند شبکیه در نقطه که عصب باصره
داخل کره چشم میشود فاقد الیاف عصبی فوق و از این جهت در مقابل
نور حساس نیست و این نقطه را نقطه کور مینامند که ۴ میلیمتر
داخل آن و تقریباً در سطح افقی که نافذ قطر نور باشد قرار دارد
ساختمان شبکیه از ده طبقه متمایز تشکیل یافته
از قبیل سلولهای عصبی و سلولهای روئیتی و غیره العقلب و ۳ قسمتین
جلیدیه که در اطاق ۴ متمکن است عدسی محدب الطرفین
قطرش ۹ - ۱۰ میلیمتر ضخامتش ۵ در خلف عنبیه
و بر روی شبکیه تشکیل میشود چشم شبیه به دوربین عکاسی
که جلیدیه با سایر محیط‌های متبلور کننده عدسی آن و شبکیه شیشه
تاریک) عنبیه که جلو جلیدیه قرار دارد در مواقع لازم برحسب
شدت و ضعف نور منقبض شده مردمک چشم را تنگ و گشاد میکند
حس رویت چشم گفتیم که در شبکیه درک رویت میشود و این
حساسیت در نقطه زرد در انتهای قطر قدامی و خلفی است که
وسعتش یک میلیمتر مربع تجاوز نمیکند
از این

از این
جهت است که انسان در آن واحد میتواند چندین کلمه را با هم بخواند
بعلاوه اثر نورهای مختلف الرنگ بر شبکیه مختلف است و بواسطه
اختلاف اثر شان اگر مدتی برنگ قرمز نگاه نمایند و سپس صفحه سفید
جلو آن قرار دهند همان خطوط را تا مدتی برنگ سبز در صفحه خواهند دید
علت این است که اعصاب چشم در حالت اول از رنگ قرمز خسته
شده رنگ سفید نمیتواند کاملاً اعصاب را متأثر سازد فقط سبزی
که مکمل قرمز است آنها را تحریک میکند
نزدیک بینی چشم نزدیک بینی چشمی است که طول محور قدامی
و خلفیش زیاد باشد در این صورت تصویر اشیاء دور جلو
شبکیه افتاده درست دیده نمیشود اشیاء را نزدیک می‌بینند
این عیب را با عدسی مقعر الطرفین مرتفع میکنند چنانکه در
فیزیک دیده ایم در این صورت اگر اشیاء از حد معین نزدیک
تر باشند تصویر شان در خلف شبکیه تشکیل شده واضح
رویت نخواهند این عیب را قسمت دوربینی است با عدسی های
محدب رفع مینمایند باید دانست که نزدیک بینی و دوربینی
ممکن است عرضی باشد بواسطه ضعف یا پیری
ما ۲ چشم داریم چرا اشیاء را همیشه یکی میبینیم علت این است
که مرکز باصره در یک نقطه قرار گرفته و اشعه مرکزی

اگر عصب چشم به آنجا منتهی میشود علاوه همیشه اجسام الاسودی
اشیاء طوری متوجه میکنیم که هر نقطه نظر از هر دو شبکه متأثر میشوند
بطوری که اگر با چشمها لاکاملاً متوجه نکنیم مضاعف میبینیم
و مضاعف دیدن طبیعی که بواسطه عینک های منشوری رفع نمایند
تنفس عبارت از اعمالی است که نتیجه آن تبدلات گازی
ما بین [illegible] و محیط خارج است از جذب اکسیژن و دفع
انیدرید کربنیک [illegible] بواسطه مباشره و تنفس بواسطه غشاء
که واسطه ما بین هوا و محیط خارج (ابه هوا) عمل تنفس
را دارا است سطح غشاء تنفسی ۲۰۰ متر مربع و برای اینکه
داخل بدن بگنجد چینی خورده کیسه های ریوی همه از ملیونها
حباب کوچک که بروی هم مجتمع و توده بزرگ اسفنجی
شکل را تشکیل مینمایند موسوم بریتین این حبابها تماماً با یکدیگر
مرتبط و داخلشان از هوای خارج ممتلی است ورود
هوا بتوسط قصبة الریه انجام میگیرد قصبة الریه لوله ایست
بطول ۱۲ سانتیمتر و قطرش ۲ سانتیمتر تجاوز نمیکند
انتهای تحتانیش در محاذات فقره ۴ ظهریه دو شعبه میشود
موسوم به برنش هر یک داخل یکی از ریه ها میشوند پس از دخول
شاخه های چندی منقسم میشوند که انتهای هر شعبه منقسم شده قطر
انشعابات از یک میلیمتر تجاوز نمیشود
قطر

هرگاه قصبه ریه را عرضاً قطع نمائیم ملاحظه میشود که از دو قسمت تشکیل
یافته خارجی لیفی و در قسمت مجوف داخلی حلقه‌های نیمدایره
داخلی مخاطی حلقه‌ها ۱۶ - ۲۰ بر روی هم قرار گرفته
دارای نسج ملتحمه مایل ارتجاعی و شاخه‌ها سطح داخلی قصبه دائماً
مرطوب برای جلوگیری از خشکی هوا دارد و بر تمیزی و این
رطوبت بواسطه حرکت مخصوص بالا آمده و نیز داخل هم
میشود هوا برای رسیدن بقصبه لازم است از لوله منخرین
و حلقی عبور نماید تا ذرات غبار و میکروبها بواسطه مخاط
بینی که دارای چسبندگی است نگهداری شود و ضمناً هوای تنفسی
اندازه گرم شده باشد بنابراین از ابتلاء به زکام خود
داری کنید زیرا در این مرض انسان مجبور است از دهان
تنفس نماید و ممکن است مبتلای امراض عفونی ریوی گردد
ریتین که تماماً شان بر روی حجاب حاجز در قفسه صدری
جا دارد در سطح خارجی شکافهائی هست که در ریه راست
۳ چپ منحصر بدو در سطح خارجی ریه تکه‌ها خطوطی
متقاطع دیده میشوند این خطوط کثیر الاضلاع هائی تشکیل
که سطحشان یک سانتیمتر مربع و هر یک از آنها که یک قسمت
از نسج ریه است موسوم به حجره ریوی مجرا هم هر قسمت
جهتی منقسم به حجره های ریزتر هر یک از این حوزه‌ها از چند

قسمت آخر جهاز تنفس موسوم به حباب که ساختمان آنها خیلی ساده
داخل آن نسج زنبوری پس لطیف که چندین حباب یک حفره
تشکیل میدهند و چندین حفره یک حجره و از اجتماع حجرات ریوی
نسج اسفنجی ریتین تشکیل شده و در هر حجره ریوی انشعاباتی از
شریان ریوی داخل میشود (که دالان هوایی است) که شعریه‌ها
متفرع شده اطراف هر حباب را فرا میگیرد تا مبادله گازی
مابین خون و هوای داخل آنها انجام یابد به علاوه شعریه‌ها
خیلی زیاد و سطح کل آنها در تمام ریه ۷۵ متر مربع بالغ میشود
تقریباً محتوی یک لیتر خون میباشد اطراف ریه‌ها غشاء سروزی
احاطه نموده خارجی و داخلی در بعضی اوقات ترشحات مخاطی
در این فضا میشود که تولید ذات الجنب را میکنند تنفس حرکاتی
دارد فرو بردن نفس یا استنشاق بیرون آمدن یا زفیر هوای
داخل حبابهای ریوی پس از آنکه اکسیژن خود را تحویل داد و گاز زغال
اسید گرفت از بدن خارج شده هوای جدید به جانشینی آن میشود
این نتیجه بواسطه انبساط و انقباض متناوب قفسه صدری حاصل میشود
یا نتیجه آمدن بواسطه انقباض حجاب حاجز که مصادف با بالا رفتن عظم قص
در هر تنفس انسان نیم لیتر هوا جذب و داخل ریتین مینماید چون
بطور متوسط در هر دقیقه ۱۵ تنفس دارد یک ساعت ۴۵۰
لیتر و در یک شبانه روز ۲۰۰۰ مصرف

مصرف ۱۴۰ لیتر اکسیژن برای تشکیل بخار آب و مصارف
دیگر است. جمیع انساج و سلولهای بدن باید تنفس نمایند
اگر در محلی اکسیژن بقدر کافی نشود یا بعلتی اکسیژن با انساج
نرسد مرگ حتمی است که آنرا اختناق گویند علت اختناق
چند چیز است اولاً کم شدن اکسیژن زیرا وقتی مقدار
آن در هوا ۷/۱۰۰ رسید اختناق شروع میشود
ثانیاً ازدیاد گاز زغال زیرا وجود ۴/۱۰۰۰ گاز
زغال در هوا باعث اختناق میشود چون انسان
در هر ساعت ۱۴ لیتر گاز زغال خارج میکند
پس اقلاً در هر ساعت ۴ متر مکعب هوا برای تنفس
لازم است. حنجره و تشکیل صوت صوت در عضو
مخصوص تولید میشود که موسوم به حنجره لوله غضروفی
عرضی و کوتاهیست که فوق قصبة الریه و قسمت
تحتانی حلق قرار گرفته از ۴ غضروف متمایز
تشکیل شده بواسطه عضلات بهم مربوطند) سیب آدم)
و از روی جلد محسوس [illegible]

ثانیاً غضروف به شکل حلقه انگشتر در زیر قرار دارد و ثالثاً
دو غضروف در عقب واقع شده‌اند بعلاوه چند غضروف
کوچکتر حنجره هر قدر بالا میرود تنگ‌تر شده
بالاخره به دو برآمدگی منتهی میشود موسوم به طناب صوتی فوقانی
قدری پائین‌تر دو برآمدگی موسوم به طنابهای صوتی تحتانی
از این طنابها که چینی خورده کمی فاصله فقط طنابهای
تحتانی مرتعش شده و ذالیه صوت مینمایند ما بین این دو
دسته حفره است باعث تقویت صوت حاصله است

تشکیل صوت ارتعاشی طنابهای تحتانی بر اثر فشار
هوای ریه که خارج میشود احداث صوت میکنند

حرارت غریزی حرارت بدن انسان ۳۷
جزئی تفاوتی در موقع خواب یا بعد از صرف غذا میکند در خواب
کمتر و بعد از غذا زیادتر ۳۶ و ۵ ۳۷ ۲ حداقل این حرارت
۴۲ فزونتر یا از ۳۶ کمتر شود انسان مریض است
سبب اصلی حرارت غریزی احتراقی است بواسطه اکسیژن
در انساج میشود هر قدر این احتراق شدید باشد
حرارت بیشتر است مواد چربی و قندی احتراق بیشتر ذالیه
مینمایند

دفع

دفع مواد بعضی اعضاء موسوم به غدد در بدن دارای
اهمیتی هستند زیرا مواد محتویه مخصوصه را از خون جدا نموده
تغییرات شیمیائی اساسی در آنها میدهند و نتیجه این تغییرات
شبیه یا انواع مواد که مجدداً داخل دوران دم میشوند یا
از عملیات دفع شده به محیط خارج بر میگردند مثلاً مایع محافظ و
زبان‌ها مانند پپسین وغیره که در معده ... و در خون ...
فقط برای اعضائی که در زیر تسلط سمپاتیک سلول غدد مخصوصه تشکیل
شده و در لوله‌ها ترشح میشوند و با کلیه مواد محتویه در خون را
که برای بدن مضر است از آنجا جذب نموده و تشکیل ادرار میدهند
که دفع شود این غددی هستند که مواد ترشح شده را به خارج
میریزند پاره دیگر مانند طحال و تیموس کپسولهای فوق
کلیوی وغیره مواد از خون گرفته تغییرات لازمه داده
مجدداً بخون عودت میدهند (عمل کلیوی و کبد) اقسام غدد
غدد لوله غددی که شکل اغلب یک طبقه سلول دارند
غدد خوشه شبیه بخوشه انگور که مایع شان خارج میشود
غدد بسته که اثر ترشحاتشان بخارج میریزد مانند کلیه غدد صفرا
غدد عرق و شیر ۴ غدد ... که ساختمانشان
با غدد مخلوط ترشح داخل دوران دم میشود طحال
تیموس تیروئید لوزتین کپسولهای فوق کلیوی وغیره

کلیتین در طرفین ستون فقرات محاذات اولین فقره قطنی
و خارج صفاق قرار دارند شبیه به لوبیا قسمت محدبش در خارج
کنار داخلش مقعر که ناف کلیه در آنجا است از ناف عروق و اعصاب
داخل میشوند میلا و مجرای ادرار (لگنچه و حالب) هم در قسمت
مقعر از ناف است که خارج میشود وزن کلیه در حدود
۱۶۰ گرم قسمت خارجی غشائی که کاملا به کلیه چسبیده و پوشش
مغذی دارد و در هر قسمت وسطی که دانه دانه و ... است
به نام ماده قشری قسمت داخلی که مرکب از لوله های ریزه بلند تشکیل
شده موسوم به لوله های مولد ادرار (زیرا ادرار در این لوله ها تشکیل
میشود) و دسته دسته تشکیل اهرام ... هم قرار گرفته موسوم
به اهرام مالپیکی که رأسشان آزاد متوجه قسمت داخلی
کلیه است عده اهرام در هر کلیه ۱۰ – ۱۵ میباشد و ترشحات
ادراری آنها ابتدا در لگنچه جمع شده بعد بتوسط لوله حالب
قطره قطره بمثانه میریزد در داخل کلیه شریان و ورید
تشکیل شعریه های زیادی میدهند که مجاور لوله های
مولد ادرار است تا انتخاب مواد زائد از خون بسهولت
انجام یابد ادرار مایعیست اسیدی قدری زرد و رنگ ...
در روز ۱۲۰۰ – ۱۵۰۰ گرم در هر لیتر ۵۰ گرم مواد
خارجی دارد آلی و غیرآلی از قبیل کلرور فسفات و
سولفات سدیم پتاسیم منیزیم که باعث اسیدیته ادرار
میشوند

میشوند مواد آلیه اوره اسید اوریک و مواد ملونه آلوده
بطور متوسط در هر روز ۲۵ گرم دفع میشود مواد آلبومینیه
هنگامیکه گوشت زیاد استعمال میکنند ۴۰ گرم میرسد و در
... بعضی ... زالیه ... مانند
در بعضی امراض مانند قند در دیابت و آلبومین ...
غدد عرق غدد لوله هستند که خیلی طویل و نظر باینکه
در ضخامت جلد قرار میگیرند منتهی داخلشان بهم پیچیده
موسوم به گلومرول میباشد در اطراف عروق شعریه زیادی
این غدد هم مانند کلیتین مواد زیادی خون را گرفته بسطح
خارجی بدن میریزد مایع ترشح این غدد موسوم است به عرق
مایعی است شبیه بادرار عرق تقریبا بطور دائم در بدن
تشکیل میشود و وظیفه آن نرم نگاهداشتن پوست بدن
است و از این جهت در نقاطی که برای لمس اشیاء بکار
میرود عده شان بیشتر است در هر سانتیمتر مربع کف دست
۱۲۰ کف پا ۳۰۰ و طول لوله عرق تمام بدن ۲ – ۳
میلیون بالغ است وظیفه آن اعتدال تاثیر حرارت
خارجی در بدن است در مواقع گرما

ترشح عرق فراوان میشود تا بواسطه تبخیر از تأثیر حرارت جلوگیری
نماید همیشه باید سعی نمود که بدن تمیز و خروج عرق سهولت شود
کجسب سابقاً گفته‌ایم کبد دارای دو قسم غدد است از طرفی
ترشح صفرا مینماید برای هضم اغذیه به روده‌ها میریزد و از طرفی
تشکیل گلیکوژن را میدهد که داخل دوران دم میشود
شیر ترشح شیر در پستانها در حالت جنینی طفل دارای پستانهائی
منعقد میباشد که تدریج از بین رفته پس از تولد فقط یک
زوج میماند در بعضی ضعفه دائم دیده میشود مراد از زائده
غدد نوک پستان میباشد در زنها که متمتع از شیر میگردند بواسطه
تحریکات متوالی پستانها بعضی مواقع مردان نیز ترشح میدهند
(اسکلت) دارای غدد و جزئی (سخت) از داخل تر نماینده ذرات جز سلولی
اعمال تغذیه حیات میتوان تعریف کرد سلسله اعمال
شیمیائی اغذیه که بدل ما یتحلل بر سلولها میشود عبارت
از مجموعه موادی است که از محیط خارج به سلول میرسد مثلاً
اکسیژن جذب شده بواسطه ماده غذائی مخصوص است که
احتراق بطئی آن در انساج نتایج مهمه دارد و از الجمله حرارت
غریزی بدن بواسطه آن است اصول هضم در که شده از
اعضا

اعضاء انجام میابد موسوم به جهاز هاضمه پس از اینکه
اغذیه در جهاز مزبور محلول و قابل جذب شد داخل جریان
دم میشود تا بوسیله آن بجمیع اعضاء و سلولهای بدن برسد و این
سلولها در مجاورت اغذیه موادی که محتاج هستند انتخاب مینمایند
همچنین اکسیژن که غذای بسیار لازم بدن است در جریان
ریه جمع میشود از آنجا بتوسط دوران به سلولها منقسم میشود
و این جذب اکسیژن را از محیط خارج تنفس مینامند
بالاخره پس از اینکه اغذیه بتوسط بر مثلا کسما جذب شده
متحمل تغییرات لازمه شدند تبدیل بموادی میشوند که مبدأ فایده
نبوده و وجودشان در بدن مضر به این واسطه بکه شده اعضاء
باید مجدداً به محیط خارج برگردند و این عمل را دفع مینامند
پس اعمال تغذیه عبارت از عمل میباشد
۱ هضم ۲ دوران دم ۳ تنفس ۴ دفع   هضم
مقصود از عمل تبدیل اغذیه است که بتوانند داخل جریان شوند
مثلاً اگر مقداری مواد غذائی داخل کنند در خون حیوانی

ترزیق کنند بفاصلهٔ قلیلی جزء مواد مدفوعه متوسطهٔ اولا را دفع مینماید
در صورتیکه اگر از راه معده وارد شود کاملاً جذب سلولها خواهد شد
جهاز هاضمه اول لوله هاضمه که عبارتست از دهان و حلق
و مری و معده و امعاء دوم غدد منضمه آن بزاقی لوزالمعده
و کبد دهان که سطح داخلی او را غشاء مخاطی که دنباله جلد
خارجی بدن است پوشانیده و از آن مایع لزجی ترشح میشود موسوم
به مایع مخاطی و این غشاء پرده عضلانیست که در طول دهان
موسوم به زبان که جهت پوشانیده و هر کاش دهان بواسطه فک
اسفل که به استخوان صدغ وصل و هر کاش آن بواسطه عضلات
موسوم بماضغه مانند عضلات صدغی و عضله مضغی که از
طرفی به استخوان صدغ و از طرفی به استخوان فک اسفل ار
تکاملی دارند و بعضی برای پائین آوردن مانند عضله ذو
بطنین که در تحت فک است دندانها آلاتی هستند
برای نرم کردن و قابل جذب و هضم نمودن غیر هضمی غذائی
دندان عاج ماده ایست شبیه باستخوان و اطراف و مغز را
احاطه نموده در داخل جسم دندان تشکیل میشود دارای مواد
آهکی و ازمینی جسمیت که روح ۲ مینا جسمیست سخت
با مواد دیگر دارای دانتین و مواد آهکی تاج دندانرا ناحیه
طوق میپوشاند و ریشه آن که روح ناقه عروق و اعصاب
مینا

مینا جسمیست با مواد دیگر که از بین برود عاج نیز فاسد میشود
۳ ساروج اطراف ریشه را احاطه نموده رنگش زرد و شبیه استخوان
پرده نازکی پوشیده که ضریع دندان است
حلق حفره ایست که محل عبور هوا و غذا دنباله مخاطی دهان
و انف اندامی پوشانیده
مری لوله ایست عضلانی بطول ۲۰ – ۲۵ سانتیمتر از حلق
شروع شده بطور رفاعی از گردن و سینه و حجاب حاجز در خلف قصبه و
جلو ستون فقرات بمعده ختم میشود طبقه خارجی لیفی از نسج ملتحمه
طبقه وسطی عضلانی طبقه داخلی مخاطی و سفید رنگ
معده قسمی از لوله هاضمه است که نسبتاً اتساع پیدا نموده
اغذیه بواسطه مدتی در آن توقف نموده مستحیل بمایع شده بشکل کیسه
منحنی است در زیر حجاب حاجز وسط خزانه کبد از خلف
حجاب و با طحال و کلیتین اتصال و خونهایش مربوط به مری (فم معده)
طول ۲۵ سانتیمتر عرض ۱۲ قطر ۸ سانتیمتر است
گنجایش آن در اشخاص متفاوت و سه جدار دارد قابل اتساع
ساختمان مثل مری یعنی پرده دیگر از خارج اندرونی پوشانیده
موسوم به صفاق غدد مخاطی در نواحی سه معده غدد

یعنی در حدود و فم معده و صفاق دور معده را احاطه نموده است
احشاء بر دو قسم اند معاء دقاق و معاء غلاظ. معاء دقاق
لوله ایست باریک که از باب معده شروع شده به اعور که اول
معاء غلاظ است طولش ۸ متر دالای پیچ و خم های زیادی است
که بواسطه صفاق بیکدیگر متصل میشوند. اثناعشر از باب معده
شروع در مجاورت لوزالمعده عموداً پائین آمده سپس بالا
٧ میرود و باین قسم انحنائی تشکیل میدهد با اغلب احشاء بطنی
مثل کبد کلیتین معاء دقاق مراره وغیره مجاور است مجاری
خارجی غدد و مراره و لوزالمعده در اثناعشر باز میشود غشاء خارجی
عبارت از صفاق و اطراف آن را احاطه نموده در اینجا به اسم
مخصوص ماساریقا نامیده میشود ضمن جمله در سطح داخلی مخاط
آن چینهای خورد و کیسهای زیادی است که علامت آن ... درشت
و عمل آنها بسط دادن سطح جاذبه معاء دقاق است
و عروق و موی زیادی در انتها سیر میکند و در یکی از لای جدار آن اسپنه
که شیل یا کیلوس در آن جاریست
معاء غلاظ تقریباً بطول ۲ متر و از معاء دقاق قطورتر است
محتوی مواد فضولیه از اعور شروع شده در قولون و معاء مستقیم
بپرده صفاق پرده ایست که تمام احشاء از قبیل معده
و کبد و امعاء وغیره را می پوشاند
آن

آن را به جدار خارجی بطنی چسبانیده این پرده دارای دو
غشاء یک جداری نامند که با بینشان فضائیست مملو از مایع
صفاقی و عمل آن تسهیل حرکت و تغذیه این دو غشاء بر روی
یکدیگر در بعضی قسمتهای بطنی این دو غشاء بیکدیگر چسبیده و
باستون فقرات متصل و در اینحال آن را ماساریقا نامند
و دارای عروق و موی و اعصاب است
غدد ضمیمه که در هضم اغذیه اعمال مهمی را حائز هستند
عبارتند از غدد بزاقی - لوزالمعده - کبد غدد معده و
غیره. شرح آنها که از این اعضاء بلوله هاضمه میریزند و
سیالی شبیه به تبدیل اغذیه بمواد قابل جذب اند غدد بزاقی
غدد مزبوره - تحت الحنک الکور که در زیر فک اسفل
قرار دارند این غدد ۳ زوج اند غدد زیر زبان
دو عدد تحت فکی دو عدد بنا گوشی غده بنا گوشی
بزرگترین غدد بزاقی زرد رنگ خاکستری بوزن ۲۵ گرم
در ناحیه بنا گوش و جلو گوش قرار گرفته ترشح آن بتوسط
۱۰ - ۱۴ مجرای فرعی مربوط به لوله واحدی بنام موسوم به
مجرای استنن که مقابل دو دندان آسیا ...

[illegible]

حفره دهان با زبلیته

غدهٔ تحت الفکی وزن ۶ گرم در حفره‌ای که داخل فک اسفل
و قسمت تحتانی آن قرار گرفته مجرای آن موسوم به مجرای وارتن
که مجاور لجام زبان در خلف ثنایای تحتانی به دهان مربوط
غدهٔ زیر زبان کوچکتر از غدهٔ فوق الذکر وزن ۳ گرم
ترشحات آن از مجاری موسوم به ریونیوس در نزدیک
مجرای وارتن به دهان میریزد

لوزالمعده غده ایست طویل در حفره بطن عقب معده
رنگش خاکستری طول ۱۵ وزن ۹۰ گرم طرف راستش جسم تر
مجرای ترشحی موسوم ویرسنگ و انشعابات زیاد تماماً
در آن باز میشود این مجرا با یک مجرای مشترک از لوزالمعده با مجرای
کلدوک در کیسه واتر تخلیه در اثنا عشر باز میشود

کبد بزرگترین عضو بدن انسان در قسمت راست شکم
روی معده و زیر حجاب حاجز قرار میگیرد بواسطه صفاقی که اسمش
میزونانه لجام ربطی حجاب حاجز و معده اتصال دارد رنگش
قرمز تیره وزن ۱۸۰۰ گرم و اطفال که مرده‌اند وزن
تماماً ۱۴۰۰ گرم بیشتر نیست ۴۰۰ گرم خون در آن وجود دارد
سطح تحتانی ۳ شیار دیگر عمیق ۲ از قدام بخلف یک
شده

شیاری که سومی عرضی دارند و ابتدا به کبد مربوط میسازد و کنار قدامی دارای
شکافی که مراره در آن قرار دارد و کنار خلفی با ورید اجوف و اورطی
و ستون فقرات مجاور جمیع اورده و اعصاب با مجاری کبد مربوط
کبد نه از ناف آن یعنی همان شیار عرضی دارد و کبد شریان با خارج
میشوند مهمترین مجاری اینها منشعب مجرای ترشحی کبد است که پس از طی
فاصله کمی مجرای مراره نیز با آن ملحق شده موسوم بمجرای کلدوک شده
که وارد اثنا عشر میشود کبد خون خود را بتوسط دو مجرا اخذ
میکند اول شریان کبدی ۲ م ورید باب که خون امعاء
و معده را جمع نموده وارد این عضو میکند هر یک از این ۲ عروق
در داخل کبد منشعب بشعریه‌های ریزی میشوند اجتماع با یکدیگر
مجتمع شده ورید بزرگی تولید مینمایند موسوم بورید کبدی
که از آن خارج شده بورید اجوف سفلی میرود
در زیر صفاقی که کبد را میپوشاند غشاء دیگری موسوم به کلیسون
که التصاق کاملی با نسج کبد دارد و انشعاباتی بداخل کبد
فرستاده انواع مجرات منعه و تقسیم نموده در داخل مجرات این
انشعابات شعریه سلولهای کبدی قرار دارند و این سلولها
در فواصل خودشان مجاری کوچک صفراوی تشکیل میدهند
علاوه بر فوق الذکر زیر عاری از غشاء دارای چند
باشند برتبل ... انها داخل دانه‌های کوچک

گرسنگی و تشنگی ذکر شد که هر گاه احتیاج بدن به تحلیل مواد
از اغذیه اخذ ممکنه لزوم اخذ مواد غذائی بواسطه حس
مخصوص موسوم به گرسنگی یا تشنگی درک میشود این دو حس در حقیقت
بمنزله زنگ اخبار هستند که خبر به تهی شدن از مواد مغذیه اعلام میکنند
گویا از معده شروع تحدید معلوم نیست تشنگی در اثر
کم شدن آب در انساج و خون احساس تشنگی میشود مردمان
آب در گلو و دهان کافی نیست گرسنگی در حیوانات مختلف یک
حیوانات ۳۰ روز تحمل کنند انسان ۲۰ روز هر بچه بدن حرارت
غذائی حیوانات کبیره و عضلات نگاه داری میکند تا صغیر [illegible]
گرده خود حرکت رفته رفته سلب وسط اعصاب و قلب با اینکه
عزیز و حقیقه مشغول انجام وظیفه هستند تا خلع در انتها
رخ دهد

عمل هضم غذائی که وارد دهان شد بوسیله دندانها خورد
بوسیله بزاق خمیر بوسیله زبان بسمت شراع الحنک رانده
و در این ضمن شراع الحنک بالا رفته مجاری انف را مسدود
عضلات حلق منقبض حنجره بالا آمده مجرای او بوسیله
زبانه مسدود و غذا وارد مری انقباضات عضلات مری
غذا را به معده رانده
معده

حرکات معده که توقف اغذیه در معده مختلف است از ربع
ساعت کمتر تا پنج ساعت مواد چربی دیرتر هضم میشود گاهی محتویات
معده از راه مری بخارج عودت نماید که استفراغ باشد
حجاب حاجز و عضلات شکمی دفعه منقبض شده از اطراف
بر جدار معده فشار آورده چنانچه باب معده اجازه ورود محتویات
معده را بامعاء ندهد مجبوراً از راه فم معده بخارج میریزند
این عمل در اثر تحریکات انعکاسی و خوردن ادویه مانند
ایپکا [illegible] میشود محتویات معده [illegible] باشند حرکات مری
[illegible] و از دریچه اعور و [illegible] ساعت اتفاق
[illegible] بمعاء مستقیم و از آنجا بخارج تمام اعمال
و حرکات لوله ای [illegible] بجز دهان و حلق و عضله [illegible]
[illegible] غیر ارادی [illegible]) بزاق که ذکر شد ماده
ایست که [illegible] لا [illegible] [illegible] به [illegible]
موسوم به [illegible] و در هضم [illegible] غذا در معده [illegible]
[illegible] علاوه بر وظایف خود دارای عمل مهم دیگر
نیز هست که ترشح [illegible] وجود این مایع در [illegible] باعث
ترشح غدد معده میشود زیرا اگر غذا بزاق [illegible] وارد
[illegible] در معده حیوان عصیر ترشح نمیشود و اگر [illegible] بزاق [illegible]
در خوردن [illegible] ترشح [illegible] در معده شروع میشود

تیره معجّق جدار معده مایل برشح میکند که انواع عصیر معده نامند
و این مایع نتیجه ترشح ملیون ها غدد کوچک و ریز بلیز است
که در ضخامت جدار معده قرار دارند ترکیب شیمیائی آن
آب املاح کلرور کلسیم سولفات و کاربنات سدیم کلرید رک
دیاستاز که پپسین نامند و پرزور که پنیرمایه نامند
لیپاز که در هضم مواد دسمه است) بر اثر عصیر معده سیمیق
مایع موسوم بکیموس و این تبدیل در عرض ۲ – ۳ ساعت
انجام گرفته غذا در کیلوس با عصیر معده در خروج که حرارت بدن
را داشته خواهد دید که تبدیل به مایع شیری که در آن محلولات
عصیر … روشن و … و هر روزه ۳۰۰۰ الی ۱۰۰۰ گرم
ترشح میشود در جمع مواد غذائی اعم از … و غیره …
عصیر امعاء مرکب از آب و املاح و دیاستاز که غذا را به گلوکز
تبدیل میکند صفرا مایعست غلیظ دارای آب و املاح سدیم
پطاسیم کلسیم نیز در حالت تازه زرد رنگ در مجاورت هوا
سبز میشود طعمش تلخ دارای کلسترین که خیلی زود رسوب نموده
با سایر املاح … سنگ کیسه را تشکیل میدهد صفرا … کبد
ترشح شده در مراره جمع میشود موقعیکه غذا وارد اثنا عشر شده
بواسطه انقباض جدار مراره از مجرای کلدک وارد اثنا عشر میگردد
از ۴۰۰ – ۱۰۰۰ گرم ترشح میشود در هر روز در هضم چربیها

در بیان آلات تنفس مشتمل است بر سه فصل علاوه
بر بینی و دهان دارای آلات اصلی و عضلانی حلقوم و قصبه جرم ریه است
حلقوم عبارتست از عضوی که ترکیب یافته از غضروف و عضلات و غشاء مخاطی شکل غضروف …
و عضلات و غشاء مخاطی شکل غضروف … که اولی … آدم …
ثانی غضروف مخروطی الشکل که موسوم به غضروف لا اسم له
و ما بین این دو غضروف فضائیست که غضروف حلقیه … است
فرد دیگر غضروفیست … شبیه بمنقار … لسان
موسوم به … و عضلاتی در اطراف هست که حین بلع منقبض گردد
غضروف … … و حلقوم را … نامیده
و … مانع … اکل و شرب بر حلقوم و قصبه
الریه است
تعریف قصبة الرّیه که در وسط عنق و قدام مری
واقع و بجانب … مایل عبارتست از لوله ایست مرکب
… حلقه که ما بین این حلقه ها غضروف …
از رباط … و … وسطح و … از غشاء مخاطی
و غدد … … و … قریب بفقره ثالث صدری دو شعبه گردیده
شعبه در ریه ایمن شعبه در ریه ایسر

اما ریه عضویه متخلخل بسان اسفنجه که از شعب قصبه

واوعیه دم واعصاب بوجود آمده و در طرف ایمنی اغلظ

و عرض بیشتر است و هر یک از ریه را غشاء سروزی باشنه

کیسه احاطه نموده و بابین کیسه ایمنی وایسر فضاییست

که قاسم الصدر نامنه

طریق عمل تنفس که ارزی حیاتی واجب و اولا

دو عمل است فرو بردن نفس و خروج او در حین فرو بردن

سطح محدب حجاب حاجز فرو نشسته واضلاع بر آمده مجوف

که فضای صدر وسیع گردد تا هوا در ریه داخل شود و در حین

خروج حجاب حاجز بلند شده و فضاء بین اضلاع و صدر

تنگ میگردد و عضلات صدر و عضله حجاب حاجز و عضلات

مستبطن اضلاع بر تنفس معینند و هوائیکه داخل

در ریه می شود عبارت از اکسیژن یعنی هوای حیات و ازوت

یعنی هوای شوره صد جزء از هوا بیست و یک اکسیژن

و هفتاد و نه ازوت

[illegible]

در تعریف و تشریح الات الغذا جهاز اعضا اناتانا

اذابه و بواسطه بول و براز و عرق از بدن خارج میکردنه

در سن شباب روزی یک من اشیا مذکوره از بدن مندفع

لذا لازمست الحجه از بدن تحلیل و دفع شده اولا بدل

رسد و بدل او غذا است الات الغذا اول الات

باشنه که غذا را اخذ و آماده هضم میسازنه باشنه مثل

اسنان و عضلات مضغ و غدد مولد اللعاب و حنک و حلق

و مری قسم دیگر الات باشنه که غذا را حل و هضم

الکیلوس بلاینی کیموس نامنه امعاء معده قسم دیگر

الات باشنه که ترکیب او را تغیر داده و مستعد جذب میسازنه

که بلاینی کیلوس نامنه باشنه معاء علیا و کبد و لوزه

المعده و طحال قسم چهارم الات باشنه که فضول

و کثیف غذا و ابعاد از اجزاء لطیف و بصورت براز

دفع میشاینه امعاء سفلی

اما مهبل رأس اعلای او در حلق و رأس اسفل او
در معلا و مبدأ او از خلف و تحت احلیل و در جانب
موخر قصبهٔ الریه مایل بجانب ایسر و قریب بمنفذ خنجری
بفم معده داخل میشود طبقهٔ داخلی غشاء مخاطی طبقهٔ ا
وسطی لیفی طبقهٔ خارجی غشاء عضلانی دو ثلث اعلای مری
بارادهٔ دماغ و ثلث او تحت حکم [illegible] کالقلب

معده عبارتست از عضویست که کیلوس در او تولید
میکردد و کیسه ایست شبیه بانبیق مخروطی قعر معده به
طحال و رأسش ... و که داخل اثنا عشر میشود از کبد
پوشیده شده

تعریف امعاء معاء علیا عبارتست از اثنا عشر
و صائم و دقاق معاء سفلی اعور و قولون مستقیم
اعور که معلق تا نزدیک مانند بسان کیسه [illegible] اثار
در جانب یمنی در سطح داخلی خاصره [illegible]
و منتهای معاء مستقیم که عضله [illegible] واقع [illegible]
دفع [illegible] در مستقیم [illegible]

[illegible] ... اثنا عشر ...

اما بول رطوبتی است اصفر اللون وزن او
از آب زیاد تر مرکب از ابدیه املاح و اهک و فسفر و
کربنات و مواد دیگر که ماده بول و دیگر [illegible] بول جنین
[illegible] انما [illegible] [illegible] بوجود آید

در بیان آلات تناسل ذکور بیضتین و صفن
و مخزن منی و غدد ودی و قضیب بیضتین دو غده انه
واقع در صفن و بیضهٔ ایسر عظیم تر در هر یک بیضه را جوف
است [illegible] بعضی را حجابات و در هر یک از حجب اوعیه منی
و اوعیه مذکور بسیار طویل و بیکدیگر پیچیده اگر از یکدیگر
جدا نمایند بطول [illegible] خواهد بود و بعضی را مجاری اخراج
میشوند که در خلف بیضه مره [illegible] و بواسطه لحم
بیکدیگر ملتصق موسوم بضمیمهٔ بیضه و مجاری مذکوره مرور
با یکدیگر اتحاد یافته و مجرای عظیم منی از آنها بوجود آید
بر بیضه سه غشاء احاطه نموده داخلی غشاء لیفی طبقه
اوسط غشاء سروزی موسوم بغلاف بیضه طبقه اخیر غشاء
عضلی است

بیضتین جنینین در بطن تحت کلیتین او واقع اند و
در راه هضم بعد از تکوین او از مجرای مقابین نزول و بکیسه
خود وارد ولی در حین عبور از بطن یک قطعه
صفاق و چند لیف از عضلات جدا و در خود همراه میاورد
به نحوی که در بیضتین جنین یک غشاء و بعد از
تولد سه غشاء دیده میشود و باشد که بیضتین بکیسه
خود فرو نیامده و در بطن یا در مجرای مقابین [illegible] لکن صاحب
او لامحاله باقی باشد و بسا باشد بعد از عبور
بیضه از مجرای مقابین همراه او [illegible] و از معبر بیضه
امعا از بطن بکیسه او منصب و مرض فتق ذاتی
عارض گردد [illegible] امیست که از جمله
بوجود دائم مجاری منی از ضمیمه بیضه خارج و باتنه
بیضتین در یک غلاف واقع است صعود بمقابین نموده و
از مجرای او ببطن و بخلف مثانه رسیده و در خلف مثانه
جسم مخلل واقعه موسوم بمخزن منی و شعبه از او خارج
و به و داخل میشود و بعد عبور [illegible] و از غدهٔ ودی فرو رفته
و بمجرای بول داخل منی از [illegible] میگردد
غدهٔ

یعنی بیضتین از مجرای مقابین نزول [illegible]

غدهٔ ودی غده ایست شبیه بشاه بلوط بوزن
چهار مثقال در قدام عنق مثانه و از مجرای بول و مجرای
منی مثقوب و از دخول اصبع به معاء مستقیم لمس میگردد
قضیب عبارة از جسمیست که در او موه انعاظ است
و در تحت او مجرای بول واقع و نسیج او مانند [illegible]
جسم [illegible] ممتلی [illegible]
آلات تناسل اناث بدانکه خصیة النساء نامیده عبارة
از دو آلت اند بزرگی فندق که در طرفین رحم واقع در جوف
[illegible] بتکوین اما قرن رحم که لوله فلاپین نامیده شده
عبارة از دو لوله ایست که از طرفین رحم ابتداء و قریب بتخم
دان منتهی دیده اما رحم عبارة از عضویست [illegible]
و عصبی در فضای خاصرتین خلف زهار ما بین مثانه و معاء
مستقیم واقع در او نطفه منعقد و جنین میگردد حبل
لوله غشائیست [illegible] ما بین مجرای بول و معاء مستقیم
از فرج تا وسط عنق رحم قرار گرفته و در او غدد بلغمی
کثیر شعبات که در هنگام حیض و سوزنک غدد مذکوره [illegible]

در [illegible]

و در غشاء مخاطی او عضوی بهم رسانیده که در هنگام تولد
بتواند بگشاید و بابت آب او در باخره قسم دقیق مشقوق
از غشاء مخاطی قرار گرفته موسوم به پرده بکارت فرج
در قدام مجبل واقع و مؤلف است از شفتین اکبر که در
خارج و شفتین اصغر که در داخل واقع است و در او
زائده‌ایست موسوم بظر در مقدم چاک مجبل و تعبیه گرامی
بول طریق عمل آلات تناسل نسوان وانی
عمل بنیت سوای شریف یا فتق تخم در رحم و جنین که دیده
بهرین قسم که هنگام مباشرة رحم منی را جذب و بلع مینماید
و حیوانات تکه در منی شناورند بواسطه حرارت خلا بمن تخم دان
میرسند و در هنگام حیض تخم دان پاره شده ذیلحی
از حبابهای نمکنی التکوین او را اوله خلا بمن جذب
مینماید و در هر شش ده روز برحم میرسانند و در رحم نمو یافته
و از علقه و مضغه که جنین میگردد و دم
طمث عبارة از خونیست که از غشاء رحم و امتلاء آن
مجبل همه ماهه نشر مینماید

تشریح کبد

کبد که مولد صفرا است عبارة از غده
ایست اعظم جمیع غده‌های بدن در شکل مشابه بوزن
یک من است و در تحت حجاب حاجز در فوق منطقه سطحی
ملون و محلی واقع و شرائین امعی را ممتلی ساخته و
شرائین ایسر را بسطی در وسط او از صفاق ساده بهم رسانیده
بنحویکه کبد را بحاجز او تقیه در اوجه شیار طویل ظاهر
شیار سطحی او عروق کبدی بوده داخل و اوعیه صفرا از
او خارج شده‌اند باب الکبد نامنه و در جانب سفلی
شیار طویل ایمن او مراره قرار گرفته و در جانب اعلا
اجوف صاعد مرور نموده و در جانب اعلای شیار طویل ایسر
عروق جنینی سره داخل شده تشریح کبد خارج او
از صفاق پوشیده غدد مولد صفرا و عروق دقاق و اوردة
و اعصاب تشکیل یافته و عروق جذابه و عروق حامل صفرا
انتساج یافته

لوز الحلق عبارت از غدد ایست شبیه بغده و مولد اللعاب و در خلف حلق واقع در رطوبت لوالبیه شده بمعاء اثنی العشر و نیز به مجرای صفرا داخل میگردد

طحال عبارت از عضو ایست غدوی که عروق و رواد اکثرا بیشتر از سایر الاشه در لحف حجاب حاجز در قدام کلیه ایسر واقع بشکل لوز ایست بورف ۴ سر و عروق دم به داخل و خارج میگردد سطح خارج او از غشاء لیفی بپان کرده علاوه بر صفاق پوشیده شده و اینماده غیت مکرر و عیره م که عروق صغار و رقاق مانند کلاف ابریشم پیچیده و منقد هستی اولا وعاء سوداء الکمان میکنند

صفراء رطوبتیست اصفراللون اگر بادو جزیره شسته مانند صابون زبه بهمرسانند اورده باب الکبد اجزاء غذا مانند دهنیات و حلویات جذب نمینه بکبد میرسانند و در کبد تغیری یافته بخون داخل میگردد الخیه از او باقی ماند صفرا است جمیع بتبدیل کیموس بکیلوس میکنند و رطوبت لوز الحلق دافائل آنست که کیموس را رقیق و برهضم دهنیات اعانه نماید اگر لوز الحلق را علتی روی دهد که متمکنه اکل

طول ۱۱ عرض ۱۰ ۱۱ عمق ۳ وزن ۲۵۰

اکل میگردد به دون تغیر با براز دفع شود براز نیست مگر فضول غذاء آمیخته با بلغم و صفراء و در حین دفع براز حجاب حاجز و عضلات بطنی منقبض گردیده فضای بطنی را ضیق میسازند و این عمل را عصره بطنی نامند در معاء سفلی نیز قوه جاذبه و ماسکه هست که از حقنه تا چند روز نگاه داری میشود

صفاق عبارت از غشائیست سروزی و بسیار لیفی که احشا را با سطح باطنی بطنی موسوم بمراق پوشیده باز از و متاانه عبور نمینه و از جانب اعلا حجاب حاجز را پوشیده و کلیه و معده اثنی و سطح مقدم و موخر لا پوشیده و از آنجا بطور لنگ از قدام امعا نزول تا قرب بعانه و انرا موسوم به ثرب میکنند به نحویکه روی امعا را پوشانیده و ثرب نیست مگر چهار لا صفاق

تشریح و تعریفات بول مانند کلیتین که اخذ نماینده انه بول را از دم شرایین کلیتین که غدد مانند لوبیا شکل احمر اللون یکی در جانب ایمن یکی ایسر در فضای بطنی

و گاهی کلیه ایمن بواسطه کبد قدری فروتر و کلیه ایسر در جنب طحال
واقع است نسج کلیه ماده خارجی او احمر و عروق در او
اکثر ماده داخله حمره و عروق او اقل و غشائی موسوم
بکپسول کلیه که بول به وجاری میگردد و بول از دم
شرائینی که بواسطه شریان طالعین بکلیه رسیده و از
عروق شعریه بول منجذب و مندفع میگردد و مجرای کلیه
عبارت از لوله ایست بغلظت قلم بطول [illegible] و [illegible] از طبقات
مثانه فرو رفته بجوف او داخل گردیده
مثانه که وعاء بول است عبارت از کیسه ایست
در فضای حاصره [illegible] در خلف زهار بشکل کلابی و در خلف
او مخرج منی قرار گرفته مجرای بول ذکور سوای هنگام نعوظ
بطول [illegible] است بسه قطعه انقسام یافته قطعه
اولی بطول یک اینچ از عنق غده و ذی فرو رفته در
جوف او و غشاء مخاطی بر آمده [illegible] او مجرای
منی و مجرای غدد و ذی داخل میشود قطعه او بواسطه عضلات
ذکر [illegible] محیط [illegible] قطعه اخیر بجسم اسفنجی پیوسته و این
مجرا بانحنا [illegible] بحشفه منتهی گردد مجرای بول نسوان بطول
یک اینچ و نیم است در [illegible] با استوای [illegible] در [illegible]

[illegible]

35

تیفوئید حمی تیفوئید واقع با سبب تعفن خون و [illegible]
میدانند طب جدید ورم [illegible] روده بعضی [illegible] روده
و [illegible] شده بعضی ورم غدد [illegible] روده
مقدمات حمی تیفوئیدیه اکثر بغتة ابتداء نکرده حالت کسالت
[illegible] به ضعف [illegible] نقصان اشتها [illegible] بودن [illegible]
[illegible] بعد از چند یوم عموماً در جمیع [illegible]
سیما و ضعف قوا لغزش [illegible] قشعریره [illegible]
غالباً رعاف اسهال با درد شکم گاهی [illegible]
[illegible] از احلام مضطرب نبض سریع جلد گرم دهان بی مزه
زبان باره مخاطی [illegible] از ابتداء سرخ در کنار [illegible]
[illegible] گاهی [illegible] و [illegible] از مواد [illegible] صفراوی
[illegible] در [illegible] در اطفال عطش زیاد شکم درد
[illegible] در [illegible] خاصره [illegible] گاهی [illegible]
رطوبت مخاطی در حنجره جاری گرفته زبان [illegible] سرخ دهان خشک
لب سوزان شکم [illegible] کاهی [illegible] هنگام [illegible]
از روز [illegible] که [illegible]
علامات هنگام اول اشتها [illegible] در حالت [illegible]

مریض را صداع برطرف در صورت رداءت مرض ضعف بیشتر
عمل بلع با اجتماع رطوبات مخاطی در حلق مشکل سبات افزوده
در چشمها حمره ظاهر نبض ضعیف و سریع که در هر دقیقه ۱۰۰
و ۱۲۰ و بیشتر در اطفال میزند درجه حرارت زیاد شده
زبان سخت و شیار دار حبس البول و سبات داده سرفه تابع

هنگام سیم از روز یازدهم تا سی و چهارم روز را
در صورت خوبی شدت علامات کم بعضی زایل مرض کاسته الادویه
غرا و درخطی از قشر و دهان مرطوب زبان پاک اشتها پیدا شده
بر گردد و حبس امعا بحال کلی باشد حالت عمومی بهتر از غشیه
شده نبض ضعیف اغما عمیق زبان و دندان سیاه متغیر
غبار گرفته گاهی حمره در صورت یا در جای دیگر عارض شده
درد در شکم پیدا شده تموج و ورم حاد صفاق
ظاهر بروز ایلی ورم بواسطه سوراخ شدن روده است
یا بر خلاف صفاق بقول بعضی و بسا باشد مریض
از مهلکه نجات یابد

مطبقه شناخته میشود بفوت نبض و حمره و حرارت جلد
و دوار سر خیلی شدید و رعاف حمره و خشکی زبان و گلو

سرسام شناخته میشود به هذیانات و بهم افتادن اوتار
و تشنجات بر هم خوردن مطالعه در نبض و حرارت ثابته
سرد شدن موضعی از بدن استفراغات بی اراده نزف الدم معوی

محرقه شناخته میشود بضعف زیاد و سیمای حماقت و بلادت
و اغما و حبس البول و لا ارادی بودن براز و گردد نبض متغیر
دباره دود مثل زبان تعفن نفس و امتلاء ریه و جبهه

اسباب سبب حمی تیفوئیده انهمیکت) عزیمت تغییر عادت
غصه فقر دوری از اوطان حب وطن سن استعداد و
ضعف در قبول این علت دارد در طفولیت ممکن در یازده
سالگی شایع در پیران نادر

تشخیص اجتماع علامات مخصوص حمی تیفوئیده انفه نبض
رعاف و درد و قراقر خاصره الیمنی اسهال عدم دوار و هذیان
و لکه های عدسی تشخیص حال

علاج در صورت سرسامی و محرقه اغما بر کوب دفع نمیشود تا خوب نمیشوند
حمام مسهله شانجهی حق ممکن طریقه استفراغ و دم فصد های عمومی

و موضع بازکشتن لبهای باشرطه بروی شکم در هفته اول غذا بر درجه
و حوش رئیعی اساک اشربه مبرده مسهل الاله وضع
خردلیات باشونیه

تبصره در صورت وری قضیه در صورت اسهال و صفراوی
مسهل در ضعف ... در رفع حالات عصبانی افیونیه
و مسهلات و آب جو صورت خطرناک سرمای استعمال
مسهلات و وضع ... تنقیات

حصبه بشوری عبارتند از حمیات منقطعه و مسری
سرخجه حمی مسری است که شناخته میشود به لکه های کوچک سرخ
در تمام جلد متفرق و بد نظم با ترشح نزله میجان
و غشاء مخاطی مجاری هوا

هنگام اول اولین علامات سرخجه که بعضا بعد
از کوبه که دوام آن تا چهارده روز طول میانجامد بود ظاهر میشود
تب شدید غالباً بعد از قشعریره عارض شده بطور
اتصال بروز نوبه با خستگی و حرارت جلد و صداع و سرفه
خشک و در بعضا گاهی با عسرت تنفس ترشح خون در
ملتحمه با سیلان دمعه رفتن بینی جانب بعطسه با افراط
و سرخی غشاء حنک سفیه و رطوبت زبان تهوع و ...
هنگام

هنگام دوم روز سوم یا چهارم یا دیرتر در صورت غیر
طبیعی و مهلک روز هفتم و یازدهم تا پانزدهم لکه های کوچک
در صورت و بناگوش و در گردن و سینه و اطراف رنگ آنها در روز
سیم منتهی درجه حرارت نمایان است و لکه ها رنگ سرخ تند
و از فشار با انگشت رفع میشود در دو کلوسه به عمل ... شکل
وصه گرفته لکه ها در روز هفتم به رنگ در صورت جو دیده تمام شد

هنگام سیم که وقت انحطاط رفتن است خشکی جلد برطرف
سقوط قشور جلد شروع میشود از عرق ... رفع یافته

سرخجه غیر طبیعی خطرناک باز ظهور علائم ... با هذیان
و تشنج و قی و اسهال و رعاف های مکرر میشود که گاهی ... میشوند
دیگر

علاج چون سرخجه غالبا بحال خود میگذارند ... رد
رطوبی از سرما روشنائی نشود در رختخواب مخلوط و اما
دادن مطبوخ گرم بنفشه و مصلح سینه ... ملینی
مسهل برفق در صورت تنگی ... گاهی
علامات دماغی الا وضع خردلیات در اطراف سافله

[illegible]

مخملک تب بثوری مجری ناصع در تمام سطح جلد
و با درد گلو و صداع و قشعریره و حرارت سوزان با نفرت
از اغذیه و قی تابع و یبوست طبع گاهی درد کلیه و اعراض
و رعاف اولین علامات منذر به مقدمه مخملک

هنگام دوم جلد به شیئی ملتهب از حرارت عمومی لکه‌ها
به نظر که رنگ اینها بزودی تیره تر میگردد جلد خشک
با احمرار و سوزان و ورم ناک صورت و دهن متهیج در گلو
بر بزرایه پرده خشک و لوزتین متهیج که بهم اختناق می آید
صدا خشن عضلات گردن درد ناک غدد زیر فک و عنق
ملتهب چشمان سرخ درد مثانه و کثرتی خواب مضطرب دوام
تب در اینجا کمتر از سرخچه کم شدن ترشح ادرار گاهی هم

هنگام سیم در روز پنجم جلد شروع به برنزکی و سقوط بشره
زبان از باره بکر اهسته گشته در گلو بیشتر کم ملک در بعضی صور
غیر طبیعی مرتبه مرض اشتداد به نزفه گاهی بثور
آشکار و بزودی محو غالباً در این هنگام دردهای حاد
مفاصل درد گلو و سایر علامات برطرف باشند گرچه
رعاف یا اسهالات ضربه مقدمه محسوب باشند
رفتار مخملک همیشه به یک نظم نیست و باید شرح از مذکور
ترکیبات

ترکیبات بثور مخملک غالباً با بثره عرق کز که در
گردن و زیر بغل ظاهر گردند و نیز در اسهال با سرخچه همراهی نماید
باشد که در گلو مخصوص مخملک مبدل به روی گلو با غشاء کاذب
با غانغرائی که ترکیبات خطرناک گاهی و بلا شدید که در دهان
و مری با هم فرا گرفته دامیل در لوزتین بهم رسد یا التهاب اذن
بطور خطرناک ترکیبات شدیده

اسباب مانند سرخچه و طرز سرایتش از انسان بمرد

علاج لازم داشتن مواظبت حالت مریض انتخابات شربت میوه
از شربت لیمو و غرغره‌های ملینی یا شوریه ارسالی و ملینات
بریا و مسهل در حالت خطر قصه ار ... لو بملاحظه درد گلو
احتراز خطر بر کوه عنوانات سرد برای حرارت سوزان جلد
رشتی اب سرد برای حصول عرق مسهلات ملایم مخملک گرد
جمیع شرایط نمائی استشفای این علت لا بمدرات
و مسهلات خوردن بلا دنبال مانع از ابتلای مخملک داشته انه

آبله بعد از تلقیح که دوام از ... تا پانزده
روز می باشد مرض ابتدا می کند بمقدمات عامه حمیات بثوریه
متنوع و قی و درد ناب در حوالی قطن گاهی در سینه و شکم

با ضعف و سهولت و بی‌میلی طبع درد گلو سینه رنگ سیلان دمعه
زیادتی عرق اضطراب هذیان

هنگام دوم از روز سیم و چهارم بروز میشود در اطراف
لب و صورت و سینه برجستگی‌های کوچک سرخ نوکشان حباب.
حامل مایع لیموئی رنگ بعد نافی شکل باشد که دهان و حلق
و منخر را هم گیرند هنگام سیم حمی دوباره پس از قشعریره
مزمنی عارض گشته و بعرق منتهی گردد ولی صداع عسرت نفس
هذیان سیلان بزاق تهیج و سرخی صورت

هنگام چهارم آبله برآمده خشک گشته خارش
شدید احساس شده تب معدوم شود

ترکیبات که شایع و خطرناک‌ترین آنها ورم حنجره
نغده‌یه و ورم امعاء دقاق و دیفتری و ذات‌الریه و ورم
روده و ورم ریه

اشتباه سرایت بواسطه یا بی‌واسطه دفعت سرایت هنگام
رسیدن (ایپیدمیک) که مخصوص فصول گرم است
اسپرادیک) که در تمام فصول و در هوای مختلف
عارض میشود علاج با سایر شولات نرفته است
حمیات

حمیات نائبه عبارتند از تبی که بفاصله‌های منتظم معروف
بزمان فتور باز آمده باعلامت طحال ابتدا اسکنیه غالباً به بعض
علامات دوام کاهی کسالت و ضعف و خستگی و صداع و باشد
که تا نوبه دیگر دوام کنند جمله نوبه اعتبار میکنند بدو قشعریره
و شکنجی سر و بی‌اشتهائی و خمیازهای مکرر هنگام اول قشعریره
دوم تب سیم عرق باوجود احساس سرمای که درجه حرارت
۳ تا ۴ زیاد از حال طبیعی نبض سریع و صغیر کاهی قی
دردهای عضلی و مفصلی

هنگام دوم سرخ بودن جلد هو نبض سریع و ممتلی تنفس
آزاد برودت نقصان یافته مبدل به حرارت و سط حرارت
بیشتر از آنکه رجه تغییر نکرده عطش بیشتر افزوده دردهای مفاصل
نقصان یافته از چهار تا شش ساعت طول کشیده

هنگام سیم خشکی جلد مبدل برطوبت و بروز عرق عمومی
جریان عرق خواب در حالت بهبود اعراض عطش تسکین صداع
معدوم

اقسام نوبه — غب: یک روز در میان — شطر الغب: هر روز یک یکروز در میان
مواظبه ۸ روزه
مواظبتی ۲ در یک روز
ربع ۲ روز در میان

نوبهٔ خطرناک معمولش به نظم منتشره باید و عرق با
غشی لهی مکرر استغراق اسهال سیلان و بی سامانی تشنجات
عروضی حرکت در حملهٔ سوم یا چهارم گاهی در حملهٔ اول
نوبهٔ بی قاعده هنگامات نوبه بیکدیگر مخلوط نیست معلوم
بر قشعریره

اسباب حمیات نائبه از میاسم منتشره عمده از آبهای راکد
مرداب و هوای متعفن و اختلاط آبهای شیرین و شور
و فصول

تشخیص نوبه اشکالی ندارد مگر در بعضی صور خطرناک
باید تأمل

علاج نوبهٔ بی قاعده در مدت حمله علاج نمیشود اما مگر اهتمام
گرم نگاه داشتن بدن استعمال اشربهٔ گرم و چیزهای معرق
بعد کنه کنه غذاهای مقوی
در نوبهٔ غشی مهلک در صورت امتلاء معده و معرقات و فصد
منجاست و در دوباره افیون پرهیز مقوی کنه کنه با امس
وارنیک

حمیات مهلکه مشتمل بر دو نوع است یک نوع حمی
نوع سوم نوبه ایست ابتدا اصلع شناخته میشود از نت منفصل
و متصل ناقص تر غالباً در ممالک حاره دیده میشود
تیفوس

تیفوس که هم تب اردو و در بعضی خانه و حبس و قلعه محصور
و غیره نامیده شده مرضی است اپیدمیک و مسری که اولیه میشود
از جمعیت مردم و کثافت خانه متعفنه به سبب بیمار و بشره مخصوص و
تهیج و ورم در موضع غده بناگوشی

تفصیل بروز تیفوس غالباً دفعی است و اخبار میکنند به
بی اشتهائی و صداع و بیخوابی گاهی از غلبه ترس و خیالات با تعفن
نفس و دردهای عضلات گاهی تهیج غده بناگوشی
از ابتدای روزهای اول سیما حالت مخوف و بهت منتشره جزئی
در اطراف رعشه صورت برافروخته سر سنگینی و دوار
جلد گرم و مرطوب نبض عریض بی وقت سرعت زبان نزدیک
به حالت طبیعی روز چهارم یا پنجم گاهی دیرتر لکه های
سرخ رنگ شبیه بسرخچه و دانه هائی تا ششم روز
علامات شدت میکند روز هفتم شدت مینماید به هذیان کیج
لازم و زیر بغل غالباً گشته میشود مبدل به اسهال متعفن
با ضعف و سرفه همراه در صورت رداءت و خطر زبانه
خشک و دوده منخر و لب از خشکی سیاه فام غده بناگوش
ورم و رمیص نزف الدم معوی رعاف تشنج

رفتار نبض سی همیشه منظم خود کور خفیف باشد که از علائم ابتدا
بصورت سرسامی خطر در آمد

تشریح ورم منتشر ملوث غدد مارکش ورم احشا و مخ و ریه

اسباب علامات مذکور حتما کرشمه ترسی تاریخ سرایت

علاج موقوف داشتن سبب کم نخوردن جمعیت مصرفات
استفراغات حقنه اشربه معطره ضد تشنج ضد عفونت منزل

طاعون مرضیست مسری زهیری و ابیه مرکب شناخته میشود به
بروز خیارک و دانهای حصبه

تفصیل بروز طاعون قریب به آخر روز یا شب اخبار [illegible]
بقشعریره و صداع شدید و زکام زهار نگاه خیره بهم کشیده [illegible]
خطوط سیما حالت بهت و ترسی [illegible] متنفر از غذا و اشربه [illegible]
[illegible] در هوای [illegible] گاهی چند روز قبل احساس [illegible]
این علامات شدت کرده عطش شدید رنگ صورت سرخ نبض
بطئ و صغیر و غیر منتظم بروز دانهای نفشی

مرگ طاعون همیشه [illegible] گاهی [illegible] در میانه
وابتداء مرض بعد از چند ساعت باعث [illegible] هلاک [illegible] زمانه
[illegible] دوازده یا نزده یوم مرض طول کشد [illegible] انتفاخات [illegible]
روی [illegible]

تشریح ورم [illegible] و غشاء [illegible]
سرسام حزون در بطون دماغ

اسباب

41

اسباب اسراد [illegible] ملک فصول یعنی از اثر
[illegible] حیوانات و حرارت رطوبت [illegible] حفظ الصحه و تغذیه و میاسم [illegible]

تشخیص [illegible] ورم [illegible] و [illegible] و وبا به آن مشتبه

انذار طاعون همیشه خطر [illegible] سیاه زبان [illegible]
[illegible] نبض [illegible] و سیاه [illegible] زبان [illegible]
انتظام نبض نشان جودت

علاج [illegible] حاصل [illegible] در ابتداء الیه
روغن زیتون و کافور [illegible] با آب سرد و سرکه [illegible]
[illegible] داغ [illegible] در حالت [illegible]

[illegible] غالبا به [illegible] درد سر [illegible]
[illegible] خفیف حرارت داغ [illegible]
صورت [illegible] سرخ چشمها [illegible] نبض سریع عطش شدید
زبان مرطوب [illegible] صفراوی گاهی [illegible] در حالت [illegible]
[illegible] نبض [illegible] ۴۰ دفعه چشم زرد [illegible] بعد از چند [illegible]
زرد و در صورت [illegible] خطوط سیما [illegible]
[illegible] هذیان با [illegible]

تشریح [illegible] داغ [illegible] [illegible]

سبب برخی از اشربات مخصوص بعضی مایسم منقطعه از نباتات
و دانه ملیک بعضی غیر معتبر به هوا شن غربا جنس علیه را بیشتر مبتلا
ساخته مردان زیادتر از زنان جوانان بیشتر از اطفال پیران
خیلی بیشتر از ضعفاء مفارن است عرق مجرایش خیلی شده
یا سرمای مرطوب سرایت این مرض اظهار شده

انذار نسبت زرد ابرادیک الخطر از این دمیکه کم انتشار نماید
روایت بروز مفرط و رعاف و خوانیق و دقت بیان الکیمز سبز
خونیه لحقیقیه عضلانات

علاج مقصد عمومی مسهلات و دهن حمام سرد با البیه روغن های
نباتی و شحم لحوم عضلات و اشربه مرتی سرکه و کافور برای
سهرتی و با مرضی است اب و هوای [illegible] از [illegible] شرقی
برخواسته و از آنجا به نقاط [illegible] شما [illegible] شرح
معمول مخصوص استفراغات مکرر ضعف سریع [illegible]
اسهال عرق وافر تغیر حواس

هنگام اول [illegible] غثیه تمام حاصل [illegible] شبیه آب [illegible]
یا جو [illegible] با آب [illegible] با بوی شبیه به بوی منی [illegible]
شده به حرکات تشنجیه [illegible] برودت کبودی جلد و ناخن
نفس ضعیف و نبض بعضی ساقط

هنگام

هنگام دوم برودت تمام شکم حرارت [illegible] سرعت
[illegible] بعضی برگشته و بعضی [illegible] ممکن است در همین جا
برطرف یا عود بحران نماید و ممکن است از شش ساعت
الی سه روز علامات [illegible] باشد

اسباب موجبه [illegible] مرض اغذیه [illegible] اشربه
[illegible] دارد در حالات گرم بودن بدن و افراط از [illegible]
[illegible] و سکون در مواضع ردیه کثرت [illegible] مرض

علاج [illegible] در [illegible]
کبود [illegible] معروف [illegible] شربت [illegible]
حرارت [illegible] ابر زرد [illegible]
[illegible] در [illegible] مخصوص [illegible]

کرب [illegible] ممکن است
[illegible]

التفصیل بعد از چند روز [illegible] زیاد
و ضعف عضلات و صداع و [illegible]
[illegible]

قشعریرهای عرضیه گاهی شدت نموده سرفه متصل با عسر التنفس طولانی
زکام و درد چشم بر صداع افزوده بعد از سه و شش روز علامات
تخفیف پیدا کرده در یک هفته الا دو هفته انجام یا به حصول
شفا آثار بحرانی مانند رعاف و رسوب ادرار و اسهال
و عرق ترکیب سرسامیت و خطرات نزار و نکد ترکیب
علاج استعمال اشربه گرم و لطیفه و معرق فصد اسهال
مقوی یا مسهل برفق معرفات

اورام اختلال عمل تغذیه تسبیح بدن زیاد است
واجتماع ورم وازدیاد حجم موضع و اسباب موجبه منقسم
میگردند بورم جلد و ورم غشاء مخاط و سرزی و ورم
غدد احشا که عاقبت منتهی بتحلیل یا حصول منثور یا تقیح
اسباب اهوای بسیار گرم ردائت تغذیه و امراض تنفس
سه ترشح حفظ صحت مورد شی بودن سرایت
علاج تدابیر داخل و خارج ضد ورم استفراغ
موضعیات ضماد تغسیل الیه‌های مخدر تبرید
معرقات استحمام با آب معتدل

امراض

43

امراض جلدی ۶ اگزانیم ۱ وزیکول ۲ بول ۳ پستول ۴ پاپول ۵
اسکام توبرکول ۷ اگزانیم مجرد با پوشش

حمره یا باد سرخ حمرت جلد و تهییج تب نمود زیرا ان
حمره یا ثابت یا پرنده اسباب خارجیه مانند تابش آفتاب
اشعه او ارشه و حمل و سرایت از غیر حمره پرنده عمر العلتی
ان ذاتی بعضی از دلتی با عسرت نفس و ورم دهان و حلق
ان ز بینی حلق از اثر موضع سرایت با رطوبت حتی بگلو نهاد کنند
غشاء مخاط در شفته ها و خشک و سرخ گاهی بلع غلیظه زرد
فامی موضع متورم حبیبه ها این علامات گاهی شبیه بصداع
بار کلفتی در بینی خشک و حرارت گلو تب تهوج اثر نزله
در اطراف عمل بلع از جهت درد نامی در زاویه فک
تا گوش گاهی ورم تنگنای گلو تا حنجره و نایه هنگ ز رفته
منع تنفس زیر شلها تا مدت ... روز منتهی به تحلیل شده
تا پیدا یه نکس گردیده

علاج فصد موضعی خردلات المما غرغره بر هر خمه دوام
مفر از ابتداء حتی منع تخیل ریم ممکن نباشد تعجیل در گشودن
دمل بکوه مطبوخات یعنی غرغره ها
ان ازین نا نفرانی با اثر غشاء کاذب و خناق گاهی ترکیب

44

ورم حلقوم یا تنگی خناق کاذب (خروسک)
علاج بارچه آغشته در آب گرم بخور آب گرم مضمضات مسکنات
مخرج و مسهل مخدرات بود و ...
برونشیت نزله مخاط ریوی و عبارت از ورم غشاء مخاطی
قصبه و شعبات ان منقسم است بر برونشیت عمومی برونشیت کاپیلر
سینه سرفه که برنشیت قسمی تا منه و برنشیت با غشاء کاذب
که منسوب بخناق است **تفصیل** احوال ... برنشیت
شعبا سرفه خشک و تنفس و احساس حرارت حالی در
قدام سینه بعض نفث از سبز رقیق خاکستری ...
... سرفه بیرون ... و سخت و زرد فام مرض
در یک هفته یا دو هفته منتهی بشفاء ... شده باشد
وجع ... در خلف عظم قص از برنشیت ...
... نفس موجع و موجب سرفه گاهی
برنشیت کاپیلر موجب آثار مهلکات میگردد و باد ورم
ریه و سعال و ... ترکیب میشود و این مرض به آسانی
عود میکند برنشیت مزمن که نزله مزمن و خشک
نامیده شد اتساع شعب ... بعضی ... مزمن

علاج برنشت خفیف خود شفا حاصل نماید علاوه دور
داشتن سبب موجبه و عمده است پرهیز تدابیر
ضد ورم اثر به سطح سینه معرق نیخ فصد معرق
جلدی رسمی دو درجه در عرق نفس ادویه
محرقه از قبیل عفص و کرسی و مفی

سیاه سرفه طریق شروع سیاه سرفه مختلف
تا مدتی برنشت ساده که بجای سرفه تا پنج و شش
روز امتداد یافته بعد مبدل بسرفه صغیر
شب کم با مدد و هم بعد خناق و سرفه صغیر دار
کاهی از ابتدا با جمیع علامات

اسباب بروز قبل از نیت دویمی دندان در جوانان
و پیران که در طفولیت مبتلا نشده عروضش با نفاخ
سرخجه و حصبه بشوریه

علاج مهنوه بلادون کلتوم استحمام به آب گرم
تغییر آب و هوا

خناق

وخناق ورم گلو و حلقوم و قصبه و یغیر یک ورم
غشای کاذب غشای مخاط مجاری هوا خصوصا حلقوم است

تفصیل خناق که اغلب اطفال را مبتلا میسازد تا پنج
و شش روز دوام ابتدا از ده درد بلا در گلو گاه بجای سرفه
نزله ظاهر شود علامات ورم گلو تدریج افزوده چنین گلو را امتحان
کنند غشای کاذب بروز لوزتین و پرده حنک و قعر گلو ظاهر
غدد تحت الفک حجم سرفه خشک و خشن مغیر در تنفس حاد
خفیف با فقدان الصوت و اشتدا صوت خوی از حلقوم
مسموع اخراج نفس طولانی حمله سرفه عارض خناق تقاق
تا نوبت بعض امراض مثل حمولات حالیه و سیاه سرفه

اسباب سبب معلوم نیست نیابها عروضش در سن طفولیت
از دو تا هفت ساله شایع در جنس مذکر بیشتر در سرایت شک است
اتفاقی کمتر مرض به خطر خناق است چنین مرض و حمله مبدل
طولانی کرده و صفیر بدرک است

علاج ازاله غشای کاذب از لجه بز مستفرغات خون استعمال
موضعی شنگرف و خورانیدن کلات استعمال داخلی بر گلو زالو و غرغره
کردن با آب گرم نفخ مرکب زاج کوگرد و قند زردی
اسیه خفیف با کمتر خوردن ... و سالیلات ... بلمس

ورم معده نزله معده سوء الهضم از سرما خوردن که زیادتی
سرد و گرم بودن غذا همراه است بر حیوانات و کثرت اغذیه نامناسبه الکل
نزاکت تلفظ حرارت و امراض حاده
علامات تلخی و بوی بد دهان بی میل بودن به غذا تهوع
عطش قی از مواد غذائی آروغ یبوست درد معده گاه صداع
علاج نزله حاد خفیف معده لازمست امساک استعمال اشربه
ترش چند روزی با [illegible] نیز [illegible] تلخ
ورم مزمن معده نزله مزمن معده بیشتر از نزله معده مذکور
ورم معده سمی بعد از خوردن سم محرک بوجع شدید
طمی تا [illegible] قی [illegible] از مواد غذائی عطش بسیار [illegible] شده [illegible]
زبان با [illegible] خواق تنفس مضطرب و میان [illegible]
و نفخ شکم
علاج استعمال تریاق سم
ورم امعای دقاق این مرض مشتمل بر نزله اثنا عشر
و دقاق مبتلا که [illegible] به تغیرات خفیفه و جامع
[illegible] بعد از خوردن غذا یا در آخر هضم درد شکم [illegible] اشتها استفراغ
براز متغیر [illegible] زبان عریض [illegible]
عطش [illegible] در دو [illegible] از حوالی ناف بسایر شکم
اسباب زهرهای مختلفه [illegible] اثر [illegible] حاره
علاج

علاج معالجه ضد ورم [illegible] مسهلات ملحی [illegible]
[illegible] اشربه لعاب البومین [illegible]
وضع یخ بروی شکم [illegible] زیر جلدی [illegible]
ورم اعور غالباً از تحریک مواد برازی یا وجود جسم خارجی
بر امعا [illegible] درد سختی در موضع خاصره ایمنی غالباً [illegible]
در این موضع [illegible] صوت [illegible] حرارت [illegible]
از ناف [illegible] رفته وجع [illegible]
گاه مواد برازی مخلوط با خون [illegible] متهیج شکم [illegible]
[illegible] در صورت [illegible] مرض [illegible] سوراخ شدن اعور
علاج مسهلات [illegible] ضد ورم یخ [illegible]
[illegible] ذو سعطا [illegible]
ورم غشاء مخاطی [illegible] دقاق [illegible]
[illegible] برفع براز [illegible] موجب دفع بلغم [illegible]
با خون [illegible] سوراخ شدن روده
[illegible] مواد [illegible]
علاج مسهلات ملحی [illegible] داسکا [illegible]
[illegible] تغیرات [illegible]

منینژیت ورم اغشیه دماغ و نخاع اضطراب حمق صداع
تب نگاه احمقانه هذیان اغما تشنجات ضعف
اسباب ضربت نادر صدمه به سر و شکستگی اثر طولانی آفتاب
افراط در الکلیات حمای تیفوئیدیه
علاج فصدهای مکرر زلو بر انسیه حلقه و پشت سر حقنه تنقیه مسهلات
براق معرقات شمع ذراریح
ورم صفاق غشاء سرزجلل احشای بطن ورم صفاق مزمن
ورم صفاق زمان تازه زائیدن قشعریره وجع شدید دریک
از نقاط تمام خواب ممنوع نبض خوی ملس موضع محل تا به زیر شکم
متهیج از پرکوسیون صوت رطوبت امواج گاهی طبلی
اسباب عرض آفت احشای سرما خوردن حبس طمث یا سقط
در اطفال جدید الولاده ورم در نیه سره
علاج در حوب تنقیه زلو یخ ابر و کش زیر جلدی مرفین مسهلات
دهنی از شمع ذراریح با الیه صبغ یه شرابی برکیابه زمستی
ذات الجنب ورم غشاء سرز جلل ریه جنب سالها باشد حاد یا مزمن
ذات الجنب حاده عموما ابتدا دفعه دریکی از نقاط سطح غالبا
درجوانب پستان درد شدید با عسرت نفس سرفه خشک که حین
حین فوز خارج تحدیعیه اسکولتاسیون از ابتداء فتحه
صوت حین ترشح حاصل شود مور مور حباب با حبوبت کدر
هر قدر ترشح بیشتر گردد رشد صوت زیر تر و طبلی

کمر کاهی حرف زدن از موضع مرض مانند طنین مسموع مریض
به پهلوی سالم نتواند خوابید تب از ابتداء کم یا هیچ نخواهد بود بعد اجتماع
عارض شود باشد که بعد از جمله خفقان و سرفه ریم شعب و قصبة الریه
بیرون آید تخفیف در حالت مریض داده ورم بطور اصح غالبا
در یک طرف سینه و در هر طرف عرض و ترکیب از مرض دیگر است
جنب ورم بطور در جزء دیافراغ باشد محل درد ما علی سینه است
اسباب اثر سرما امراض حاده مختلف تب وضع حمل ورود جراحت
انداک مرض بی خطر نیست چون ورم عمومی باشد و ترشح زیاد
اگر از ابتداء رفتارش بطی بود خطرش کمتر
علاج فصد عمومی و موضعی زلو حجامت شمع مرضی بزرگ
اشربه مدر ابر و کش زیر جلدی
پریکاردیت ورم پرده خارجی قلب عبارت از غشاء
سرزی است که قلب را محاط کرده است ... عرض بطور مبهم
عسرت نفس و طپش قلب و غش ابتداء کرده حین اصح باشد
قشعریره درد شدید یا مبهم که از زیر قص تا بازو کشیده بالا
تنگی گاه جنب امتداد یافته طپش قلب را باید از نار
حرکتش ضعیف دبا زیه تب شدید نبض گاه علیل گاه صغیر

از اسکولیدن صوت اصطکاک و لرزش سطحی منتشر شده قلب زیاد در پریکاردیت حاد صوت سوفل و خشن که دلیل است بر ورم پرده داخلی گاهی تشنج بخار روماتیسم باشد صوت قلب زیادتر شده قرار و صوت چرخ آسیا شنیده میشود بالمنتهج انتهای مرض حرکات تشنجیه و هیجانی اجبار بیهوشی کند اگر حمی قطع شده عرق نفس تمام رطوبت ترشح جذب بر آمده موضع و کدورت صوت بر طرف به شفا انجامد

علاج شیع تریع ایع استعمال وسیزیات مسهلات مرخی ادرار شدید اشربه مبرد و در کار مشمع بر موضع قلب الیدن روغن ما وی شمع برزها جنغ به در صورت ضعف و غلبه قلب الکل الکتریک است جنبغ داخلی و وریدی اولدیکه کلیات بادیش خشکاک ابهر و تک حرکت

اندو کاردیت

ورم پرده داخلی قلب در صورتیکه گاه در جوف قلب حاصل شده مرتبه صورت اضطراب غشی ظاهر شود) صوت در معدن ساده یا مضاعف خشن شنیده شود علاج تفاوتی با پریکاردیت ندارد

ورم شرایین مرضیست نادر که گاه در جوف شرایین کله محدود شود چنانکه رشته سخت بزیر انگشت احساس شود درد سوزان و عمیق موضع تهیج و حمرت علاج فصد ضماد استعمال

دریه

۳ — روماتیسمی که در یک مفصل متمرکز شود اختلال عمقی
اننه رمی شرف یا التصاق سطوح مفصل یا تومر در آن ظاهر
نخهه اسباب اثر سرما و رطوبت و خستگی عضلانی و استعداد
بزرگ و وراثت بودن و صاحب مزاج لنفاوی خونی

علاج

اورام احشا مشتمل است بر ورم مرکز عصبانی و ریه و قلب و کبد
و کلیه و طحال ورم دماغ بطور مختلف ابتدا کرده حرکت
وحس و شعور بیک ناگاه باهم یا جدا جدا اختلال بهم رسانیده
صداع دوار اضطراب بی‌خوابی تشنج بهم افتادن اوتار
تکلم خراب و قدرت بر یافتن کلمه برای حرف زدن نباشد

اسباب جراحت تابش طولانی آفتاب به آتش کثرت اعمال عقل و شعور
اعراض نفسانی کاری استحصال کله یا ورم رمی گوش و مغلوم و مسکرات

علاج ضد ورم فصد و زلو ارسال [illegible] مسهل

ورم نخاع ورم رشته نخاع از ابتدا تا انتهای نخاع حادث است
یا مزمن یا ساده یا مرکب یا اصلی یا عرضی

تشخیص ورم در جرم نخاع همان نوع دماغ ورم ظاهر میشود
مقدار محدود یا تمام جنب در تمام [illegible] باشد نخاع ایره و رمی [illegible] مرض
باشد صلابت یافته و یا هیچ برای رفع موضعی

تفصیل

تفصیل باشد که ورم بطور رخوی نسج نخاعی را ضایع کرده
و هنوز تغییر عمل که دلالت بر این مرض کند ظاهر نشده باشد که یکدفعه
اننه برق رفتار کرده حرکت و حس و زنده کاملا بر هم زده ابتدا
این مرض احساس خستگی و اوجاع مبهم و قشعریره تا عطل
و حس حرکت مورچه در اطراف ستون فقرات بعد از تشنج
یا ضعف یا فقد حس لمس چنانکه معرض خاک شده زیرا که محل
حس نکرده الا [illegible] مربوطه و عضلات فلج گرفته چنین که
مفلوج را مجاز نه تا وقتی که موضع متورم نخاع بکلی
تسلط باشد حرکات بی اراده در عضلات دست [illegible] در این
مرض فلج حرکت و حس از پائین به بالا میرود سینه چنان
بهم کشیده که گوئی کمربند آهنین بر آن کشیده اند اشتغال کامل نادر

اسباب ضربه و ضغطه یا جراحت بعد از عمل [illegible] یا خستگی و راه رفتن
[illegible] افراط در جماع سرمای زیاد استرکنین و غیره

علاج حب بلادن تا بروز سم از درد که و رویت اشتداد [illegible] حقیقت
اب درد که زیر جلدی اتروپین در موضع فقرات [illegible] مرهم
مرهم کافور [illegible] سیر [illegible] مرهم و شمع بلادن [illegible] مکرر
[illegible] سوم الکتریک

ورم ریه ذات‌الریه ورم ریه حاد یا مزمن منحصر بریه
یا مرکب با ورم پلور در همه ریه یا یک طرف در مرکز یا بالای
ریه موضعی یا عمومی نزله یا صفراوی
تشریح ۱ ممتلی شدن ۲ کبدی شدن ۳ رملی گشتن
تفصیل ورم ساده حاد ریه دفعتاً در میان سلامتی به قشعریره
شدید و تب دیگر تنگی سینه و سرفه تب بزودی شدید نبض قوی
۱۲۰ یا بیشتر زده در پیشانی درد شدید عطش زبان باره سفید
تنفس سریع با تنگی سینه غالباً در یک طرف حوالی پستان
از حرکت تنفس و سرفه اشتداد دیده نزد روز اول یا دوم نفث
مخصوص لزج ملتصق دارای حباب هوا و از دخول خون با رنگ
رنگ زردی گاهی زرد فام گاهی خون‌آلود از سرکو بیرون
صورت گرفته و کدر گاهی طبیعی بعد معمول برای ... اینست
اسبابا اثر سرما عوارض امراض حاد یا مزمن خصوصاً تبها
تشخیص حالت نفس رال کریپیتانت درجه اول
سوفل درجه دوم و سیم لرزش صدری
انذار در جوانان کم خطر ترکیب با امراض دیگر و پیران و طفل
خطر علاج برای تسکین ابتدا رگ مریض مطبوخ سکنی یا انتیمون
دیر نیتار بزرگ انتیمون بمقدار اکث مقویات ... سرالیه که تنه
در اشخاص قوی خصوصاً حجامت موضعی کفایت در ضعف

هو درمن

در ضعف از ساییدن شمع محرقات بلغم رأس ادوشق اسکا
ورم کبد سبب از اثر اسباب خارجیه اینه
جراحات و ورود ضربه و ضغطه بر پهلوی راست و از اسباب
داخله اینه طبیعت رنگ حراره و دخول کرم در جرم کبد
و ورم احشاء مجاور دخول ذرات حاصله از موضع متعفن
و فساد در ورید باب چنانکه در دسنطاریا دخول قطعات
پوسیده یا غانغرائی در شاخه‌های آورده ماساریقا فلبیت
از ورید باب و مسدود شدن) در اقالیم حاره زیادتر
در ممالک معتدله تشریح خون در اطراف جمع شده
مجاری صغار صفرا بمواد منجمد البومینی انباشته یعنی رطل شدن
کبد و وصل کرجمتی از عدسی تا تقدر تخم مرغ
علامات قشعریره تب شدید ابتداء بنوبه در عصر و تب
شدت کرده در بعضی حال درد در پهلوی راست ظاهر میشود
عسرت التنفس سرفه کحکیه ... صفراوی چون مرض
با تب شدید همراه باشد با اثر کبد ... صورت مزمن
شدت علامات کمتر حجم کبد از دو ده مریض احیاناً ... المنم
و استسقا و یبوست و هزال هم دیگر مریض علامتش جز ...
لتا علی بید ... ظاهر نیافته سهو تشخیص از اینها
اصلاح کنی

دمل کبد برآمدنیکه در پهلو ظاهر نمایه و ابله فشار بر مجاری
صفرا موجب یرقان شود

علاج در صورت حدث ورم یخ انداخته زلو ملقمه ایله اخذه
مسهلات مدر بعد مسهلات برقیق در صورت مزمن نیره [illegible]
شراب آشامیدن ... که بالیدن اساس [illegible]

ورم مجاری صفرا سبب معلوم سرما اثر فصل بهار و تاثیر
علامات ابتدا مرض بهر دسته یه پهلو [illegible]
کنار روحش عضله مستقیم شکم [illegible] ایام عزابت [illegible]
روز یرقان از صورت او ملتحمه و غشاء مخاطیه زیر زبان
ابتدا کرده پس در تمام جلد بلکه اعماق احشا را [illegible]
اسباب مزرد دیدن اشیاء سبز [illegible] و زردی در جلد
اول دوامش از ده تا پانزده یوم

علاج مسهل پرهیز اشربه ترش اگر یرقان باقی
باشد مسهل روغن برای بازشدن مجاری صفرا

ورم کلیه به دو قسم ورم خارج و ورم داخل
ورم حاد کلیه غالباً بعد [illegible] بطلان بعضه التهاب
و عطش و دردی در قسمت قطنی از یک طرف یا دو طرف
از فشار و حرکت اشتداد یافته بعضاً طرف مبتلا [illegible]
حلقه مقابل کشیده دردی در مثانه ظاهر شده ادرار کم
و با زحمت

و با زحمت خاصه در وقتی که هر دو کلیه مبتلا باشد ادرار کاهی
دالا البومین و خون

اسباب صدمه جراحت اجتماع ادرار [illegible] در مدلات
اثر زراریج بخورت اثر سرما

علاج فصد موضعی از [illegible] ضمادهای ملینه مسهل [illegible] اشربه
لعابیه حمام نیم گرم پرهیز از اغذیه حیوانیه [illegible]
روغنی اشربه ملطف و حلل

نفث الدم خاص عبارت از دمل [illegible] در [illegible]
نزف الدم اصح و عرض منقسم به اکثی ایچی نزف الدم جراحی
ایچی نزف الدم الانثیین و ریه [illegible] از [illegible] اکثی که
خروج از [illegible] زایده او برای نزف الدم و دفع [illegible]
نزف الدم کاهی بول [illegible] و خون [illegible] از مجاری [illegible] دفع [illegible]
[illegible] نزف الدم اصح مثل صدمه خوردن و حرارت مفرط
نزف الدم عرضی مثل ابتدا یا انتهای حمیات و امراض و بائیه و مزاجی ۹
نزف الدم دماغی (و نزف الدم اغشیه دماغ) عبارت از ریختن خون در [illegible]
سکته (عبارت از ریختن خون در جرم دماغ است [illegible])
تفصیل نزف الدم دماغ و ضرری سکته برق رفتار شعور حس حرکت
مزاج صورت تهییج و برافروخته سرخ مایل به بنفش لکن [illegible]
بر لب برای بعد الاراده حرکت بعضه از چند دقیقه یا ساعت [illegible]
اگر دفعه است رنگش را مغز ان در شفا ساکت شد و حرکت [illegible]
کاهی اسکال در حرکت زبان هذیان [illegible] اسهال بلا اراده [illegible]

tarikhema.org

جنون ترشح ؟ باشد حس و حرکت بشدت اول در بالا بعد و ستمرا اعقب عنقه
بعد از مدتی طولانی شفا حاصل گشته غالباً گیرا که فقط سکته عارض
شدی مشتعه سکته مکرر است
اسباب استعداد مزاجی اشخاص خیلی فربه کوتاه گردن افراط در الکلیات
اعراض نفسانی و غضب و درد
علاج مشتغرغات دم زالو معرفات جلدی وضع خردل کف پا بادکش
ملینات امالهٔ تنقیه کردن مسهل انیمون و طلی گرم داشتن پا
بلند نمودن زیر سر
نزف الدم نخاع مرضیست نادر و بطور نزف الدم الدماغ است
نزف الدم الریه سکته ریه مانند نزف الدم دماغ موجب مرگست کما
شدید گرفتگی و خفقان و دردهای حاد در سینه سرفه با خارش گلو و تنگی
نفس بجهت ترشح و سرکوب از سرکوسی صوت کدر که گاهی رطوبات
اسباب سیلان عادی سرمای سخت ضربت سینه منع دوارس
ریه و بعد گرفتاری و طول انسنه تنگی حرارت نطفی دهن جب طلب نزف
الدم در جرم ریه
علاج فصد تا تنفس و حجامت سینه و بادکش و نقل انکار و مسهلات
دلالشیک و شوره بمقدار رهبر
سیلان معدی خروج تایع لزج شبیه بسفیده تخم مرغ با حالت قی
علاج سزی زعال گوشت خام
سیلان معوی اسهال انخره زیرشده ترشح غدد معوی از اکر
سرما یا گرمای طبیعی یا مصنوعی ایلاء سوء هضم در اطفال برا سطه دندان
یا مفاسده عصاره رانیا یا کاسه هندی و بعد که مسهلات معین
سیلان

سیلان معدی و معوی وبائی شکل اخبار یعنی استفراغ و اسهال
از مواد غذائی و رطوبات کرانه متعفن با درد دل شدید و تیج
و خواق و عطش کاست تشنجات و غشی منتها شده به هلاکت
اسباب خوردن اغذیه به هضم اثر مریخ دار
علاج یخ و خالصات و ضمیمه مقویات شیخ افیون
استسقا عبارتست از اجتماع مایع شبیه به سرم خون در تجاویف
بدن یا در نسج خلوط زیر جلد یا اعضاء بملاحظه مکانی که ضعیف
متعدد معالجه استسقا تا علاج عمومی نداشته مبنی بر علاج مرضی
که موجب شدی و طریقه ضمه استسقا استعمال مسهلات و للاغذیه
و معرقات بزاق و معرقات و مدرات جهت لازم است بزل طرق جیب
اسکال طمث مقید اعلائی مثل ضعف مقویات به سوزن
زدن فشار البیه ن ادرار لا فحو ردار
امراض عصبانی امراض باشند یا مزمن یا اختلالات دائر
اختلال حس و حرکت و شعور بدون ورم و آفتی در اجزاء بدن
و به چهار رکن تقسیم شده اند اوجاع فلج تشنج جنون
اگر چه بعض امراض موجب مرض عصبانی شده چنانکه کشتر سنو نامی
دماغی نزف الدم های مختلفه ترشحات رطوبات سرد
امراض عصبانی بدو چهار قسم منقسم مرض عصبانی حس و حرکت اعمال تعذیه
و شعور

pdf.tarikhema.org

درد عصبانی درد کیث یا جنبه بین تار عصب حسی بدون ورم احساس ملتهبه
علامات اصلیه درد است که با نقطه به احساس بروز شده و خارجی
و سوزش و نیش و کسالت عمومی و برودتی درد شده به کم زیاد
از مریض برآورد و از یک نقطه به نقاط دیگر امتداد یابد و هم
بسا در یک روز بعیث و بعضی تکرار زیر در بعضی وقت‌ها رعایت
تکرار یابد

اسباب استعداد مزاج سرمای مرطوب در بعضی آفت موضعی
مانند زکام خوردن دندان التهاب زخم مبدأ درد وراثی عصبانی

علاج مشمع بزرگ که مرفین بلوصفی یا تزریق ابره زیر
زیر جلد مرفین یا از روغن شمع و غسلات محذر الکتریسیه
قطع و داغ عصب مثلاً افیون طرابلسی بر مورد طلا کرده

عرق النسا درد عصبانی نشمینکا

عرق النسا درد عصبانیت که در شاخه آخر شبکه قطنی عجزی
و شعبه‌های این شاخه مانند اعصاب خلف ران و ساق و اطراف

تفصیل معلوم است بجواب رفتن و احساس می‌شود سوزش
در یکی از اطراف شاخه منتشر در هر که نام برده می‌شود
بجانب بیرونی درد امتداد که به از بالای ران تا انگشت بزرگ
یا گاه بکلی بالای حادث شود تیرکشیده‌های متفرق که از شاخه یا آخر
شعبه مثل موضع قطنی عجز خاصره و اطراف تمام عضلات خلفی
ران حایط زانو حفره کبرا و صغرا و رضفه تا بیت انگشت
بزرگ پا

اسباب در مردان شایع تر بواسطه اثر سرمای نزله معیت
مدام صدمات خارجیه

تشخیص تفاوت با وجع الورک محدود بودن تا زانو

دردها عصبانی درد عصبانی جلد درد عصبانی مخروطی و گردن
درد عصبانی صورت شکم مفاصل و بیانات کلیه اوجاع
عصبانیه یا گیاه

صداع شقی ضعیف مزاج و در یک طرف پیشانی با سایر
اوجاع عصبانی مختلف است به نقطه محدود با امتداد شاخه
عصب مخصوص نقطه همان اختلال معده و درد اعصاب
ترکانده به شمار است

تفصیل اضطراب کثیر بکسالت و بهت و سنگینی و بد اشتهائی
و قشعریره سرمای عمومی بدن در فرداران عارض میشود حمله

اسباب استعداد ارثی بودن در زنان شایع تر
نحیفی صورت قلع جزئی از عصب زوج پنجم)
نوع جلد علاج بسته به سبب است مثل اثر سرما (
یا ضربت شدید علاج رفع سبب ارتکاب شمع مؤثره
الکتریک الیه‌ان محلانه

اختلال اعصابی حرکت عبارتست از تغییراتی که در
حرکات و قوه. اختلال بر دو گونه است یکی تشنجی که قوه قبض
و بسط عضله در آن زیاد شده و دیگری فلجی که قوه عضله ضعیف شده
تشنج عضلات تعریف اختلال عضلات تشنجی یعنی شده به
بی اراده یا دوام مختلف که اثر خاصه وری دارد گاهی ارتعاش
و تکان سریع گاهی جمود که موجب کوتاهی عضلانه [illegible]
میگردد سفت شدن مثلاً جمع شدن ابهام و انگشتان اطراف
فک بیکدیگر بسته شدن سخت یا مضطرب و سخت یا مرتعش
یا بی حسی زبان گرفته خفقان عسرت بلع لرزش یا
فلج عضلات که باسم سکته عصبانی میخوانند
رفع سبب از راه شمع الکتریک حرکات
اکلامپسی لفظ اکلامپسی شامل است بر تمام تشنجات
ساده همچون گزه و صرع و غیره اکلامپسی بر حسب
وضع حمل و اطفال
تفصیل غالباً در آخر مدت حمل یا بعد از فارغ شدن
یا موقع سقط دوا اضطراب حمله تشنجی اولا گرفته
زبان از دهان بیرون آمده یا در زیر دندان مجروح شده
پس از ربع ساعت لرزش عضلات کم حالت طبیعی برگشت
یا بزودی مرتعشه حمله اولا گرفته

اسباب

اسباب تعیین سبب مرض مشکل غالباً در زنان عصبی مزاج
بواسطه ارث یا حمل اول بواسطه تنگ فضای لگنی یا امراض
و ترس از زائیدن و سختکاری قابله یا منع [illegible] جفت در رحم
علاج فصد نه بیرون است که حملهای تشنجی را مانع شود زلو بزرگ
حقنه بادامی مخلوط هم مانع تشنج است ادویه ضد تشنج مثل
جلاب [illegible] برمور کلرال
اکلامپسی اطفال تشنجات غالباً بدون مقدمه
حالت مخصوص در نگاه بیرنگ صورت و بنفش لب و غیره که چشم
منقبض فاصله و میان برهم
اسباب اعراض نفسانی آور درد دندان حمل یا بیشتر رادن و فشار
سستی بند ناف
علاج رفع سبب اگر از دندان باشد شکافتن لثه استعمال
مسهل خاصه کالومل زلو ضد تشنج اکسیه [illegible] برزالیم برمور
کلرال تغییر شیر از شیر گرفتن
کره مرضیست تشنجی آخر هنگام دوره طفولیت
تفصیل قبل از شروع تغییری در حالت و خلق بهم رسیده
اطراف سانفه ضعف یافته بالاخره جهنده تشنج گاهی از دو
انگشتان سرازیر اطاعت اراده باز زده دهان متحرک لب
هم تکان خورده اگر بخواهد چیزی به دهان ببرد به [illegible]

گاهی احساس برودت سر و طپش قلب کرده دختر ۱۴ ساله را
چهار سال در بهار مبتلا به این علت کرده
اسباب اشکال طمث زنان عصبانی جلقی ترس کرم امعا
لرزش تشخیص اشتباهش با بیماری فلج با رعشه ممکن ولی
در کره حرکات کم نیست بلکه بیقاعده میباشد داشته ادویه
رفع اشتباه می نماید در کره اعمال شعوری را اختلالی
نیست بعکس جنون و حالات مانی تشنجی
انذار چندان خطرناک نیست
علاج درمان ترکیبات فسفر و ترکیبات آهن و دوا ارسنیک
و سیانور فرفر افیون استنشاق کلروفرم افیون
برمورها الکتریسیته
فلج رعشه جمود تشنجی [illegible] با تشنج عضلات
چندان تفاوتی در تفصیل و معالجه ندارند نیز گویند
[illegible] مرض عصبانی با تشنج مدام و جمود
مخصوص عمومی یا موضعی که بعید ورود جراحت
یا بیرون [illegible] آفت خارجی ظاهر شده آثاری
که دلیل بر حدوث این علت باشد جمود موضعی در گردن
و فک و اشکال در حرکت سر است سپس در عضلات
بلعیه و اطراف سرایت نموده بدن شکل سختی بی حرکت
افتاده از جهت جمود کزاز مدام است و طول زیادی
دارد

دارد که تشنج افزوده شود
علاج درکزاز جراحتی اخراج جسم خارج سببی و
شکافتن جراحت یا قطع عصب مجروح در کزاز سمی
حاصل از استرکنین مصرف تریاق مانند کلرو برم
و [illegible] و تریاک کزاز از صباح که از اثر سرما باشد در معالجه
چندان فرقی نیست از استعمال برگ تنباکو [illegible]
برگ خشک تنباکو در ۵۰۰ گرم [illegible]
[illegible] از یک [illegible]
داده شود
(اداء)
صرع اختلال عصبانی تشنجی است که بصورت حملات دائمی
و [illegible] شعوری گاهی مرض به ناگاه از اثر انفعالات
ظاهر شده و بمنتها درجه شدت رسیده عارض میشود از ابتدای طفولیت
تا پیری ممکن مریض [illegible] به گیجی و دوار که بناگاه شعور و اراده
در میان حرف زدن یا کاری دیگر مشغول است شناسا تمام
حرکات [illegible] نظم و رعشه و [illegible] کف [illegible] پس از چند لحظه این حالت
رفع شود بعضی از آنکه چند سال دوام نماید از این صورت تغییر
نموده حمله مخصوص ظاهر میشود بدون آثار در بعضی [illegible]
دقیقه قبل از حمله خیالات و چیزهای مختلف بنظر می آید از [illegible]
رفتن بزمین خورده حمله شروع میشود سر [illegible] بگردد [illegible]

صورت برگشته لبها متشنج گردد ازین جهت حرکات تشنجی به جمیع
عضو مبتلا کشیده تشنج فک تحتانی موجب سائیدن دندانها بهم
گاهی شکستگی [illegible] لب برافروخته و کف‌دار تشنجات به ضعف
مبدل عضلات متفرق تریزش بزودی موقوف تدریجی [illegible]
فرو رفته از دور و سر و خستگی [illegible] داشته بزودی بخواب
سنگینی و طولانی رفته گاهی چندین سال میان [illegible] فاصله
بهم آشنا استعداد شخصی ارثی مزاج عصبانی ضعیف [illegible]
[illegible] غصه گاه غضب افراط در جماع و اشربه الکلی
علاج اگر سبب ظاهر شده به امیر در رفعش سعی نمایند چند زالو
بهتر از موضع مخصوص اینکه متشنج و داغ معلوم و رفع سبب
مرض به سبیل الطبیعه اثر [illegible] تشنجات مرضیه [illegible]
فلج های موضعی محدود ببعضی تار عصب یا بعضی عضله
علاج حرکات الکتریکی مشیع الکتریکی رفع سبب
فلج عضلات چشم عصب زوج سیم برخی زوج ششم
زوج سیم از اعصاب دماغ عضله مرتفع نماینده جفتی اعلا
و عضلات مستقیم فوقانی و انسی و تحتانی [illegible] بعضی تمام
عضلات چشم بجز مستقیم وحشی ۲ را [illegible] دیگر تار
این عصب [illegible] عصب ۳ شاخه است در تشکیل عقده
چشم و تار عنبیه [illegible] عمل عصب زوج سیم
[illegible] عضوی که از آن تار [illegible] عنبیه فالج
علامت مخصوص خوابیدن جفتی [illegible] اطراف وحشی
و اتساع و بی‌حرکتی مقله

56

علاج چند مرتبه تازه باشد مسفرغات موضعی و [illegible] کمک
بعد سیلان بزاق مشیع [illegible] که در موضع آن الکتریکی [illegible]
فلج زوج ششم اعصاب دماغ که حرکت چشم است به اطراف وحشی [illegible]
فلج صورت فشار حرکات عضلات که از جزء عصب زوج هفتم تار دارند
عمل آن حفظ خطوط سیما و سیلان اشک و اغذیه و تکلم
و جمع حرکات لب و گونه و بواسطه یکی از تارهایش که برشته [illegible]
موسوم است [illegible] حس زبان داشته و بواسطه تارهائی
که بعضلات [illegible] زبان میدهد در حرکات [illegible] تأثیر
دارد و چون فلج عصب حرکت فک اسفل که یکی از شاخهای
۳ گانه زوج پنجم است فلج این عصب همراه باشد عضلات
تمام صورت مبتلا بفلج میگردند
تفصیل اول فشار [illegible] لب و دهان و در حرکات
گونه و جفتی [illegible] آب دهان و اغذیه از طرف مفلوج
امتناع هوای سرد جراحت و ورم گوش [illegible]
علاج قطع عصب ادویه محلل [illegible] با استعمال مرهم [illegible]
از [illegible] مسفرغات مشیع [illegible] حرکات معالجه سبب
فلج عضله بزرگ منشاری [illegible]
[illegible] معالجه سایر فلجهای [illegible] بعلاوه داغ و [illegible]

آتاکزی لکوموتریس بلغ و به نظمی اعمال حرکات آنفه
رشته‌های خلفی نخاع شبیه به دردهای عصبانی و روماتیسمی فقط لغزش
پا و هذارت کف پا در تشخیص تفاوت دارند علائم شش امراض
عصبانی درد معده و امعاء اختلال عصبانی اعمال تغذیه
قوی و ضعیف در صورت قوی و ساده انه کث زمانی
بعد از غذا حس به تمدد و تشنج و نفخ مودی در معده ظاهر می‌شود آلام
هضم یا درعوض هضم اشتها او بیزار [illegible] به تمدد شده معده
حرقت و سوزش در فم معده با شکم احساس [illegible] کشیدگی
که زیاد از غذا در بعضی برآورده هذیان و تشنج ظاهر ساختند
تشنج گلو و خفقان و اضطراب [illegible] از مواد صفرائیه
پس تشخیص در حالت بیمارانه گاه بگاه درد و سستی در کمر
بیمارانه ضعیف [illegible] نوع هضم [illegible] افشار شود و زیاده
اشتها که از خوردن غذا [illegible] تسکین نیافته پس از غذا
کسالت و سنگینی و خمیازه و آروغ و نفخ [illegible] و عوارض
مواد غذائی بر گردد [illegible] بزودی برگشته به بر دشته به معده
در بعضی اجسام صلبه بهتر از مایع هضم شود اغذیه مکرره ناگوار
از سایر غذاها بهتر تحمل شود
تشخیص ثبوت درد در بالای شکم و شش بعد از غذا
و وجود تب داعصابانه از سایر ممتاز

اسباب

اسباب در زنان و اشخاص عصبانی مزاج وارث مخصوص بزنان بلوغ
ترک عادت اشربه الکلی [illegible] سکلات [illegible]
اسباب در دول ضعف روزه ریاضت که در بعضی مذاهب مشهور اولا
اغذیه و اشربه گرم و داغ تلف شدن خون و منی و حیض و غیره
علاج اغذیه بر اساس [illegible] امونیاک و کلرور [illegible] تلخ معطر
دادن سوپرات [illegible] الغوره [illegible] تشنجات
تشنج حاد صوت مخصوص به اول طفولیت حملات نوباه
مربوط با کلامیمی و نادر الوقوع

تنگی تنفس (ضیق النفس)

مرضی مزمن دارد که شناخته می‌شود به حمله‌های عسرت نفس
با به الهمی و نفخ و نزله شعبی بعد از مدت طولانی از یک تا
چند سال بعد غالباً موجب [illegible] که در مدت اجرا [illegible] یک مرض
مرضی آشکار همیشه در شب یا دو ساعت بعد از [illegible] یا دو ساعت
از روز گذشته گرفتار در بعضی اختناق [illegible] دست داده
قاریش در گلو و حلقوم سرفه خشک یا بعد سرفه رطوبت مخاطی
به نشت خوابیده نه ممکن نه تنفس با زحمت چشمان سرخ و رنگ
آلوده صوت اضطحاک از سینه شنوا علاج [illegible] مرکبات [illegible]
تالیدن [illegible] ادویه محرح بلغم

tarikhema.org

انژین سینه مرض عصبانی با درد شدید نوبه‌ای که از سینه
بیخ [illegible] از بازوها یکی و یا هر دو کشیده با اضطراب و غم و [illegible] حملات معمول
غش همراه غالباً بمرگ منتهی [illegible]

تفصیل ابتدای مرض غالباً در شخص سالم در بین راه رفتن [illegible]
مقدمه درد در جزو [illegible] [illegible] مخصوصاً [illegible] قلب چنان احساس
میشود که با عمودی [illegible] سینه را از جزو طرف دیگر فشار بدهد در حالت
قریب باختناق [illegible] و بی حرکت بدن از عرق سرد پوشیده
عضلات سینه بطرف جزء انسی بازوی چپ یا هر دو بالای مرفق
تا مدت احساس میشود [illegible] این مرض از ابتدا [illegible] مقدر [illegible]
بفاصله زیاد این علت غالباً منسوب به [illegible] است

اسباب در مردان شایع‌تر [illegible] از پنجاه سال
بممالک سرد و مرطوب اعراض [illegible] که [illegible]

تشخیص امتیاز [illegible] اختصاص به اطفال است
[illegible] دوام حمله [illegible] النفس امتیاز دارد

انذار خطرناک‌ترین امراض [illegible] ترکیب با امراض قلب

علاج ترکیب [illegible] از [illegible] الکل و اشربه قلبیه و جوهر [illegible]
معطره استنشاق [illegible] [illegible] [illegible]
ارسنیک [illegible] سولفات [illegible] [illegible] اغذیه [illegible]

اختناق رحم مرض مخصوص بزنان [illegible]
به تغییرات سلسله اعصاب از تشنجات مختلفه و احساس گلوله

گلوله که بجانب گلو بالا میرود با نوبه و فلج و ضعف حرکت

تفصیل یا [illegible] یا از حالت آلات رحم یا اعراض نفسانی
ابتداء [illegible] تغییر در حالت و خلق و حوصله [illegible]
خیالات غم [illegible] گریه [illegible] سبب احلام [illegible] طپش قلب
خیالات جنون [illegible] خیالات تجسم [illegible] بنظر ایشان [illegible]
تشنج [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حرکات فاعلی [illegible] کلام [illegible] ربط حمله [illegible]
مختلف از روزی چند [illegible] یا [illegible] هفته [illegible] تکرار [illegible] حملات

اسباب آثاری در رحم آلات تناسل تحریک عصبانی اعراض حالت
عشق افراط در جماع

تشخیص اختناق رحم [illegible] مخصوص زنان [illegible] امتیاز
اختلاف [illegible] افتادن [illegible] زدن [illegible] دائم [illegible]
و حالت اغمای بعد از نوبه که علامات صرع است در اختناق
معدوم در [illegible] از [illegible] شهوت و احتیاج به جماع

انذار اختناق رحم مرضی است بزرگ و باعث هلاکت
[illegible] اگر ترکیب نباشد

علاج ضد تشنجات مخدرات مخصوصاً بلادن مقویات [illegible]

pdf.tarikhema.org

اختلال عصبانی اعمال شعوری / اعمال شعوری از سه طریقه اختلال
به هم میرسد ۱ آنکه تمام یا بعضی از این اعمال معیوب باشند (مانند
جنون) ۲ آنکه بتدریج ضعیف یا فنا و زایل گردند چنین خرافت
۳ آنکه از وقت تولد نمو این اعمال کامل نباشد مانند بلاهت و حماقت
جنون تغییر جزئی یا عمومی اعمال شعور و ارادی و قوه مدرکه
شعور با هذیان غیر مربوط به مداخلات حافظه و متصرفه و متخیله
خیالات غلط همش مصروف یک خیال
ادراکات حواس طبیعی غالباً منحرف گاه خواهشهای [illegible] در فکر زیاد
خنده گریه شادی غم بی سبب دست داده
مقدمه که منتظر آمدن جزای بی حقیقت یا خطای [illegible]
اسباب حالات وضع حمل افراط در اشربه الکل تاریکی ارث
طمث تندرست و میل با موانع رسیدن به آن
اقسام این مرض بطریق تقسیمات متداول ۱ هذیان حاد ۲ جنون [illegible]
۳ جنون وضع حمل ۴ جنون الکل ۵ جنون ملحق
تشریح امراض عضویه کلیه دماغ و اغشیه آن کسر [illegible] یا ورم
در اغشیه دماغ
جنون ناصرعی جنون اضافی جنون خرافت بلاهت و حماقت [illegible]
مقدمات مذهبی قتل آتش زدن دزدی [illegible]
علاج منزلت [illegible] بجای خود و در تمام [illegible]
و خوراندن افیون و مسهل و مصرف [illegible] و [illegible] وضع [illegible]
[illegible]

کلمرتی (بچه رنگی) بی‌رنگی و سوء القنیه دختران
مرضیست مخصوص بزنان ابتدائی در سن بلوغ از اثر دیری یا اشکال
طمث‌های اولی یا در دختران خورد سالی یا در زنان بواسطه
حبس طمث یا بیقاعده‌گی [illegible] طمث دردهای
عصبانی مبهم و بیقاعده یا درد زیر کتف [illegible] علاج
لکوسیتمی (بیرقان ابیض) [illegible]
[illegible] ورم طحال ضعف [illegible] قلب [illegible]
عسرت نفس
اسباب در مردان بیشتر از زنان مخصوص [illegible]
علاج غذای مقوی [illegible]
نشستن ملانمی (بیرقان اسود)
وجود [illegible] در خون و اجتماع [illegible] طحال [illegible]
[illegible] بصورت [illegible]
[illegible] اسباب [illegible]
علاج [illegible]
ادیسون [illegible] صورت مخصوص از آن است
هزال ضعف قلب وجع [illegible] یا [illegible]
همراه علاج این مرض [illegible]
[illegible] معالجه [illegible] مقوی و [illegible]

تمام اگر فرقا المیث اختلال عقل و دردی و ورم
خشونت صوت عسرت تنفس تا رفتن صدا و اختناق فشار
یا فتق فتیله و اعصاب حنجره برهنه که چشم از جحوظ تا معدوم
تا جحوظ که موجب جا به جا شدن استخوان ابتلیمی که جمعی را با علم وارد
فشار بسیاری لازم داشته

علاج استعمال دیژیتال اهیدر مرایه تنفس مصنوعی

مالیخولیای مراقی تغیرات عمل نفخیه و دوار شی با بر
اضطراب و میل مریض به بزرگ شمردن رنج خود و در مردان بیشتر
و بعض از اقسام جنون شمرده‌اند و در حقیقت هم در مردان است

علامت این مرض تغیر اعمال نفخیه است چنانکه معلوم تجربه
تحمل غذا نکوه و ترشح معده زیاد شد دهان از ترشح کف آلودی
سریشم منفصل لا به برافزایش آب دهن غالباً تو از زیاده خوابی
ترشی آروغ نفخ شکم و دوار شبیه دوره حمله نوبت عصبی از معده
ناشی گشتن غالباً با تواتر همراه نمود دو درمانی در یه ترسی
از اختناق بر بدنای مریض افزوده درد سر شده با تنبهات
و کوری و قلت زبان

اسباب کار عزونت مزاج برابر افراط در جماع شرف الیوم
علاج مقویات اشربه معطر گرم حضرات آهن

نقرس

نقرس مرضی است که بنوبه‌های تهیج موجع مفاصل یا درد است
و آفات عرق عصبانی یا ورم مخصوصاً عسر سالم و وجود آنکه مخصوص ظاهر
تفصیل نقرس منتظم حاد یا مزمن یا با علائم هر یک از این سه
قسم مفصلی یا غیر مفصلی نقرس حاد به بعض اختلالات معده از قبیل
هضم و نفخ و حرکات تشنجی بدن اقبال که همه هفته یا در روز بعد بوقوف
شب یا بعض از خواب بیدار شده خود را مبتلا بینند و درد پا یا انگشت پا
یا سایر اجزاء پا شد تغییر به سرخی و سرخی و خطر و این حمله
غالباً چهار یا عشر طول کشیده یا تفتیش آمبولو شدن درد بروز عرق
و رسوب خواب که اسب در زهر گاه ظاهر شد یا از یک بدیگر نقل
و انتقال یا مفصل یا مفصل دست یا مفاصل اطراف چنین
منفصل با ته تهیج حرشی دو درد شد به اولاد که با رسوبات شکل
یا اسیه او رنگ یا بول الم حرشی یا البومین رو است نقرس
در دوام زیاد شده است بیشتر نقرس مفاصل یا غیر مفصل بر کم انه
عوارضات آنها درد و لی رفتن صدا یا تنفس شده کره شکل
و ضیق النفس و غیره و تولدات جلدیه

اسباب ارث بزرگی سر در شش استخوان ضخیم جلیه و در مردان بیشتر
تا انکه حونه سبزه بکار را اشتقق عقل و حرکات نفسانی غضب
همه بروز تشخیص نقرس مفاصل محدود و مفاصل کوچک
مفاصل شکل ... غیر طبیعی با خطر و مفاصل بی خطر
به شکل موضع و موضع زنانکانه در نقرس یا عصب و ... لیم

جالینوس محلل دهان به بو ساقی و لادن لکهای الیکموز کبود [illegible]
سبب سرمای تر منزل به و محبس و خانها علاج سخونات خوردن
میوهای ترش لیمو نارنج سبزی الات جعفری ماهیچه تره تیزک دواهای
الیون و غیره

در باب وجع ضعف در اولاد از سن یک تا هفت یک
در تشخیص در باب سنه به طرفه دل بهش و علامات خارش الات
تناسل و عطش و اذکیات کاهش لاغری زیر ثدی اولاد
علاج [illegible] مواد نشاسته دغنه [illegible] از ایک
نباتات مثل کاهو وغیره اب معده برای تسکین عطش و شربت [illegible]
های [illegible] کون لیفا کا [illegible] شیر [illegible] لا کشک
ار [illegible] تسلیح حبوبات زنگ زده و پوستی [illegible]
روی [illegible] که از خوردن انها تشنج که تنافس می شود بوجهی غلبه
و سنگینی سر دو دوار غالبا جنون ابتلا دردو دل و تهوع
علاج ضد تشنجات معرقات مسهلات مقی
پلاگر مرض سوء الغنیه که از استعمال ذرت ناسره بها عارض
و تنافس می شود به [illegible] مخصوص با اختلال اعمال [illegible] و اعمال عصبی
تفصیل اخبار ملینه به حس خستگی و درد دل در ستون فقرات
و ابتدای مرضا بوجود [illegible] که غالبا در اجزاء معروضه به افتاب
اننه صورت و پشت دست و سینه و گردن با خارش و حرارت
و اسهال [illegible] و ورم لثه کاه حرارت سوزانند و کف پا

علاج اعراض سموم و [illegible] و جای ابتلا معد ملینات ترکیبات
کوچک و کامیلا [illegible] یعنی مورفین [illegible] ادهان مخدر تشنج
[illegible] عقلی [illegible] ضعف اول [illegible] از اطراف
عالیه مفاصل شرط و سلامیات ابهام انگشت کوچک غالبا
معاف سلامیات [illegible] اول و اخر منبسط و [illegible]
مختلف در مفاصل [illegible] است ابهام با معاف نباشد
[illegible] العضل فی سوء الغنیه [illegible] ضعف و فقد
اعمال حرکت و اثر سوء عضلات [illegible] داده انه
بی از سرما خوردگی مرض [illegible] از اطراف عالیه [illegible] از [illegible]
[illegible] عضلات شرط و سلامیات [illegible] زیر [illegible]
بعضه از ان زیر انگشت کوچک [illegible] طریق تمام عضلات
[illegible] مثلا [illegible] دوامی از چند ماه تا چند سال
تشنج عضلات از ابتدا به رنگ و لاغری [illegible] زرد
[illegible] و استسقا زیر [illegible]
علاج الکتریک ابهام [illegible] سمع و دماغ [illegible]
اسکربوت سوء الغنیه [illegible]
[illegible] در صورت [illegible] رنگ زرد [illegible] بیمار
دهان [illegible] خون الود [illegible] در [illegible]
جا [illegible]

علاج رفع سبب احتقام نابقا نه او معده قبض و ترکیبات کوکرد محا
ری اشعه تسیم شدن تنبیه استخوان در زمان طفولیت
خنازیر | مرضیت مزاجیه مزمن تهیج غدد عنقیه زیر فکیه
تفصیل در قرار کرفلی علت در دو قران بی نظیر اشتعالی
افرودیک تنفس ازحرکت حیات و شعوری صورتنه بی زنکنه حدقه ترجیع
نفسی بیر بو بر وز خنازیر موقع میتولات جلدیه روشنه نادر ان
در ایام عمر فقشانه خنازیر باتجی غدد منتفخه بعیرته الیام بولور
زکام مزمن غالبا استخوان بیمز ورده حفکت سوراخ و کلاره
و تحرز کشیه حیثیه مزمن کرده ترکیبات سلک ورم صفاقی
اعتنه دماغ احتقان بیه اتحد
علاج موادات حرکت آتنه سیه و کوکرد و ابحا معتذر بلادات
تلمع راز کی حبطاما ترک کرده شاه بلوط بیرر و جوز ریع بناتی
سولفات حدید بیرد سلاس
دیاتز لنفاوی کولی شمول ایت بر مشیریت توبرکولو
دفنیر کول دماغ وسل ریه وسل شعبی وسلی یا سار لیعا
مخنثریت توبرکولی ام الصبیان نامیله شنده ورم
ام الرضیق درا اطفال تابع درجوانان نادر رحوابت سزر
وریه و دانهای کوجک ارزنی شکل غاکزری کاری زرد فام
غالبا بعد از لاغری وانکسار قوتی بروزش و صداع جبهه
دقی ورکات تشنج اطفال فرزارای تمیز معروف بیا ام الصبیان
مهزیانی

مهزیان بیدا آلدی حمانی لوج عمرشه بلیع نقه عرق لزج
لتوبرکولی دماغ بصورت حر تمام بیر تشمیم محم فنوف نا لحم مرع
ابنه که مدتی طولانیه موجب انتفاخی فشار و پیکی محرف مانه
غالبا به انرکشه فاصله تشنجات صرعی و صداع دعشی ظاهر
سل ریوی شمولیت بر آفت برکولیه ریه بصورت دانه ارزن
و توبرکولات در قصبه در ریه وحلقوم
تفصیل ابتدای این علت اول عمر خصوصی عموما نزدیک سن
بلوغ سرفه کوجک خشکی که دوامش بیشتر از سنه قش زحمت داده
مخصوصا در شب زیاد ارتداد الم ارقوبی تنکی حرجی در نفس
لاغری عرق شبانه خون آمدن از سینه و بعد از مدتی
ایرار فلفه سرفه باماده کف آلودی باعرشه نفس درد وبانیت
ایهم باحس سینه غالبا در میان دو شانه منتشر بیر
انزوده در بر کوشون نفاط مذکوره بیلکی با رنکت یا که بر
یار ال عرقی متعاره در بزلکوفنی اینز حینه مرضی یک حتی معافی
سل شعبی متعلق سن طفولیت در غدد شعب خارج
ریه بعضا رخنه فی یا کوجک نزمانه بزرکترشه در جدار تنفس یاخود
ریه باشعبات قصبه وعصب ریه و معده ومری
علامت تنفس ضعیف دارا باسرفه تشنجی کرفتکی صعه اعزمه
ادم وبنفش رنکه صورت کرنمیون دماغ

سل ماسادیفای تو برکول غده و با سارکوما نه سل شعیب
سینه مجنا زیر کهف غالب در طفولیت از سه تا ده
سالگی تغییرات اعمال تغذیه از جوع تا اسهال
و سوء هضم و اسهال و بزرگ شدن شکم گاهی تهیج دیده
شکم مخصوصا در حوالی ناف جلد جدار شکم نرم باشد
رگهای نا مساوی و کوچک و سخت و با مجذب احساس میشود
با معالجه جراحی زیر اینجا مرض خود گور تفاوتی ندارد
دیاتز سرطانی غالبا ارثی در یک یا چند نفر از آل داخل
یا ظاهری بروز میکند سوء القنیه مخصوصا همراه نتیجه مرکب است از جسم
لیفی و سومی و سلولها در رطوبت لزج و جدار شکم است

اسکیروس سرطان نرم سرطان ریها سرطان سرستمب
ماده های کوچک سخت عضروف یا چربی ایجاد ... سرشیری از آنها
ترشح نماید) سرطان نرم نتیجه جنس سفیدرنگ و ... خاکستری
تغییراتی شبیه مغز الدم دماغ بهم رساند) سرطان سیاه کبود یا سیاه
از سر سنجاق تا تخم مرغ میان آنها کایو ... با سیل مختلف
این دیاتز سرطانی چه در ظاهر باشد چه در باطن یا داخل و ...
منتهی به تقرح گشته صدید مخلوط بخون از آن مترشح گاهی نزف الدم
عسر العلاج کرده نتیجه سرطانی باشد که مانع ... عرض گردد

[illegible]

گردد و این قسم سرطان نرم ارمنیه که علامت غالبا محدود به یک
الکت مخصوصا در ریه نخاع دماغ بلیغیه مهبل ... رحم کبد
دا ز قسم اسکیروس است

اسباب ارثی سن الخطاطیه مهره خارجی

اقسام سرطان از اصل معالجه نمایید تبریز اگر علامت موضعی را از ابتدا
بردارید و جراحی شود آثار محدود بماند آفت دیگری اشکار نسازد
لیکن پس از کندن غالبا عود کرده در صورتیکه عادی زود بشود
در صورتیکه مزمن و دیر مملا لک باشند و در اداره جراحی علامات
است از زائل نمودن و سوزاندن

سرطان دماغ صداع و تشنجات و تنفیح عمومی با موضعی و تغییرات شعوری
سرطان صدری در جرم ریه یا صفاق از نظام سرجهی که ظاهر نماید
ادم طرف مبتلا و بازوی مقابل و تهیج کردن و صورت سرخ
هیجان امتلای اورده کردن عسرت بلع تنگی تنفس تنفس
خونی صدای طبلیه در صدای ریه زوال مقاوره یا کیفیوری
این چند علامات ریه و قلب و مری و وقفیه

سرطان معدی در ... بی اشتهائی است طعم یا بو ... از
ترشی یا دل تنگی کنند یا هموت در روی بالای ناف شکم یا حس بسوزش ظاهر
در طرف چپ زیر اضلاع کاذبه به بزرگی تخم یا نارنج احساس میشود
نقصه تخفیف مداوات معالجه تدبیر نیست

ساده

قرحه معده در قوس کوچک یا قعر معده یا اثنی عشر
سراین کهنه قرحه ایست بقعر رنگ دو ولنه یا لبیر یا سطحی ساده
و فرو رفته و ملتصق یا جدا شده مدور را زاویه و حینه قرحه
صغار صورت بسته و کمتر از آن که در سرطان [illegible]
موضع حجاب در دیده شده قرحه محدوده و بعضاً بغشاء یا نسج زیر
جلدی [illegible] عروق [illegible] داده یا سوراخ حاصل نمایند
که در میان معده و جوف صفاق راه پیدا نمایند شاید التیام
پذیرفته علامات قرحه ساده معده با سرطان معده شراکت دارند
چنانچه تغییر اشتها [illegible] شاید و [illegible] در قرحه زبان سرخ و وجع محدود
بموضع غضروف خنجری بس خفیف یا چنگل گرفتن و از فشار
با دست و خوردن غذا شدت داده دردی در نقطه مقابل از
احساس شده [illegible] سیاه و خون [illegible] زنگ یا در مفقوده
اسباب در زنان شایعتر در [illegible] [illegible] بالکل [illegible]
جمله [illegible] و باء [illegible]
علاج [illegible] [illegible] از آن [illegible] [illegible] کافور
[illegible]
سرطان [illegible] غالباً [illegible] قطعه گاهی عدد بسیار [illegible] اطفال
مراره [illegible] الا [illegible] در بعض [illegible] موضع صفاق
و استسقاء [illegible] ظاهر [illegible] گاهی [illegible] کرده
با احساس

یا احساس به [illegible] در پهلوی راست [illegible] دردی [illegible]
یا [illegible] و از فشار [illegible] یا [illegible] از [illegible] [illegible]
در حجم گاهی بر آمده که مشهود [illegible] فشار [illegible]
ظاهر [illegible] از جهت [illegible]
علاج [illegible] این علت [illegible] [illegible] و [illegible]
سرطان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] الاشد [illegible]
[illegible] که [illegible] انعقاد [illegible] در الاشد [illegible]
یا در احشا (داء [illegible]) یا در عروق [illegible]
علامات در نسج [illegible] خارجی و در [illegible] و احشا [illegible]
[illegible] مجتمع [illegible] و حجم [illegible] داء [illegible] در [illegible]
[illegible] و مفاصل [illegible] [illegible] در [illegible]
[illegible] [illegible] ظاهر [illegible]
اول علامات [illegible] [illegible] انعقاد [illegible]
[illegible] آثار [illegible] [illegible]
[illegible] علامات در [illegible] موضع [illegible] [illegible]
اسباب در [illegible] [illegible] موضع [illegible]

ضعف مزاج معده و مزاری حالت ابدی مخصوص و عمومی

تقسیم شده اند یا در نزد اطبا ۲ دیابت نزد بعضی اطبا دو معمولی

بعمل آید که در ادرار وی مواد قندیه ۳ دیابت نزد بعضی و ضعف حمل

منسوب بلغابه که ۴ دیابت نزد بعضی و بیرون آمدن مشیمه و فارسی

دیابت ۷ پنج اصلی

عبارت است از انعقاد دم یا میل بجانب رفتار [illegible]

غلیظ و عضلات و مفاصل و حصول ورم در اجسام

منفصل عارض میشود در اشخاص ضعیف و ضعیف

و رطوبت بدن [illegible] طولانی از کسالت

و فقر [illegible] بمفاصل و به حالات و بخواب درد موضع

در مفاصل یا در امتداد و رگها احساس شده

کالبد بیرون احساس [illegible] یک یا چند [illegible]

یا تشکیل [illegible] درد و در مفاصل و [illegible]

عرق [illegible] خاصه [illegible] و [illegible]

[illegible] در اطراف [illegible] جمله [illegible]

زبان خشک عرق سرد عارض گشته در یک

روز یا دو روز بهلاکت انجامد

علاج [illegible] از [illegible] معروف [illegible]

[illegible] به جزئی [illegible]

[illegible] و فارسی [illegible] مرض سرخ [illegible] از خیوانات [illegible]

[illegible] بانسان منتقل فارسی [illegible] عروق

[illegible] و [illegible] زیر جلد [illegible]

[illegible] اطراف مشیمه عبارت از [illegible] و صلابت غدد زیر بغل

[illegible] مخاط بینی [illegible] و تهیج غشاء و [illegible]

[illegible] حلقوم و قصبه و تغیرات مخصوصی

و سیلان رطوبت [illegible] از بینی سرایت در انسان هم

[illegible] با [illegible] و صداع و [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] سرخ و ورم در صورت و حوالی

مفاصل [illegible]

علاج [illegible] اثر [illegible]

[illegible] سرایت [illegible] بیرون [illegible] معالجات موضعی [illegible]

[illegible] داغ به آتش یا [illegible] دواهای [illegible]

ترکیبات [illegible] و [illegible] واسعه [illegible]

امراض قلب طپش قلب وانوریسم عرقی در نفخ
صورت بد رنگ دوار سیاه شدن پیش چشم سرفه
خشک بواسطه ادم ریه اخراج بلغم خونی
علامات این بیمار افزوده شدن ازعه قلب صوت کدر
زیرتر منا و جنش در زیر المکت احساس ازعه نقطه
قلب در پائین تر از موضع طبیعی در میان دنده ۸
و ۹ با جنبش آهسته در دهان او رطی اگر اتساع
باشد صوتها قوی تر و روشن تر زیر قص و زیر ترقوه
چپ شعبه از آن لامست دیده طرف چپ و راست
در طرف نبض سمعی
در نفخ و به کنایتی و لولها در هر جوف دست
بر موضع قلب گذارند احساس لرزش مموجی که
لرزش گربه باشد صوت سوفل لا ایم یا صفیر شبیه
به صوت اره
انشا چون کیسه باشد نیمچه ورم غشا داخل یا از
آماسیدن ریه مولودی عیب در تشکل دهنهای قلبیه یا
او رطی اثر بعض کسبها و امراض

تشخیص بر چنگ موضع قلب در زیر و داخل پستان چپ
و آشکاری فزعه در ریتین بواسطه استسقای بیرکارد
که در تصوت حاصل از حرکت لرزش به کنایه و ولول
انوریسم آورطی جوف موضع از او رطی برز نما شود
زوایه تحمی یا سلعه باریکه در زیر پرده داخل شریان بهم رسیده
چون کهنه باشد طبقات حلقی منجمد ظاهر دیده خارج از پرده
زیرین جدا شده داخل رفته پیر از کادو پر اجزای مجلد و فشار داده
و جوش را تنک نموده و عروق محتوی در سینه و شریان ریه و وریه
اجوف را نیز فشار نداشته انوریسم آورطی بطن بر معده
و امعا فشار داده چنین حجم تومر کوچک و فشارش کم نشانه
ظاهر نداشته علامت قدر جزئی عسرت تنفس و سرفه درد
بهم رسیده در سینه و بواسطه جزء فوقانی قفس دفع صورت
علاج استفراغ در مجبری که ضعف حاصل کند خورانیدن
استالیچ علم الکتریک لاف
سیانوزی) کبودی (مرضیت مولودی شناخته متیع با بطلان
غیر طبیعی دوار شد و بهم رسیده جراحی انفعالی چنین سوراخ
تفصیل تحدی الیقین و سیاهی رنگ جلد مخصوص لب
نیم جمعی سره کوهی اجزاء متناسل (انتان خطر

علاج سنگ بزرگ مخزون دوران در زمان حمام تا نیز ترش
با اسید کلریدریک

کیسه‌هائی که بین و مراری تحتی کیسه دار استسقاء یا کبد
که بیخ نیز ... الترزیم و خون و آب دارد که جمع گشته

تفصیل در بعضی بر بزرگان بروز میکند در موضع کبد
و بزرگی حجم او در جنب ... تغیر یرقان ظاهر بسی
رطوبت بصفاق ریخته یا در جوف شکم پاره شده انفجار
موجب ورم صفاق یا ورم وریه ... شده یا متوقف
انسان و از عمر میکاهد سبب معلوم نیست سوای صدمه
علاج با حجم کبد بعضی کیسه از فشار بیرون آمده در
ابتدا به علامات خطره نکرده مبادرت به شکافتن ... لازم
شرح جنس ... حجم و کمولت جراحی بازو ...
سبب ... مرضی آلتی که شناخته میشود به فساد
مخصوص در کبد که عبارتست از نفوذ ماده البومین و غیره

تفصیل حجم کبد افزوده درد ... که از فشار ...
در پهلو دیده شده این مرض منفرد ... و اغلب امراض
دیگر مثل کلیه صفاق ترکیب

اسباب غیر معلوم ... از ۳۰ تا ۶۰ ... سالگی از اطفال
در اوائل ابتلا به ... امراض قلب علاج زلو شمع داغ
مصرف مسهلات مدرات ... [illegible] (عمل بزل)
علاج مختصر است   رمل

رمل صفراوی که سنگ مراره نامیده انه مواد
متعفنه در مراره و در مجاری صفراویه ... سنگهای زرد از
ازار ... تو یا کلسترین

تفصیل رنگ این مراره گاهی در ... زمین گاه علامتی
ظاهر نساخته و ... احساس سنگینی و درد هم
در پهلوی راست و ... درد دل مرافی
با استخوان ... شانه راست و گردن ... عارضی و به قی نیز
کند ... یرقان ... زرد و ... خروج
سنگ ... برای دفع ... موجب
اختلاف ... داخل ... دیده شده از دان بیرون ...
سبب ... مرض هنوز ... در ...
بواسطه ... حرکت نکردن بعد از غذا خوابیدن
اغذیه ... و ... انفعالات نفسانیه

تشخیص در ... نقطه شروع درد ...
پهلوی راست ... درد یک ...
یک ... ... یرقان داشته

علاج ... معلوم بودن ... علاج شکل و خصوص
سنگ صفراوی ... [illegible]
... [illegible])
عمل ... کشیدن مراره

ورم کلیهٔ البومینی که مرض بریت و بیماری دانه و کیسه
واستسقای کلیه والبومین ادرار که مخاط کلیه افزوده شیحان
از ظاهر و داخل عقنا و زیادتر حجم دارد

تفصیل ابتدای کند بتغیر و احتی به تندرد درد میمهم ور قطنی
ادرار کم و والا بعدا رخفی و وزن مخصوص بیشتر از بول
طبیعی و حامل البومین و ابهمان قدر که تغییری در ترشح ادرار
بهم رسیده استسقاء ابتداء کند به نفخ جفنی یا تمام صورت و
بعد سایر بدن یا از عضو دیگر ظاهر و دفعه از جهه
یوم خنق ادرار موقوف و ماء مرتبه ظاهر شده موضع کلیه بنه ریشه
درد وارد و اسباب درمردان تابع الکلیات سرمای طب جا ...

علاج مستفرغات عند استحمام اشربه ملینی مسهل حجامه طحنی
مدرات مطبوخ شربت کوی حرکات زراع ملوبات نمک طعام
باب گرم استعمال داده نمک در شیر خوراند اسیه ارسنیو کوشت
نمک سواری مردان سکنی درجای با رطوبت

کیسهای تمدان کیسه جنینی تخمدان مرکب از اجزاء کیسه سوزلیفی
بعد از نمو جنینی مرور بزرگ شود و در تمدان لانه جا
گرفته بعد رسر انسان بزرگ شده ابه ام مخصوص در کیسه مو
و شعر تا رها بعضی آب

علاج ضد ورم ذره لو شکافتن عمل بدل

کیسهای سرز

کیسهای سروزلیفی استسقای کیسه تمدان که حجم در خارج
یا در داخل و صاحب جدار متعدد اداره جوف کیسه ... لیز
رطوبت سوزلیه ... رنگ و از دو قول مقدار خون ثانیه رحم
ورحم به واسطه فشار بطرف لاحق جانب رفته تفصیل
درد مبهم در نزد و رفتن خاصره و سنگینی از بایستن کمر قمراز ابتدا
کوچک بعد بزرگ شود که حس تموجی از اعماق بیرون به
مهبل معلوم از کیسه تمدان تا پانزده سال با صحت و خوب تمیز
... و بیا کشوده دراعور له یافته
اشنا النعز و عمل طمث صدمه و ضربه و سقطه و افراط در جماع
علاج تروکار بیرون آوردن کیسه

قولنج ایلئوس فتق داخل یا معده و شدن جدار روده
و معوق شدن عبور مواد برازی یا پیچیدن روده بیکدیگر یا به دور
ضمیمه اعور اشنا زیر خوردن اغذیه ردی الهضم

تفصیل درد شدید در حوالی ناف یا در کودی خاصره و شبیه جیکل
گرفتن یا فشردن فرق متصل بزرگ شدن شکم یا موسیقی صعب العلاج
خواقی تهیج فی کوچک دل خنک عطش شدید عرق لزج سرد
علاج برقرار داشتن عمل امعاء و اجابت طبع سوی طه اماله کر لجی
حقوی ... ملاکه بادن بالوله دمیدن هوا از راه مستقیم ساختن معقعه
مقعدی

معالجهٔ مسموم ۳ اشاره اول اخراج سم با استعمال مقی
دوم خنثی نمودن با استعمال تریاق سیم رفع عوارض بنابراین
سموم میانه للرنج [illegible] ۱ سموم بسبب محرکه و اکال ۲ سموم مضعف
۳ سموم زایل نماینده هوش ۴ سموم مخدر ۵ سموم متشنج
سموم محرکه و اکال اسیدها قلیاها [illegible] شبه فلزات [illegible]
ورم [illegible] زاج [illegible] نیرات دارزان و [illegible]
تفصیل [illegible]
مواد [illegible] ریزنه جوش [illegible] بلع موجع عطش اطفا
نا [illegible] ادرار معدوم تشخیص [illegible]
و [illegible] رفع اشتباه با ورم [illegible]
علاج [illegible] محلولات قلیاها در اسیدها (و آب [illegible]
در قلیاها (و آب [illegible] در نیرات دارزان)

مسموم مضعف [illegible] ارسنیک شوره انیمون املاح [illegible]
طعم [illegible] [illegible] دردناک [illegible]
[illegible] مدفوعه [illegible] یا صفراوی
[illegible] ضعف و غش فقدان نبض برودت جبهه [illegible]
[illegible] تشنجات موضعی فلج حسی و حرکت [illegible]
علاج [illegible] و [illegible] در ارسنیک)
[illegible] در انیمون) [illegible]

مسموم بسموم زایل نماینده هوش زایل نماینده
عقل [illegible] شرب [illegible] اسیدکربنیک [illegible] اثر [illegible]
[illegible] در [illegible] حینه [illegible]
[illegible] تنفس [illegible] عمل قلب [illegible] دوار [illegible]
[illegible] نفخ [illegible] هذیان با [illegible] اغما فلج
[illegible] تشنجات [illegible]
علاج [illegible] از [illegible] و مسهل [illegible] محرکات [illegible]
[illegible] موضع [illegible]

سموم مخدر افیون [illegible]
دوار [illegible] حرارت عمومی [illegible]
[illegible] خارش [illegible] غالباً [illegible] اشراف
اطراف [illegible] حرقه عرق [illegible] اختناق علاج
[illegible] مطبوخ [illegible] محرکات [illegible]
تنفس صنعی

سموم متشنج [illegible] اسید [illegible]
[illegible] کافور الکل [illegible]
تشنجات و اغما [illegible] مرگ [illegible]
علامات [illegible] دوار [illegible] اضطراب

بهزیان لرزش ورود ماک شده و جمود تشنج و عرق بدن
و مخلوط بر زحمت تنفس و حرکت قلباً گاه کندتر شود و دماغ محروم
(احتیوفن بمقدار زیاد) التهاب نخ نزاع رگ و فایده [illegible]
اختناق اصلی و عرضی عرضی آنست خناق و ذات الریه
کثرت شیوفن سکته ریه) اصلی فشار جدار سینه ابنا شکنج و دهن
خفه کردن طناب آنست اختنق) غرق شدن استنشاق گاز
تفصیل اختناق [redacted] اجزا سکته به کثر سودا سرطه
بعوض صورت برجستگی چشمان صورت تنفس و غش و نبض
در جمیع اقسام حس و حرکت زایل جلد کبود صورت و لب متهیج
و تنفس زیاد در جمیع قلب اصوات که ز و غیر محسوس
علاج دمیدن هوا تنفس مصنوعی استنشاق نمودن محرک
امونیاک اسیه استیک

[illegible]

اورام عبارتست از تحریک و هیجان و انصباب و ترشح خون
در عضوی و جمیع الات بدن قابل ترمیم سوای مویچه ناخن و بشره
و جمیع ورم و اولام بواسطه شدت اعصاب حساسه مقرر شده در عضو متورم
اما حمرت و حرارت عضو متورم از کثرت عروق شعریه است
تهییج ورم و اولام بواسطه اتصال ازدیاد ترشح و در تحت عضو متورم منصب
و کل اولام یا تحلیل یا منفجر یا صلابت یا لینت یا غانقرایا
ورم یابسه رطوبتی است که در اصفر قابل به بیاض با غلظت
ورم ردی خوام او رقیق و لون الم زیادی
غانقرایا
میت سوای بطلان و فنای اعمال و اضمحلال عروق
و اعصاب عضوی که بهیچ واسطه ان عضو میت شود
و سبب بواسطه برودت و حرارت یا رسیدن سمی بر جراحت است
قسمی از موضع خود بواسطه تجاوز نماید یا انکه میان عضو مرده و سالم عارض شود و عضو متورم از صحیح جدا و ساز و نوع
دیگر عضو میت خشک و عضو نیز بهم سازد
دیگر غانقرایائیست که بواسطه تورس زاجان اغلب شیوخ اعارض
شود در اصابع رجل بعد از حرکت عنیفی

[illegible]

ورم ثدی اغلب در حال رضاعت در حلمه و لحم یا غده
ثدی حادث ورم در حلمه باشد ترشح شیر ممنوع نخواهد بود اگر غده
متورم گردد ترشح ممنوع ورم ظاهر لحمی ورم غائر منفجر گردد
سوزنک ورم غشاء مخاطی مجرای بول عارض میشود از ابتدا
سوزی بواسطه انصباب مادهٔ حاد و حار مثل خنازیر و لغزش حقنه
دیگر یا بواسطه سرایت

ورم بیضه ورم غشای مخاطی مجوف اوعیه منی جسیم بیضه
ضیق مجرای بول که نتایج سوزاک است در موضع عضوی
مجرای بول ضیق تحدید سه قسم قسمی تمام اجزای قطعه عضو است
بطول یک سانتیم یا به بدین واسطه مجرا منطبق و
مضیق گردد در این قسم هرگاه کهنه شد انسداد خون جاری
تحت یا عروق متعددی باشد قسم دوم نسج در مجرا حادث مورث
انطباق او شود مانند قطعه نخود طی و قطعه عرض علامات
آنست که بول بعسرت دفع گردد یا حبس شود یا اینکه
روزی چند دفعه ادرار نماید و میل از موضع منطبق تجاوز
نکند علاج وسیع نمودن با میل یا جراحی از خارج یا داخل
ورم غدهٔ قدامیه که یکی از نتایج سوزنک است علامات
وجع موضع متورم با عسر شدید در دفع بول و رفع بحدیکه

بحدیکه تا بمثانه فشار میرسد بول خارج نگردد با امتلاء
مثانه و حکه شدید در فرج و اطراف او از فرو بردن اصبعی
بمقعده تشخیص داده میشود اغلب تشنج و مبادرت نمانیدگان
مجرا را مبتلا نماید مثل سوزاک علاج مرهم او بیرون بدهند
و خوراندن کلس

ورم مثانه که از نتایج سوزاک و نزله مثانه یا تخلیه
دوای حاد یا حصات علامات عسرالبول و رطوبت
خونین و احساس ثقل عظیم با حکه مقعد و وجع
هنگام اجابت و ازدیاد بر روده لنبلی و قطنی شدید
علاج زالو ملینات ازاماله احتقان آب درایر کشت
شاه دانه و بزرالبنج و کاهو و افیون استعمال نماید
حالت تحویل بزرگ شد) اب آهک بمثانه بتزریق مینی

ورم طبقهٔ ملتحمه چشم از اثر رمد سوزاک اول
جمیع ماننده مخمل ملتحمه را عارض شود با سلطنت و نفخ ملتحمه و حقنی
قرنیه غائر و فزونی اشک بواسطه حدث دمعه و سوزش
وجع لکزی سیال بهر موضع که برخورد منقرح و الجراحه
علاج زالو حجامت فصد شستشو ... هزار افیون

تعریف مفاصل حرکت مفصلرا از وضع طبیعیه با به موجب
باشند تعریف مفصلیت برا دصادق اینه اول آنکه
دو عظم مفصل یکی صاحب مهره دیگری مغاک شده باشند ثانی
موضع ملاقات مهره و مغاک غضروف پوشیده و واصله باشند
ثالث آنکه جمیع اجزای مفصلرا از مهره و مغاک کیسه لیفیه
از رباط احاطه نموده لابد غشاء رقیق صفاقی در جوف
کیسه واقع باشد خامس رطوبت غلیظه لزج اینه
بیاض البیض در جوف غشاء مذکور متمکن

ورم جلد نواحی خارج مفصل	ورم باریه مفصل	ورم مفصل که رطوبت باشد
آماس در یک جانب صلابت با سرخی شد	در جمیع اجزای مفصل لون بعضی متغیر بعضی بدون تغییر	آماس متموج در اطراف مفصل ظاهر
وجع محدود حرکت ممنوع نباشد	وجع شدید و غایت حرکت ممنوع در حین حرکت اشتداد یابد	از حرکت کم شدت نمیشود حین حرکت صدا آید از مفصل
اغلب حاد و خوف عفونت	اغلب حار	همیشه مزمن است
گاهی تب	با تب	بدون تب

... از اعضا

جراحت عبارتست از تفرق اتصالی که حاصل گردیده
از ضربه یا آلت قطاعه یا ناخن و جریان دم و ورم و شدت
(وجع در ابتداء و ابتعاد عضو مجروح شده و عضو مجروح همراه)
جراحات واردهٔ بر اعضای شریفه در صورتیکه جراحت بر شریان
وارد آید موجب نزف دم خواهد شد اگر عصب مجروح شود
اعراض عصبانیه تشنج رسد و از رطوبت سیاله جراحت
میتوان استنباط نمود اگر بول دفع شود دلالت
بر ورود جراحت به مثانه اگر صفرا دلالت بر کبد
دم احمر صاف دلالت بر شریان دم اسود غلیظ احتمال
از ورید ... جراحات عبارتند از وجع و نزف الدم وجه
لبهای جراحت و علامات عصبانیه و غیره وجع بواسطه تفرق
اتصال اجزای عضو حاصل میشود و جریان دم بواسطه انخراق
عروق شعریه وارده و شرایین صغار و کبار ... و وجع
بواسطه جدائی لبهای جراحت و وجود جسم خارجی و ...
انقباضیه شدید عصبیت تقسیم جراحات جراحات الات قطاعه
(جراحات الات ناخنه) جراحات ضعیفه جراحات ... (سمیه)
(اسلحه ناریه ...)

در لسع حشرات و جراحات سمی بدون تفرق اتصال
جراحتی که از نیش در حین نیش یا زنبور و عقارب و مار و سگ
دیوانه و غیره این حیوانات بهیچ وجه آلتی برای تعضیض
ندارند غیر از نیش چند سوراخ زده و امتصاص نمایند
در همانا حمض ترشح محرکی بر حسب انواع حشرات مختلف
اسید بعضی در التهابی ملحوظ بمانند اکثری از آنها در گزیدن
منظوری ندارند جز تهیه غذا و زنبور بواسطه محاربه و مدافعه
مینمایند و برای این نوع سمیت مخصوص موجب ملاحظه لسع
سامی برجستگی سفیدی که منطقه قرمزی بر آن احاطه دارد
و خارش شدید و درد از چند ساعت بعد هم مجاز نه چند روز
تحریک شدیدی حاصل شد کمتر بیشتر مگس عقرب نیش
ارهای سمی در طرفین و قدام فک اعلی [illegible] دندان متحرک
قلاب شکل مجوف و در لثه و خلف هر چشم حاوی حوصله
حامل سم است که از آنها سم ترشح و زیر [illegible] قلاب
کوچک [illegible] از آنها [illegible] آنها قائم [illegible]
سر افعی باز گشته و قصیر عنق [illegible] متصل لب بالا شبیه
بپوزه شده مار بی زهر بینی ولی تنها [illegible] بعلاوه
فقد افعی ۱۰ الا ۱۴ که ارهای [illegible] ثم الا [illegible]

[illegible] در خلف دندان [illegible]

دندانهای مار بی زهر کوچک و یکنواخت علامت موضع معضوض
فورا آورم و جفتهایش بعد تمام بدن لکه های خون مرده
پدیدار بیهوشی چرخ [illegible] فقدان تکلم عرق لرز برودت
ضعف نبض عسرت نفس علاج بدوا معالجه [illegible] العلاج
۲۴ [illegible] ۲ [illegible] ۲ [illegible]
اسب [illegible] که [illegible] شبانه روز [illegible] داده [illegible]
اما [illegible] داده [illegible] زخم را [illegible] که [illegible]
دو [illegible] محجمه امتصاص زهر را بیرون آورده یا زخم
را [illegible] یا [illegible] درون جراحت را با آهن سوزانید
[illegible] باشد صرف نظر نموده فورا قطع نمایند بعد
مقویات دوا و غذا
[illegible] را اثری ندارد بواسطه استعداد [illegible]
[illegible] از [illegible] از [illegible] سمی را [illegible]
[illegible] را آلوده نموده در عضوی [illegible] اثر خیلی نماید
که [illegible] باشد

عضلات محرکه مقله اول عضله رافعه جفن اعلا که از زیر
ثقبه باصره روئیده از فوق مقله عبور نموده در جفن اعلا
بیخ میشود دویم عضله ایست مدور که دور (?) خارج مقله
واقع و از انقباض او چشم بسته گردد سیم عضلات محرکه
مقله چهار عضله مستقیمه که هر کدام از آنها از زیر ثقبه
باصره است و از چهار جانب بواسطه وترهای سفید جسم
ملصق که از انقباض هر یک از آنها مقله مایل
به آن سمت گردد چهارم عضله ایست مورب اعلا که
آن هم از ثقبه باصره روئیده در زاویه اکبر زاویه احداث نموده
بواسطه وتر این عضله فوقانی و از مقله بسفیدی جسم
ملصق مقله را مایل بفوق و انسی گرداند پنجم عضله
که از وسط سطح وحشی مقله روئیده در زاویه اصغر باینی
عضله تحتانی و وحشی بواسطه وتر سفیدی جسم ملصق
مقله را بسمت اسفل و وحشی گرداند

در شرح مقله مرکبست از سه غشاء و یک آلتی (?)
شکل موسوم به جلیدیه اغشیه مقله غشاء ثخینه که روی شکل
با ضخامت و صلابت موسوم بصلبیه که محیط است بر جمیع
مقله در خلف او ثقبه ایست جهة عبور عصب باصره و این غشاء
از جانب قدام موسوم بقرنیه که از قدام بواسطه غشاء ملتحمه
پوشیده شده ... که چون فرا و شحمیه و مقدم ... عنبیه و دراو
لون اسودی نفوذ نموده و در وسط غشاء عنبیه ثقبه ایست
که ثقبه عنبیه نامند که حدقه عبارت از اوست سیم شبکیه
و غشاء مقدم او موسوم به عنکبوتیه که ادراک ضوء بواسطه
این غشاء است و او نیز انقباض و انبساط هم دارد این غشاء

بعضی که رطوبت اول مقله
عبارتست از او رطوبت و جلا عینی
و تحدب قرنیه ... به این رطوبت است و فضای
مزبور بواسطه غشاء مثقوب عنبیه منقسم به دو بیت گشته مقدم و اول

اورام غدد جفنی برگ کی نه است قسمی شعره نوعی جرب است
ورم غشاء ملتحمه ورم بسیط که بسبب ضربه و ضغطه نوعی رمد نوعی
نوعی شجور اورام قرنیه ورم ملتحمه قرنیه ، اورام قرنیه بثورات و سبل
ورم عنبیه هیجان دم) و قشر رطوبت که در بعضی مقدم است یا مؤخر
اعم از آنکه منتهی به تحلیل یا صلابت یا ملتصق شدن عنبیه با قرنیه
انهم یا احمر یا عرض شده داء اذنج وغیره یا ورم التحلیل رفته یا منتهی
بریم شود و دبسان ناخن الاشکل در خلف قرنیه عود دارد جنس علاج
لایق تحلیل رود اگر ملتصق یا معرض طبقات گردد ردی
ورم مشیمه یا از هیجان دم یا سیلان خلط داء سرطان یا ضربه مانند
میل زدن که منتهی شده بکوری میشود و علامتش تکدر و ضعف دیدن
لمس و ثقل رطوبی بعد از رطوبت مشیمه شبیه سوزش نزول آب سبز
آب مروارید بواسطه غشاء حرکت عنبیه هم میشود
و آب مروارید عبارتست از تکدر جلیدیه یا آنکه رغشاء او یا معاً
جنس نزول آب بعضی از اجزاء جلیدیه رو بعضی اولا نزول
مخطط جنس تکدرات در وسط باشد بسان خط مستقیم اول
نزول سهمی و آنجا که نقطه از وسط او که شعاع و پراکنده گردد
مخروطی جنس تکدرات در تمام او باشد مروارید خوانند)
تکلمات رفع ترکیب گفته با نزول سبز و نزول سیاه که دیگر معالجه نخواهد

اختناق و خفه شدن که هوا در ریه وارد نگردد حلق آویز
کو فرزده غریق هوای ناسیه و بخار و دود ذغال وغیره
علاج — دفع سبب بعد عمل تنفس مصنوعی و دودان
روی بطون فقرات و عضلات سینه را بالشتمال خشک یا با آب
معتدل که از فرار ذلیت الامالک الکل کافور نمک آب مقطر
جوف بینی را با پر دغدغه نموده اطراف سینه را فشار هوای مصنوعی
دادن به آن گذاردن یا باد دم دفع نمودن سر و سینه را بلند تر
نگاه داشتن غالباً مفید
طریق: را لباس سینه باز یکدقیقه سر را پائین تر از بدن بجهة تنفس
یکشتو بالای سر مریض نشسته با دو دست از دو طرف روی دنده ها
گذارده دیگری رو بروی مریض دو دست بروی شکم او نهاده یکدقیقه
به ملایمت و قوت سینه و شکم را فشار دهند بعد هر دو دست را
برداشته سینه را آزاد گذارند باز دیگری زبان را از دهان
بیرون کشد طریقه دیگر مریض رو بر و خوابانده با لحاف یا پارچه
زیر سینه گذارند و بعد به ملایمت پهلو به پهلو بگردانند ترتیب
با استلقا دو مرتبه فوراً به سمت زمین بگردانند تقریباً دقیقه
۱۵ مرتبه مواظب شود تا عمل را مدتی کنند طرف دیگر باز
هی مریض را فی زمان بطرف سر نمایند و دیگری فشار بر سینه
بطن را انقباض و انبساط

هر لقمه دیگر باید که منغمز می‌شود گر خفته با دیگر بر جنبش زیر کمود
فشار دهند که مجرای مری بسته شود و هوا داخل معده نشود
در این نفخ گفته باشند قلیان بیفشد که معده شکم دو می‌شود باید که زیر آن
فشار بسته وارد آورده تا هوا خارج شود به کرات تجزیه شود
گازهای عفونت اگر مریض میل به قی دارد تحریک معده اما به نمک و سرکه
امانیلاک به آب گرم یا سرکه و آب سرکه بوی خوش رانند
اختلاف گرما محل غلغله و ماشی که میل خون به پایه بیاورند ساق دماغ و مواکله
لا الاشی درانها علاوه شود با این اختلاف و از برودت لازم که معدوف
مبتدی از آب سرد و یخ کم و خورده خورده بر حرارت افزودن و حل
مخطور شد جمهوره یا تعلق خوراندن

گازهای سیاه الیعی

اغذیه را گویند بر سه قسم اند اول اغذیه مرکب با آزت (فیبرین
به واسطه رطوبت حامضه معده منعوج باشند و به واسطه پپسین حل شوند
۲ اغذیه نشاسته به واسطه بزاق و لوز المعده کلیکوز یعنی
حلاوت بهم رسانند ۳ اغذیه دسمه به واسطه رطوبت لوز المعده
که اختلاط به آب بهم رسانند در رطوبت معده اجزاء از تنها را
تحلیل برده به روغنیت تاثیری نداشته همین قدر خلع صورت
اولیه داده و به واسطه حرکت دودیه معده به اثناعشر داخل شوند
بواسطه

بواسطه انصباب صفرا از مراره و رطوبت لوز المعده کیلوس نامند
و غذای حیوانیه صرف لابراف لابراو آثر غلیظ رطوبت
و حموضت معده او را حسب‌الامر پپسین اولا مبدل به البومین
نمایند آلت اول آورده باب الکبد بیان البیضی و قریب
وکازیین و حلاوت غذا را جذب نمایند به مساعدت دم و ترشح
امعاء و طحال کلمه رسانیده در آنجا تغییر حاصل شده متوسط
عروق منفرشه در کبد وارد با جوف صاعده و از آنجا داخل
دهلیز ایمن قلب نمایند آلت دوم عروق جاذبه
منفرشه در امعاء که خیلیفر نامند یعنی حامل کیلوس اجزاء
دهنیه الکول با آب را جذب نمایند و عروق مذکوره منتهی
با غده منحصر شده در تحت ترقوه از جانب یسار و داج
عاضریه وقت مرور از کبد داخل فوسی و در تحت ترقوه
گردیده و دارو به دهلیز ایمن قلب شود و عروق جاذبه
در امعاء صائم و اعور و قولون اند منفرشه است غذاهای
تحلیل رفته در صائم به دو جزء منقسم می‌شود جزئی مجذوب
عروق جاذبه و وارده باب الکبد } گردیده انفکاک
انفکاک صالح التغذیه و دم خالص گردیده

جزء دو لان شود جزء دیگر بواسطه مستقیم دفع شود

آثارش بزاق از بزاق سموم سالم دستی جزء اضافه

الکل مخلوط و با کاغذ صاف کنند هنگام درجه حرارت خشک نمایند

یک جزء او ۲ هزار جزء فسا شده لادو که حقنه مبدل بشود

عز کریستالیزه نمایند)

آب و اشربه بیرازیکه مضغه در معده و از اینجا در کبد که جمع

تولید صفرا شونده و از اینجا به اجوف صاعد و بر دلان عمومی

وریه و شرایین میباشند و دفع شده از اینجا تا انتها سیر

و دفع و دفیقه است

محرکات آهن البومین کلرور هیپوفسفیت

فسفر اسید کلرهیدریک

مسکنات خون الکل قهوه به ارسنیک کلرات قلیائیها

فصد برومور کافور

مسکن عمل تغذیه قهوه چای کافئین کاکائوئین

بیرون ارسنیک کلرات ازتات العاس قلیائیها مدرها

سرب زنیبق فصد کوکائین

مبردات املاح قلیائی اسیدها میوه‌ها سالیسیلات

اسید سالیسیلیک کافئین شوره سالیسیلات دیورتین

مقویات املاح آهك خصوصاً فسفاتها کلورورها زرنیخ و پیهور
روغن ماهی سایر دسومات شرقیه مواد ازتیه

محولات پپسین اسید کلریدریك پاپائین

حنظل پالا کالیا کلیو اخضمی اوبه کاشی سایر نباتات تلخ نوعیت
درخت سیب اوبالی یاسمن یابسی کبود و نیت تارخ

اعصاب
فلج دهنده‌لر کوراد باقلامی کالاباد اکونیت

دلغین املاح امینوم ارکامینوم شوکران مثل

مقویات ازجمله کنین و استریکنین و بروسین و نیکوتین
ارسنیك فسفر انتمون

کوکائین / ... / ... / ...

محرکات نوامیك بیاشی یا داوربی نارکلی اتر
امانیاك الانی ترابتین قهقب اسید بنزوئیك تلو معیه ترباتین
... دارچینی رزنبار مولنجی اکریزه صنوبر

مخدرات افیون و املاح آن لاده کاریم ملادون ازیه
مهرگیاه عنب الثعلب شالی

مسکن و مضعف حس عصب اتر کلوروم بیروفرم
کرال افریسی مثل

ضد تشنج سم السلب کافور برمور کافوری اسید سیانیدریك
الغوزه حبه السیه ... املاح لغتاع بمار ... اثیوفن
لازانه سکبنیج اسیه ... آثر زیره برمورها مغز
... قوره بنج

مغیرات عمل اعضا و عضله برمورلر بلادون تاتوره برزالبنج
... مهرکیاه عنب الدب کنکرها دافسام املاح آن دیژیتال اینمون
... اسید ...

فلج عمل عضلہ و عرک عضلہ سحل کر علل لاوالات

پیناسوم باروم مسواسرب زنبیق رلجبل شاد و دانرمین
سیانوزر ربلاسیوم

قانضا فسفات کاد ہندی رلاتیانا نمنی کلفہ زاج و
رکوزہ وزسولو لاز نک کل سرغ الجبار

محرات الکلیت اسانی نزیاتی ولکیاہر نیرات
وکلات و رسات عفص شورہ ماریوبہ

اقبنی اعزاد نبحبی
عفن الزبر ربلاسل
الیر و الا
ہذا اون

ثم نمانیوہ کان ادراد سنل الصلب رموزہ لعابرم
نمنی اسیہ کالیک

معرقات زاورنہ ری کبار عشیہ جینی ساسا فراسی کل کا و زبان
رفنہ لسان الکلب کل قطع لسان الجمل رسباادم ریشہ شرب
شاہرہ امومکہ اسیہ سولغوزت کو کرہ بلوکا رسی ابغش
اروف آب آب رم شاہرہ دریاک انیموت او نتبنی ملاین

معرقات

ضد عرق اشترا کلب فنفات شو غار حاک لیمن
اترو سن کافنی غار یعوق ابیضی نمنی

محرج دطو یاسمین بجی قصبہ والانیتمس بلسانیات
اسیہ بیزدئیک اسیہ سینا میک بلبر فی تلو او شق
نزابیتین و زیشہ کاج کیاہر کبار الکالیت پس مرسماو شاف

محرجا جسم خابہ جی بزری الاشب ملمانات لحی زراک ریلاس
وکعہ و ہلیتی اسیہ بیزدئیک اسیہ سینا میک

محرقات قلیائی از سیطاس اسید ازتیک اسید سولفوریک
اسید عبریک اسید کلرهیدریک اسید ارسنیو اسید استیک
ازتات دارژان سولفات کیوور

ضد عفونی هیپوسولفیت ... و دو ... اسید فنیک ۲% از
اسید سالیسیلیک پرمنگنات   ... اکالیپتوس
...
سو بلمه   بخار خردل   ...
آهک   بخار کوکرد   ...

حصبه از ۸ تا ۱۵ روز بروز این مرض گاه بهروف مقدمات
واگر علامات ذیل بروز نماید تا یک هفته دوام نماید و آن عبارتند
از صداع و دوار و کسالت واوجاع قطنی و لقاسی و یا سهر و فقدان
اشتها — علاماتیکه در سایر حمیات دیده نمیشود مزدبه
در تکلم و یک قسم ارتعاش در صورت که منجر به لکنت زبان میشود
حرکات بهم غیر ثابت در معصم و عضله ... بروز نموده گوشها
سنگین رفتار ... ۳ هنگام ... در صورت ...
بطور وباء مبتلا شده از ۷ الی ۱۲ روز   هنگام اول
پس از بروز مقدمات مذکور حالت تغییر کرده با خفقان و تب ظاهر
بدن مشتعل صداع در جبهه دوار سهر و لقاسی زیادتر گشته مریض
خوابها هولناک دیده ثقل سامعه ... مرتعش ... با حل
اوجاع ... قطنی و عجز و اطراف ... کم هذیان
در ... گونه ها سرخ چشمها ... متغیر ... خشک ...
او قات رطوبت ... زبان در ابتدا ... گاه خشک
بسرعت ... رنگ ... روز اول غثیان و ... عارض
شکم ... بدون وجع در ... بروز ... گاه
... [illegible] ... ۱۰۰ تا ۱۳۰ ...

BLANK PAGE

و هر طوبه که گاهی اوقات سرفه پس از چند روز بتولات احکام کام حرارت اشتداد
سرعت نبض زیاد یا کم متید مریض ناتوان قوای آن مفقود گشته حالت
با خفقان در سیما زبان یا مرطوبه یا خشک و سیاه یا استرخاء شکم منتفخ و دفع
براز بدون اراده ترشح بول کم ارتعاشی دستها بروز هذیان ... الاذن
در ادوار نابلیغات ... صورت عسر البلع هذیان احکام سیم
اگر اغماء مشتد باشد علامات ضعف و سرسامی اشتداد و ترکیبات
خطرناک البته وجه صورت و اگر اغماء وجیه بود علامات ...
سرعت تخفیف یافته سرعت نبض کم از ۱۲۰ به ۸۰ و ۹۰ زبان
پاک بسا باشد رعاف کثرت ترشح بول و عرق و اسهال بحران ...
معالجه شرایط حفظ الصحه ... هوای منزل نظیف
ضد عفونت استعمال ... در ابتدا ... یا ...
استعمال ... اجتناب ... در صورت ورم در سایر
صورتها نیز ... استعمال ... عوامل
ضد تشنج ... اعتدال ... روده ... است
به دادن ۲ ... از دادن ...
احتراز ... همه روزه ...

tarikhema.org

BLANK PAGES

tarikhema.ir

pdf.tarikhema.org

BLANK PAGES

BLANK PAGES

عظام جمجمه تحتانی مجموعه — صفحه ۱
عظام و شق صدغی مصنفات فقرات اضلاع ... ۲
تشکیلات سینه انسان ۳
تعریف عظام نافذه و متشکل . . . ۴
قفس خاصره ترقوه کتف فک اعلا . . . ۵
عضد ساعد مچ غضروف . . . ۶
فخذ مچ پا عضلات ۷
نافذه عضلات و تشکیل عضلات و خواص . . . ۸ و ۹ و ۱۰
عروق و اقسام و کپلوس لمفاتیک و قلب ۱۰ و ۱۱
دوران دم اورده ظاهر و ریه صافی و ابیض ۱۲
همو کلبین کلبول و شریان اورطا و اورده و غیره ۱۳ و ۱۴
صداهای قلب و جریان خون دوران لنفه عروق و غدد ۱۵ و ۱۶
اعصاب . . . . . ۱۷ و ۱۸
تعریف دماغ و نخاع کانگلیا یا شبکه ۱۹ و ۲۰

BLANK PAGE

تعریف احشاء و فائده جلد بدن ۲۱

غشاء سروز حواس خمسه لامسه و ذائقه ۲۲ و ۲۳

حس شامه و سامعه و باصره ۲۴ / ۲۵

تشریح چشم و طبقات ۲۶ / ۲۷ | ۲۸ | ۲۹

تنفس ۳۰ | ۳۱ | ۳۲ | ۳۳

تشکیل صوت حرارت غریزی ۳۴

غدد و اقسام و کلیتین و غدد عرق ۳۵ | ۳۶ | ۳۷

مراضع مثیر درخشانی و اعمال تغذیه جهاز هاضمه ۳۸ | ۳۹ / ۴۰

حلق مری معده امعاء و صفاق ۴۱ ۴۲

غدد که در هضم دخالت دارد ۴۳

غدد لعابی و زیر زبان لوزالمعده کبد ۴۴

گرسنگی و عطش عمل هضم حرکات معده ۴۶ ۴۷

شیره معده صفرا ۴۸

در بیان آلات تنفس ۴۹ ۵۰

تشریح آلات غذا حلق مری معده امعاء ۵۰۱ ۵۲

بول و آلات تناسل ۵۰۳

کیسه منی مجرای منی ۵۰۴

غده ودی قضیب آلت تناسل و رحم ۵۰۶ / ۵۰۵

تشریح کبد و طحال ۵۰۷

لوزالمعده طحال صفرا ۵۰۸

صفات تعریف آلات بول و مثانه ۵۰۹ ۶۰

تیفوئید ۶۰۱ ۶۲

مطبقه محرقه ۶۳

حمیات نوبه‌ای ۶۴ ۶۵

مخملک و آبله ۶۶ ۶۷–۸

حمیات نامعینه ۶۹

حمیات ربیانیه منعوس ۷۰ ۷۰۱

طاعون تب زرد ۷۰۲ ۷۰۳

گریپ امراض جلدی ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۷

حصبه انژین ورم حلقوم تشنج برنشیت ۷۸ / ۷۹ ۷۸

سیاه سرفه خناق ۸۰ ۸۰۱

ورم معده ورم امعاء دمی سیاتیکی ۸۲ ۸۳

منزله‌لر ورم صفاق ذات الجنب پریکاردیت ۸۴ ۸۵
اندوکاردیت ورم شریان ووریدیت پولیم ۸۶/۸۷
اورام احشا ورم نخاع ۸۸ ۸۹
ذات الریه ورم کبد ۹۰ ۹۱
دمل کبد ورم مجاری صفرا وکلیه ۹۲
فلغمونی خاصره سکته ۹۳
نزف الدم نخاع وریدی سیلان معده وامعا ۹۴
استسقا امراض عصابی ۹۵
درد عصابی عرق النسا ۹۶
درد عصابی صداع نصفی صوری ۹۷
اختلال عصابی تشنج فلج الالام عصبی ۹۸
کزن فلج رعشه کزاز صرع ۹۹ ۱۰۰ لتا
فلج موضعی وجسم وصوت وعضو تناسلی ۱۰۲/۱۰۳
اناکزی درد معده وامعا ضعف وغشی ۱۰۴
تشنج حالت صوت وضیق النفس ۱۰۵

انیریدن سینیر اختناق رحم ۱۰۶-۷
اختلال عصابی اعمال شعور ۱۰۸
کلروز لکوسیتمی یعنی ابیض ملانمی یعنی اسود
ادیسون انمی مفرط ۱۰۹
تحواتر اکرفغا المیت ملانخولیا مراقی ۱۱۰
نقرس ۱۱۱
روماتیزم عضله اثر فی عضلات اسکربوت ۱۱۲
دیابت ازوتوریم بلا سکر ۱۱۳
راشیتیزم خنازیر دیاتز منزله‌لر برکو ۱۱۴
برنجی کوادماغ سل ریه سل شعبی ۱۱۵
سل ماساریقا دیاتز سرطان ۱۱۶
سرطان دماغ وصدر ومعده ۱۱۷
قرحه معده سرطان کبد ۱۱۸

سرطان کلیه تبدیل نشاسته دیابت شکری ۱۱۹
دیابت شکری اسط ۱۲۰
مثمثه و قارصن ۱۲۱
امراض قلب ۱۲۲
انوریسم اورطا سیانوز کچوده ۱۲۳
کسهای کبد سیروز ۱۲۴
سهل صفراوی ۱۲۵
ورم کلیه کسهای تخمدان ۱۲۶
کسهای سرزلیغی قولنج ایلئاوس ۱۲۷
معالجه مسموم مضعف قوی ۱۲۸
مسموم ذایل الهوش و مخدر و تشنج ۱۲۹
اختناق ۱۳۰
اورام و غانقرایا ۱۳۱
ورم تک سوزنک و ضیق جرا و غش ۱۳۲
ورم مثانه ورم طبقه ملتحمه ۱۳۳

تعریف مفاصل ۱۳۴
جراحات ۱۳۵
در لسع حشرات ۱۳۶ ۱۳۷
عضلات محرکه مقله ۱۳۸
تشریح مقله ۱۳۹
اورام غدد جفن ورم پرده‌ها چشم ۱۴۰
اختلائی خفرنه‌ن ۱۴۱ ۲/۱
تغیرات غذا و دهنات بدل و خلعهای ب ۱۴۳
محرکات مسکنات خون و تعرق مبردات ۱۴۵
مقویات محولات فلج دهنده کار ۱۴۶
محرکات مخدر ضد تشنج مضعف معرقات ۱۴۷
قابضات فلج عضله مدرات معرقات ۱۴۸
ضد عرق محرجات محمرات ضد عفونت ۱۴۹ ۱۵۰
حصبه ۱۵۱

BLANK PAGES

شریان کلوی

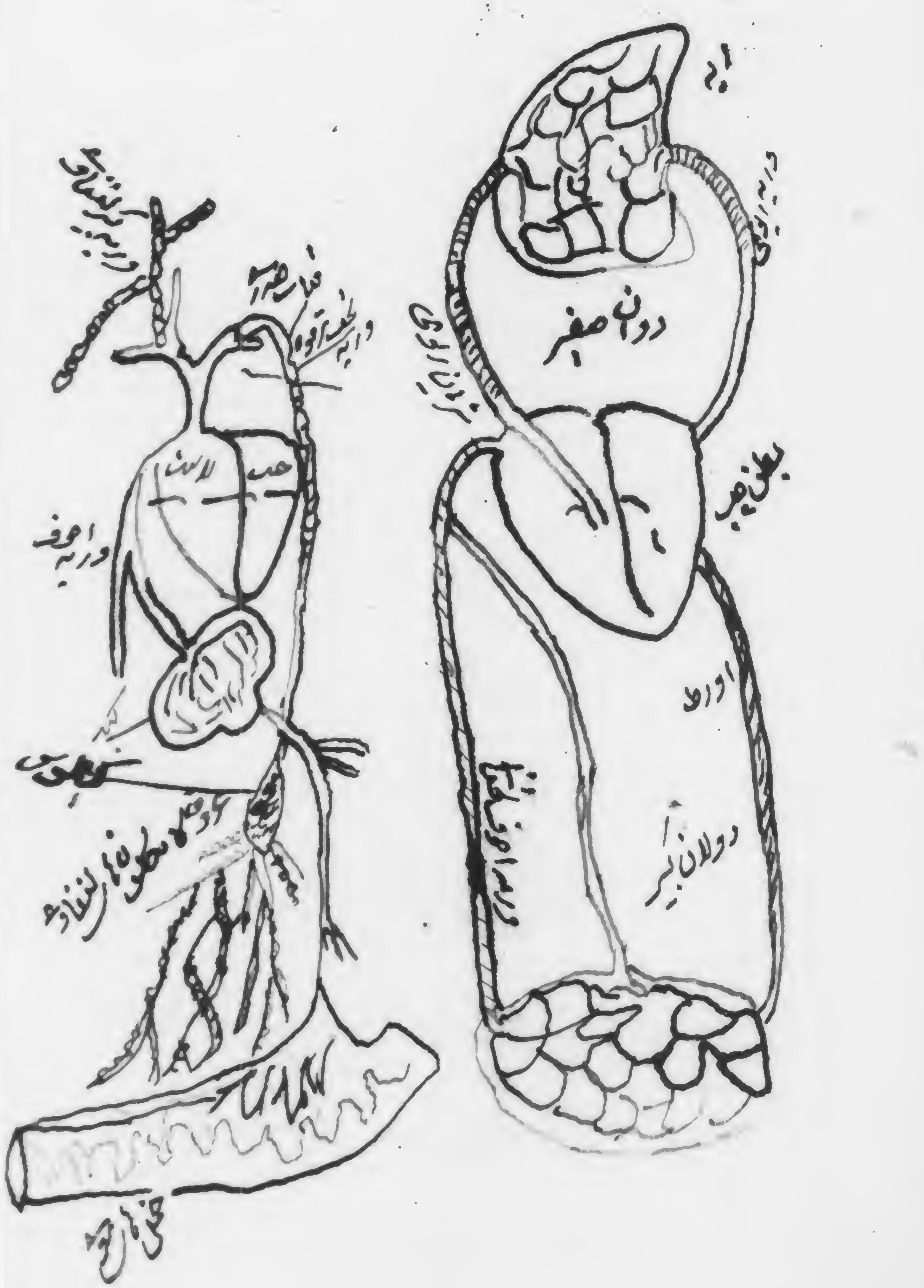
دوران صغیر
دوران کبیر

۱۴۹
۹۱

BLANK PAGE

۲۷۴

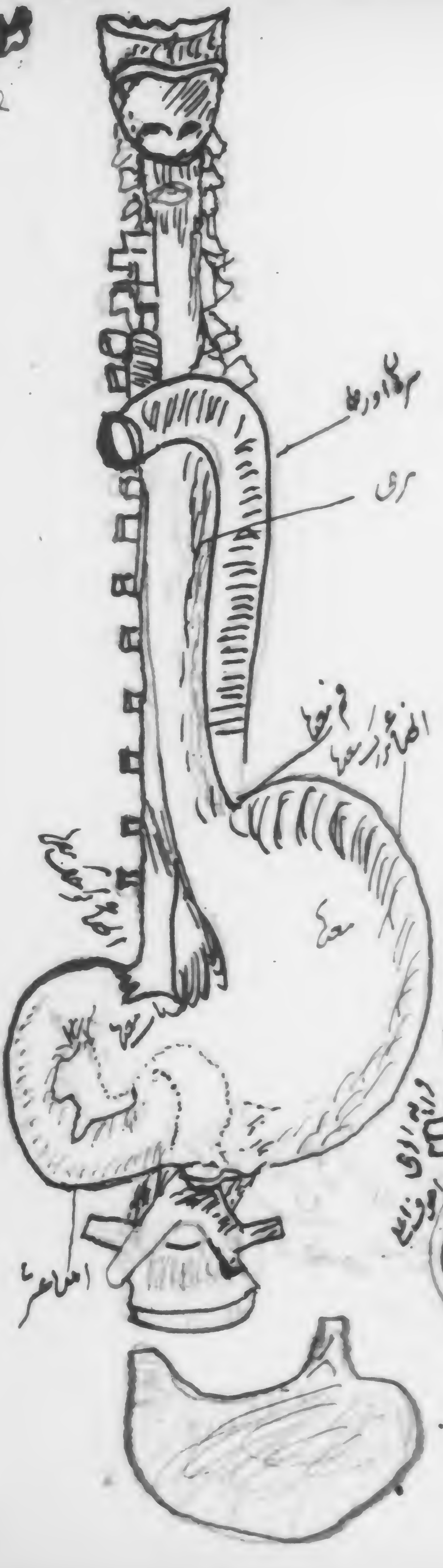

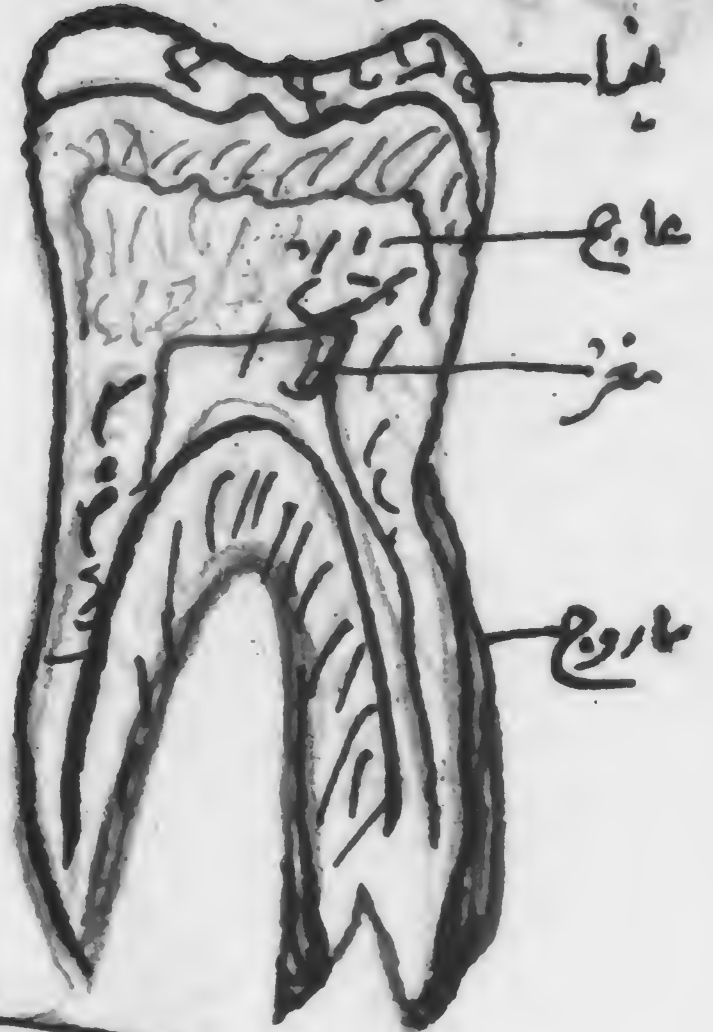

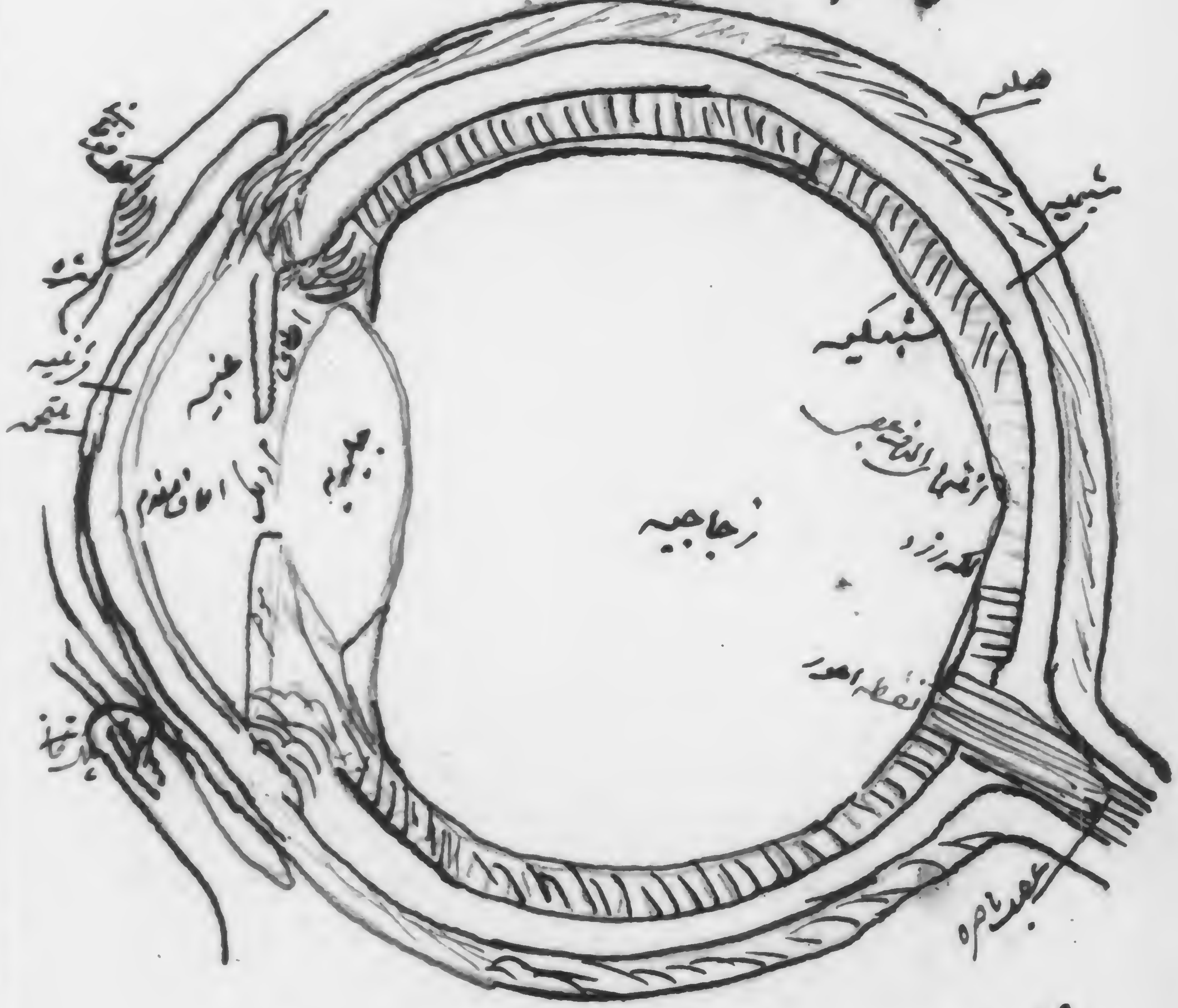

نزول ایسه بعض اجزاء جلبه یه نزول مختلط نامنه
در وسط باشته بیان خط مستقیم سهم نامنه
اگر از وسط کدر باشته مخروطی

93

BLANK PAGE

برای تسهیل محل نقل نمونه از خرداد نوشته شد

اقل المتعلمین حسنعلی نائینی

۱۳۰۵ شمسی

کنراکیون تشنج حابسموس فلجی بروی پای افتاده

انیمکیون ملاحظه ظاهر عضو یا لپاسیون لمس نمودن برکوسیون قرع

اسکولتاسیون گوش نهادن بموضع معزله جرح ریحانه بامشی (لعنی صداراو

دلیریوم ترمان ارتعاش کانار سونکاف نزله حلقوم

بنمراکس دخول هوا بصدر هیدرو تنمراکس کاز و مایع در

پیلول تالین بثره جنیه هتق سری کلوسیت ورم زبانی

پاراشیه غلط بنیع سلول (پولداسر) لبه (نرم زر شیم

آمباراکاسز ریکت ورم نزله معدی و اسپیپسی سوءهضم یا نزله مزمن

غلیکول) کلوپات) کلانه ول سود صغار جریف ترشح و به طعم

افزا لمسکلب الینه حم کو بلر نلع متقابل نفورم تا اسل

گیکلوشی سبالرفه همفیلی استعداد نزف الدم یتشی نزف دم علّه

البرحیکات مواد عرضیه که داخل غذا شوند (بوراستنز) ضعف اعصاب

اگیجو و منکوز مرض حلقه در صورت و گردن در آماس کاهی و شدید زخمهای سطحی مثل آکله زخم آبله و نمای قرمز علاج و اکسی مخصوص

امبرلی ورم مبوز مهره و دستها یا پاره سهن شران با وریه

اشوو کرتینی عدد داخل مغز باعث تشنجیه میشود

غلبه‌ای تاسیر ایثار اوانی مادون اسفول

خیانت بیم و اضطرار گرفتن عطا نمودن جمع آینه یعنی ظرف لیکن پستی

سیمیا ضراعت اتباع حجود جفا مهیمن

شعبده باز تضرع وزاری جوشان انکار کردن غبار و تیره‌گی خوار و زبون

تمکال معجب فلاوز ابتمال ابدان ضرر جره اندار

حیله مغرور پیش رو سپاه تضرع زاری شریک ابتداء غالب نزدیک

(تدف ا ازرف زرف نوراستنز) اتکا

الب سرکش هر عجیب به فکر فکر ضعف اعصاب ضبط

مشحون مشهوم دعوت خوب دیهیتر عادت کردن و دلیر شدن
پر کرده خوش بوئی دعنه عنبر شوئیشی دیهیتر عادت کردن و ورزش و خوار شدن

فکاهت خوشی طبع و مزاح کنی شرح آشکار کردن و برهنه کردن گوشت

سیاح کوشش کردن و از چیزی پرهیز کردن شرح برهنه شدن و نهادن چیزی بر آب

شناعت دشمنی و زشتی شناعت زشت کار (مادام الحرام بشمیاء فرطیه)
وشناعه فاده تشکرش عادت جمع عائه طبع و آب

غائیه کثرة بلندی و لنگری ماعد جرجینی زن حالیفی و نشسته

تدوین نوشتن در دیوان تمسکین بیچاره شدن و خوار و ضعیف
وتمسکن

تاشی جبر کردن و پیروی کردن و اقتدا کردن (تاسی) اثر نمی و زنمی گمان بد بردن و تهمت نهادن
تبغ و تبوغ (آشکار شدن) ترغ (فتنه انگیختن و عیب کردن)

قصص شکس [illegible] تعرض جنبانیدن [illegible] تعرض ناخن [illegible] شدن
تنگ و ویران

نقص کمی نقیض ضد و مخالف نصر پرجستن

نفر مال زبون [illegible] اعانه ناجی نبخی
زنهار کردن
راز نیا و همراز و صدیق و رفیق

تثبیت [illegible] منطق شوب
برجا ماندن ورم و برآمدن و عدم حوالی مشدله و نشانه آمیخته شدن

[illegible]
پوکانه

95

حمای خودرانی جرابه یا دو رمتق
حماء بشوری غنا مخاطر یا سعدای احساء با حوریه بازکند و نقصان رفتن مواجهه روبرو کردن

نزغ جنبیدن و حرکت ابهر اورطی نقص برزیدن

نکر نیز دانو [illegible] آلکیب [illegible] برای قطع [illegible]

نوازد احتقان غذی که بسبب حیات عفونت یابد که [illegible]

تشمع [illegible] و طلب سخافت و سخیف نرمی و تنگ عقل

[illegible] پایزینی زدن تابیب تاپب) حرکات اقتعادیه حرکت مضطربانه) [illegible]
استیناف از سر گرفتن و از نو بنا نهادن تنغ

مصدق [illegible] ولالت وادار و باور کننده

استظهار مستظهر یاری خواستن و پشت قوی کردن و اتکاء کردن

رفاهیت آسودگی و خوشی عیش بودن) رفاهت (تعوع خیسانیدن دارو

خیستر و خیساندنه ناکس و الجبل خصلة خوی و درویش

غسل ناکس شدن و زبون و ضعیف شدن خصال ناکس نزاع و دعوی [illegible]

طالح فاسد و بدکار طماح حریص و دراز طامح بلند

اقصم دندان شکسته یا ربا [illegible] ذوات مهر و بزرگ

حروفی که در لفظ عرب نیست فارسی مواد شیره ور رفته
پ ژ چ گ ث ص ض ط ظ ع ق ح [illegible]

عزوبة — بی زن بودن و بی شوهر بودن زن　　عذوبة — خوش شدن آب　　عذیطة — غایط کردن در حین جماع

عُنّت و عِنّینت — قادر نبودن مرد بر جماع و آرزو نکردن زن جماع را　　عِزهات — مردی که بر زن قادر نباشد

عقار — زمین و ملک و اسباب و متاع و خانه و در جمله　　عانس و عَنَس — دختری که در خانه بسیار مانده باشد و شوهر نکرده و جوانی که زن نگرفته

عطف — برگردانیدن و میل و مهربانی کردن　　عُواف — ... ... در وقت لاغر(؟) رفتن　　عشاوة — شب کوری

غدّ — ورم کردن جراحت و وجع بینی ... و به ... رفتن　　عقیر — بسیار　　غطس — به آب فرو بردن

غرس — درخت نشاندن　　غوص و غواصی — به آب فرو رفتن　　غریض — تازه و آب دار　　غضف — شکستن چوب و غیره

قمس — به آب فرو بردن و فرو رفتن و جنبیدن لحیه ...　　کشم — اقصی ... شدن　　کرم — بخشنده و بزرگوار ... نجیب

ملغی — باطل کرده شده　　مرسی — ثابت کرده و ... کردن　　مراقب — چشم داشتن　　مترقب — چشم دارنده و چشم داشته شده

مراجه — رو برو شدن　　مرافقة — با کسی یاری کردن

مهرب — گریزگاه　　مناعة — محکم و استوار　　مواجهة — رو بروی کردن　　محاجة — با کسی خصومت کردن و حجت گفتن

مصاخبة و مماطلة — با کسی خصومت و به ... ... کردن　　مراهقة — بر کسی باریک گرفتن　　مقصورات مخدرات — زنان در پرده

موجهت — جنبش　　ممزق — دریده شده و پراکنده　　مروق — شراب صاف کرده　　ضغطه — ...

96

استسقاء — فرا ... آب برداشتن　　اقمر — فرا ... برداشتن　　بیتوتة — شب جایی بودن　　بیتوتة — ... کردن　　بطالة — بیکاری　　بضاع — جماع کردن

بعلة بعولة — زن شوهران　　بتولة — ... از دنیا ...　　بعیج — شکم شکافته شده　　بلبوس — ... از ...　　بتول — باکره　　بضع — فرج زن

تباعد — از همدیگر دور شدن　　تعاقد — با همدیگر عهد کردن　　ترافد — همدیگر را یاری کردن　　تواعد — با همدیگر وعده نمودن　　تواهد — ... ...

تعریر — کار زشت کردن　　تحاجر — با همدیگر ... کردن　　تشمس — در آفتاب ایستادن　　تعبس — روی ترش کردن　　تقلص — در هم کشیدن

تمصمص — ...　　تعریض — ... کردن　　تبضبض — استنطاق کردن　　تحاوص — ... کردن　　تعریظ — ستودن

تحریف — گردانیدن سخن و ... علم　　... — ... در زبان ...　　تشتت — پراکنده شدن　　تعویم — ... کردن و ... کردن

حصر — شکم بسته شدن و اطلاق نشدن　　حسور — خارش ...　　حصور — بخیل　　خلب — فراخ و آباد　　خنس — ... ...

دلع — زبان از دهن بیرون کردن و زبان از دهن بیرون آمدن　　دباغ — ... کردن　　دبق — ...　　دجم — ... ... غمگین شدن

رتعاء رتقاء — زن سوراخ فرج بسته　　رقوب — زنی که فرزند او نماند و زنی که ... شوهر داشته　　رجرجة — ...　　راجح — افزون

رجوف — ...　　رنین — نالیدن　　صفصاف — درخت بید　　ضراط — بادی که از دبر خارج شود　　ضارط — ...

ضوع — بوی خوش　　ضیاع — املاک ...　　صفق — ...　　صفق — با ... زدن　　رجماء — ...　　عزلة — جدا شدن و ... و ... سلاح ...

قاعله جمع قواعل — سر کوه بلند
عائله — سختی و بلا و گزنه
عائله — زحمت کشیدن خانه دار
عموس — به آب فرو شدن
اقتباس — فرا گرفتن علم و دانش

عروب — زن خندان شوهر دوست خوش مزه
اغوا — گمراه نمودن
افوا — خطا و خلاف و ...
اعتقال — بند آمدن زبان

کره و ترض — کوفته و خراب
مباراة — از همدیگر بیزار شدن و جدا شدن
اعراض — مردمان ضعیف که کار نتوانند

احراز — استوار کردن و جمع کردن
اقماع — خوار و شکسته نمودن کسی را
مداقه — بر کسی کار باریک گرفتن
استکانت — فروتنی

استدبار — آخر کار را ملاحظه و اندیشه کردن
استنکار — ناشناختن و ناخوش داشتن
التوم — زنی که از کثرت معاشرت ...

اعور — یک چشم
افراط — عدول کردن
اختلاس — ربودن
اعصاف — هلاک شدن و به شتاب رفتن
اغبر — خاک رنگ

اشقر اقشر — مرد سرخ رنگ و کجلف
امتثال — بجای آوردن فرمان
اقصم — آنکه دندان او شکسته باشد از نصفه

اتیان — آمدن و جماع کردن
اذعان — گردن نهادن و رام شدن
اکنان — در دل پنهان داشتن
ایذان — آگاه گردانیدن

اهتجان — دختر نابالغ در بغل گرفتن
احتجان — بسوی خود کشیدن
اعوان — یاران و یاوران
انتباه — بیدار کردن

انتقاه — از بیماری به گردیدن کسی را
ابعاط — فزان بر زدن
ادهاه — همه روزه روغن مالیدن
انتباه — بیدار شدن

Foliated 4/25/90
JM

tarikhema.org
pdf.tarikhema.org

UCLA

END OF REEL

PLEASE REWIND

UCLA Reprographic Service

tarikhema.org
mandegar.tarikhema.org
tarikhema.ir
pdf.tarikhema.org